

حقیقت غیبت



بسم الله الرحمن الرحیم

حقیقت غیبت از منظر روایات

نویسنده:

محسن رحیمی جعفری

ناشر چاپی:

بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (علیه السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

حقیقت غیبت از منظر روایات

مشخصات کتاب

سرشناسه:رحیمی جعفری، محسن، ۱۳۵۱ -

عنوان و نام پدیدآور:حقیقت غیبت از منظر روایات/ مولف محسن رحیمی جعفری.

مشخصات نشر:قم: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج)، مرکز تخصصی امامت و مهدویت، ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری:۲۷۲ ص.؛ ۱۴/۵ × ۲۱/۵س م.

شابک:۵۰۰۰۰ ریال:۹۷۸-۶۰۰-۶۲۶۲-۷۰-۳

وضعیت فهرست نویسی:فیپا

یادداشت:کتابنامه: ص. [۲۶۷] - ۲۷۲؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع:محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. - -- غیبت

موضوع:محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. - -- غیبت -- احادیث

موضوع:مهدویت-- انتظار

موضوع:مهدویت-- انتظار-- احادیث

رده بندی کنگره:BP۲۲۴/۴/ر۶۳۶ح۷ ۱۳۹۱

رده بندی دیویی:۲۹۷/۴۶۲

شماره کتابشناسی ملی:۲۹۰۸۸۲۹

ص:۱

اشاره

حقیقت غیبت از منظر روایات

مؤلف: محسن رحیمی جعفری

ناشر: انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)

نوبت چاپ: اول/ تابستان ۹۱

شابک: ۳-۷۰-۶۲۶۲-۶۰۰-۹۷۸

شمارگان: هزار نسخه

قیمت: ۵۰۰۰ تومان

- قم: انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)، مرکز تخصصی مهدویت/ خیابان شهدا/ کوچه آمار(۲۲)/ بن بست شهید علیان/ ص.پ: ۱۱۹- ۳۷۱۳۵/ همراه: ۰۹۱۰۹۶۷۸۹۱۱/ تلفن: ۷۷۳۷۸۰۱/ فاکس: ۷۷۳۷۱۶۰

- تهران: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)/ تلفن: ۸۸۹۵۹۰۴۹/ فاکس: ۸۸۹۸۱۳۸۹/ ص.پ: ۳۵۵-۱۵۶۵۵

www.imammahdi-s.com

info@imammahdi-s.com

با قدردانی و تشکر از همکارانی که در تولید این اثر نقش داشته اند:

اعضای محترم شورای کتاب حجج اسلام مجتبی کلباسی، محمدصابر جعفری، مهدی یوسفیان، محمدرضا فؤادیان و آقایان احمد مسعودیان (مدیر داخلی)، زینب احمدیان (ویراستار)، عبدا... شریفی (مدیر فروش)، مرتضی دانش طلب (مدیر مالی)، رضا فریدی (صفحه آرا)، عباس فریدی (طراح جلد) و کلیه کسانی که ما را یاری نمودند.

مدیر مسئول انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)

حسین احمدی

۰۹۲۱۵-۵

بسم الله الرحمن الرحيم

ص:٣

تقدیم به:

آن کس که روشنایی شهر قم به بارگاه اوست و او که تمام تشنگان معارف الهی را در حریم خود سیراب می کند؛ همو که از برکت وجودش، این شهر مقدس، مساعد آموزش و اشاعه علوم اهل بیت علیهم السلام گشته است؛ شخصیتی که حرمش یکی از بـا ب هـای بهشت است و نه تنهـا زمینیان، بلکه عرشـیان نیز محتاج کرم و لطف او هسـتند. این بضاعت مزجات را تقـدیم به حضرت معصومه علیها السلام، نور دیده موسی بن جعفر علیه السلام می نمایم؛ باشد که قدردان یک لحظه از الطاف بی کران آن جناب بوده باشم.

ص:۴

فهرست مطالب

ص:۵

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی محمد و اله الطاهرین سیما الامام الثانی عشر المهدی المنتظر.

اسـرار و حکمتهای الهی در عالم تکوین و تشریع به قدری فراوان است که عالمان، و حتی عقل کل عالم نیز از رسیدن بسیاری از آن رازهـا و اسـرار نهفته عاجز است؛ چرا که «ما اوتیتم من العلم اِلّا قلیلا»، هر چنـد مصـداق «و أودعه علم ما کان و ما یکون اِلی انقضاء خلقه» چون به فرموده امام صادق علیه السـلام علم ما در برابر علم خداوند «کخاتم فی فلات» یعنی همانند یک دانه انگشتری است که در بیابـان پهنـاور و وسیع افتـاده باشـد. بنـابراین هرگز نبایـد انتظار دست یافتن به همه اسـرار عالم تشـریع و تکوین داشـته باشـیم. آری، هر چه از آن رازها بر ما کشف شـد و علت و یا حکمت آن معلوم شد آنرا عنایت و لطف خداوند می دانیم و پروردگار را بر این نعمت شکر می کنیم.

یکی از مسائل که در این عالم، سرّ آن مخفی مانده همان علت غیبت حضـرت ولی عصر علیه السلام است، هرچند در روایات به پاره ای از علل و رازها اشاره شده، همانند پاک شدن اصـلاب کفار از مؤمنان، ترس از قتل، اجرای سنن انبیای الهی، اثبات ناکارآمـدی حکومتهای مـدعی اجرای عدالت و... که هر کدام از آن در جای خود به عنوان جزء علت و یا یکی از حکمتهای صحیـح و منطقی است، ولی واقع مطلب این است که راز و فلسـفه غیبت ـ طبق روایت امـام صـادق علیه السـلام به عبـدالله بن فضل هاشـمی ـ مخفی است و مخفی خواهـد ماند تا زمان ظهور حضـرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف و در آن زمان تبیین خواهد شد.

«اِن لصـاحب هـذا الأـمر غیبه لابـد منهـا یرتاب فیها کل مبطل فقلت: و لِمَ جعلت فـداک؟ قال: لأمر لم یؤذن لنا فی کشـفه لکم. قلت: فما وجه الحکمه فی غیبته؟ قال: وجه الحکمه فی غیبته، وجه الحکمه فی غیبات من تقدمه من حجج الله تعالی ذکره.

ص:۱۱

اِن وجه الحکمه فی ذلک لا ینکشف اِلّا بعد ظهوره کما لم ینکشف وجه الحکمه فیما آتاه الخضر علیه السلام من خرق السفینه و قتل الغلام، و إقامه الجدار لموسی علیه السلام إلی وقت افترا قهما. یا ابن الفضل: اِن هذا الأمر، امرٌ من أمر الله و سّر من الله، و غیب من غیب الله، و متی علمنا أنه عزوجل حکیم صدقنا بأن أفعاله حکمه و إن کان وجهها غیر منکشف».(1)

بالاـخره فلسفه و راز غیبت امام عصر علیه السلام چه اینکه علم آن از همه و بر همه جهانیان مخفی باشد، و چه اینکه بر حضرات معصومین علیهم السلام مخفی نیست، ولی مجاز به بازگو کردن آن نباشند، بر ما مخفی است و ما در برابر آن همانند هزاران اسرار مخفی دیگر، تسلیم هستیم. گفتنی است، اگر چه در کتاب «تا ظهور» به این مسئله به طور مشروح پرداختیم، ولی اعتراف می کنیم که باز هم نیاز به کار و تحقیق فراوان دارد، لذا به فرزندم، عالم فاضل ثقه الاسلام محسن رحیمی ــ که از شاگردان ممتاز و بسیار تلاش گر مبحث مهدویت و خارج فقه ما است ــ و در پی انتخاب موضوع برای پایان نامه سطح بود، انتخاب این مبحث را پیشنهاد کردم. بحمدالله به خوبی از عهده آن برآمده و پس از تحقیق و کنکاش فراوان؛ موفق به تألیف یک رساله محققانه گردید. و خدمت شایسته ای به جویندگان حقیقت تقدیم کرد. «شکرالله سعیه و کثرالله امثاله».

و السلام علیکم.

نجم الدین طبسی

قم مقدس ــ ایام میلاد امام زمان علیه السلام

۱۰/۱۲/۹۰

ص:۱۲

۱- کمال الدین، ص ۴۸۱؛ غیبت طوسی، ص ۲۹۰، ح۲۴۷.

پیشگفتار

ازآنجا که دوران غیبت، یکی از مهمترین دوران زندگی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است، دو سؤال بسیار مهم در ذهن شیعیان آن حضرت _ که به امامت ایشان اعتقاد دارند _ شکل می گیرد:

سؤال اول: منظور از غیبت چیست؟

سؤال دوم: چه دلیل یا دلایلی باعث غیبت این امام با عظمت- که ثبوت زمین و آسمان به اوست- شده است؟

از این روی، برای آرامش قلوب شیعیان به پاسخ این سؤالات می پردازیم. البته این مسئله، از دو بُعد قابل بررسی است. یکی، تنقیح روایات علل غیبت و دیگری، پرداختن به راه حل های مناسب. با توجه به اینکه پرداختن به هر دو موضوع از توان یک کتاب خارج است، تنها به بُعد اول می پردازیم و می کوشیم تا با بررسی روایات، جواب های مفیدی به دست آوریم که راهگشای سؤالات مطرح شده باشند.

این کتاب در سه فصل تنظیم شده است.

فصل اول به تبیین ضرورت موضوع و به شرح واژگان برای فهم بهتر مطلب

می پردازد. در فصل دوم به دو دسته از روایات در باب چگونگی غیبت می پردازیم. و فصل سوم ـ که آخرین فصل است ـ دارای چهار گفتار می باشد که در هر گفتار، به صورت موضوع بندی شده، تعدادی از علل غیبت بررسی می شوند؛ بدین صورت که ابتدا روایت، مطرح، سپس بحث سندی و دلالی ارائه می شود و در آخر، نقد و نظر و نتیجه نهایی بیان می گردد. هم چنین سعی شده است که شبهات و سؤالات مطرح در هر قسمت، آورده و پاسخ داده شود. لازم به ذکر است که در مواردی، مطلب به طور کامل پرداخته نشده است که علت آن، جلوگیری از اطاله کلام می باشد.

کلید واژگان: «فلسفه»، «حکمت»، «علت»، «غیبت»، «عزلت»، «توقیع»، «سنت» و «بیعت».

منابع و مآخذ اصلی: مصادر اولیه مهدویت، هم چون کتب اربعه، «کمال الدین و تمام النعمه » ، «الغیبه» نعمانی، «الغیبه» طوسی و....

فصل اول: کلیات بحث

اشاره

ص:۱۵

مقدمه

در این فصل به تبیین مسأله، ضرورت بحث، پیشینه بحث، معنای واژه های اصلی نوشتار با استفاده از کتب لغت و منابع اصیل، و در آخر به روش تحقیق می پردازیم. سعی شده است که مباحث، مستدل و برگرفته از منابع اولیه باشد.

تبیین مسأله

این رساله، در صدد پاسخگویی به دو سؤال مهم می باشد؛ یکی راجع به اصل غیبت و دیگری، راجع به علل غیبت.

در رابطه با قسمت اول، وجود دو دسته از روایات در بیان چگونگی غیبت، این پرسش را ایجاد می کند که آیا آن دسته از روایات که غیبت جسم را برای امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بیان می کنند صحیح است، یا آن دسته از روایات که غیبت شخصیت را مطرح می کنند؟

مهم ترین مشکل در مسیر پاسخ این است که هیچ یک از منابع، به این سؤال مهم نپرداخته، و روایات را آمیخته به هم آورده اند. بنابراین اولین کار این است که روایات را جداگانه مطرح کنیم تا از نظر سند و دلالت مورد بررسی قرار بگیرند.

در مرحله دوم با بررسی الفاظ هر دو دسته از روایات، به اثبات معنای مورد نظر خواهیم پرداخت.

این نکته لازم به ذکر است که چه بسا همین آمیختگی روایات در منابع اولیه بر این مطلب دلالت دارد که نظر بزرگانی چون شیخ کلینی، شیخ صدوق و شیخ طوسی در کتب ارزشمندشان بر این است که تمام روایات، در مقام بیان یک چیز هستند و آن، غیبت شخصیت می باشد.

در رابطه با قسمت دوم هم سؤالات مهمی وجود دارد؛ از جمله اینکه آیا غیبت یک علت دارد یا چند علت؟ آیا این علل، علت تامه هستند یا ناقصه؟ آیا علت حقیقی هستند یا ظاهری؟چرا علت های متعددی برای غیبت در روایات آمده است؟ و ...

در رابطه با اصل روایات مورد بحث، منابع متعدد و دست اولی در دسترس است، در نتیجه از این باب مشکلی وجود ندارد؛ اما در رابطه با سؤالات موجود، شاید بتوان گفت فقط شیخ طوسی(ره) نظر خود را صریح بیان فرموده، و منابع دیگر، به ذکر روایات بسنده کرده اند.

اما از نظر سند، دلالت و میزان تأثیر علت های مذکور در به وجود آمدن غیبت، هیچ منبع قابل استفاده ای در دسترس نیست و اگر هم چیزی موجود باشد، به صورت بسیار مختصر و پراکنده، مباحثی را مطرح کرده اند.

لذا مشکل اساسی، نبود تحقیق در این زمینه است تا به نوآوری های جدید تری پرداخته شود.البته تحقیقات اندکی از علمای معاصر در برخی موارد انجام گرفته است که رجوع به آنها برای اتقان مطالب مفید خواهد بود.

اما در رابطه با بحث رجال _ که یکی از مهم ترین قسمت های این نوشتار است

ـ باید گفت که با توجه به دسته بندی و جامعیت کتاب «معجم الرجال الحدیث» وگردآوری نظرات علمای بزرگ رجال توسط آیت الله خویی(ره) در این کتاب، در تمام مباحث رجالی ابتدا از این منبع استفاده شده، و در صورت نیاز به تحقیق بیشتر، به کتب رجالی دیگر رجوع شده است. و در رابطه با کتاب شریف «کمال الدین و تمام النعمه» در مواردی که نیاز به ترجمه روایات بود از کمال الدین دو جلدی استفاده شده است.

اما در رابطه با اصل چگونگی غیبت، تحقیقی که قابلیت استفاده داشته باشد یافت نشد. البته همانطور که اشاره خواهد شد، کلمات علمای بزرگ، به طور عموم، دال بر پذیرفتن غیبت شخصیت است، که یک مؤید بسیار مهم برای صحت نتیجه بحث می باشد.

در مقابل، برای قسمت دوم بحث، یعنی علل غیبت، منابع روایی متعددی وجود دارد که از نظر اعتبار نیز در حد اعلی هستند. اما در استدلال های سندی و دلالی روایات، تألیفی یافت نشد و اگر هم در برخی تألیفات جدید مباحثی مطرح شده باشد، یا غیر قابل استفاده است و یا تنها در پاره ای از مطالب، قابل استفاده هستند.

ضرورت بحث

از آنجا که برای تمام انسان ها میسور نیست که از طریق وحی یا الهام با خداوند ارتباط داشته باشند و آنچه را برای رسیدن به سعادت واقعی و رسیدن به توحید نیاز دارند از پروردگار عالم دریافت کنند، نیاز به شخص یا اشخاصی که خداوند، این قدرت و توانایی را به آنها داده باشد، رخ می نماید.

اهمیت این نیاز، آنجا نمایان تر می شود که خداوند متعال می فرمایند: «ما

خلقت الجن و الانس الا لیعبدون؛(۱)جن وانسان را نیافریدم مگر برای اینکه مرا عبادت کنند.»

اینکه انسان چگونه باید عبادت کند و عبادت، چگونه می تواند انسان را به تکامل برساند، از جمله مسائلی است که نیاز انسان به انبیاء و اهل بیت را نمایان تر می کند.

از طرف دیگر در قرآن کریم چنین آمده است: «قال فبما اغویتنی لاقعدنَّ لهم صراطك المستقیم؛(۲) شیطان گفت: خدایا چون مرا گمراه کردی، من نیز بر سر راه راست تو می نشینم و بندگانت را گمراه می کنم».

شیطان به خداوند متعال گفت: من بر سر راه مستقیم تو می نشینم و کمین می کنم و انسان ها را گمراه می نمایم. از این رو، اگر انسان ها راهنمای الهی نداشته باشند، گرفتار فریب شیطان می شوند. چنان که ماجرای قوم بنی اسرائیل در گوساله پرستی گویای این مطلب است.

در روایات هم به ضرورت نیاز به امام اشاره شده است؛ آنجا که هشام بن حکم در جواب أبا مروان گفت: «فالله تبارك و تعالی لم یترك جوارَحَك حتی جعل لها اماماً یصحِّحُ لها الصّحیح یتیقَّنُ بِهِ ما شُكك فیه و یَتْرُك هذا الخلق كلّهم فی حیْرتهم و شكهم و اختلافهم، لایقیم لهم اماماً یردّون الیه شكهم و حیرتهم و...؛(۳)

ای ابا مروان! آیا خدای تبارك و تعالی که اعضای تو را بدون امامی که صحیح را تشخیص دهد و تردید را به یقین تبدیل کند وانگذاشته، این همه مخلوق

۱- ذاریات(۵۱)، آیه ۵۶.

۲- اعراف(۷)، آیه ۱۶.

۳- اصول کافی، ج۱، ص۱۹۱.

را در سرگردانی و تردید و اختلاف رها کرده و برای ایشان، امامی که در تردید و سرگردانی خود به او رجوع کنند قرار نداده است؟»(۱)

و در جملات پایانی و دل نشین دعای ندبه نیز آمده است: «اللهم و نحن عبیدک التائقون الی ولیک المذکر بک و بنبیک، خلقته لنا عصمه و ملاذا، و أقمته لنا قواما و معاذا و جعلته للمؤمنین منا اماما...؛(۲)

خدایا! ما شیفتگان ولیّ تو هستیم که یادآور تو و پیغمبر تو است. او را پناه و نگهدار ما آفریدی، مایه استواری زندگی ما ساختی و امام ما مؤمنان قرار دادی».

در این فراز، عرضه می داریم که خدایا آمدن آن کسی را که برای عصمت و نگاهداری دین و ایمان ما آفریدی و او را برانگیخته ای تا قوام و حافظ و پناه خلق باشد و بالاتر از همه، او را امام انسان ها قرار دادی، از تو استمداد می کنیم.

خداوند، انسان ها را در بیابان عالم، با وجود گرگ های گرسنه (شیاطین) و سبزه زارهای دروغین (دام های شیطان) تنها رها نمی کند؛ بلکه راهنمایانی چون انبیای الهی و اهل بیت علیهم السلام را به عنوان قطب عالم امکان، قرار داده است تا سراب را از حقیقت، مشخص، و کمین گاه دزدانی که بر سر راه قافله دل ها نشسته اند را هویدا کنند. آنها دست انسان ها را می گیرند و به مقصد نهایی (تقرب به خداوند) می رسانند.

با وجود ضرورت نیاز به امام، نویسندگانی چون احمد الکاتب، ناصر الغفاری، احمد امین مصری و... با نگاه کوتاه بینانه و متعصبانه خود بر آن شده اند که منکر خورشید عالم تاب وجود امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف شوند و حال آنکه عالمیان در حال نظاره

۱- اصول کافی، ج ۱، ص۲۳۹.

۲- مفاتیح الجنان، دعای ندبه.

کردن آن خورشید و بهره مند شدن از الطاف آن هستند. خداوند چه زیبا می فرماید: «و صمٌ بکمٌ عمیٌ فهم لا یعقلون؛(۱) آنها کر و لال و کور هستند، زیرا عقل خود را به کار نمی بندند».

با توجه به این که اکثر این نویسندگان، قلم خود را متوجه غیبت حضرت و چرایی نبودن حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در بین مردم نموده اند، این ضرورت احساس می شود که بحث غیبت و علل آن در پژوهش های بیشتری بررسی شود تا پاسخگوی و سؤالات و شبهات مطرح باشد و این سنگ اندازی ها اثر سوئی بر افکار شیعیان جهان، خصوصاً جوانان عزیز نگذارد. همچنین با تبیین علل غیبت می توانیم درک بهتری از این دوران داشته باشیم و با سلامت دین از آن گذر کنیم.

از این روی، در این کتاب سعی شده است به سؤالات مبتلی به پرداخته شود و امید است که به یاری پروردگار عالم، گامی به سوی پژوهش های کاربردی تر و مفید تر برای برطرف کردن موانع پوچ و توخالی شبهه افکنان، و مسیری برای نورافشانی بهتر مضامین روایات اهل بیت علیهم السلام در تبیین علل غیبت باشد. إن شاء الله.

پیشینهٔ بحث

بحث مهمی که در مبحث روایات غیبت وجود دارد، این است که آیا این روایات، از پیامبر و اهل بیت صادر شده یا ساخته و پرداخته عالمان شیعه است؟

اما در رابطه با اولین تألیفات مرتبط با مبحث غیبت، این مطلب، مهم است که توسط چه کسانی و در چه تاریخی به رشته تحریر در آمده است. در این قسمت به این مسئله می پردازیم.

۱- بقره (۲)، آیه ۱۷۱.

تفصیل

اول: از آنجا که غیبت، برای شیعیان، ایجاد مشکل در معرفت امام زمانشان می شود، شبهات، به سرعت، اطراف آن را فراگیرد وحیرت و سرگردانی را برای عموم شیعیان به وجود می آورد. مرحوم صدوق (رحمه الله) نیز در کتاب شریف کمال الدین به این مشکل اشاره کرده است؛ اما از آنجا که امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف مواظب شیعیان می باشند (و لا ناسین لذکرکم؛(۱) هیچ گاه یاد شما را فراموش نمی کنیم) جناب شیخ صدوق نیز با ذکر غیبت انبیا و بحث معمّرین (کسانی که عمر طولانی داشته اند) سعی کرده اند که نشان دهند غیبت، امری عادی است.(۲) ایشان در کتاب شریف کمال الدین، به این مهم می پردازد.(۳)

لذا در رابطه با پیشینه اصل غیبت باید عرض شود که غیبت، تنها برای امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف نمی باشد. البته غیبت انبیای الهی با غیبت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف تفاوت دارد، ولی اصل غیبت سابقه داشته و چنین نیست که مختص امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف باشد.

دوم: شکی نیست که از ابتدای اسلام، بحث مهدویت، توسط پیامبر، مطرح و برای مسلمانان بیان شده است. در همان اوایل ورود به مدینه، حضرت در سخنی به جابر عبدالله انصاری فرمودند: «مهدی از اولاد من است. هم نام و هم کنیه من می باشد و از جهت خلقت و اخلاق شبیه ترین مردم به من است....».(۴)

مرحوم سید محمد باقر صدر، روایات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در رابطه با امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در

۱- احتجاج، ج ۲، ص ۶۵۰.
۲- کمال الدین، مقدمه مؤلف، ص ۶.
۳- کمال الدین، ج ۱، ص ۲۵۴ به بعد.
۴- کمال الدین، ج ۱، ص ۴۰۳.

کتب اهل سنت را بالغ بر چهارصد روایت می دانند.(۱) و فقط مرحوم صدوق در خصوص غیبت و حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف چهل و پنج روایت از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آورده اند.(۲) پس پیشینه روایات غیبت به زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اول اسلام باز می گردد.

سوم: قبل از آنکه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف به دنیا بیاید، اخبار غیبت، از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم السلام صادر، و در کتب ثبت می شد و حتی پیش از تولد ایشان، کتاب هایی در خصوص غیبت تألیف شد.

به نمونه هایی از تألیفات مرتبط با غیبت حضرت اشاره می شود:

۱. علی بن حسن بن محمد طائی طاطری، یکی از اصحاب موسی بن جعفر علیه السلام، کتابی در رابطه با غیبت نوشت و او مرد فقیه و مورد وثوقی بوده است.(۳)

۲. علی بن عمر اعرج کوفی نیز که از اصحاب امام کاظم علیه السلام است، کتابی در رابطه با غیبت نوشته است.(۴)

۳. عباس بن هشام ناشری اسدی (م ۲۲۰ هـ.ق) هم کتابی در این زمینه دارد. او مردی جلیل القدر و موثق بوده است.(۵)

البته در این که این سه کتاب مختص غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف هستند یا غیبتی که واقفه برای امام کاظم علیه السلام قائل بودند، جای تحقیق دارد.

۴. فضل بن شاذان نیشابوری (م ۲۶۰هـ.ق) کتابی در احوال قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم و

۱- نور مهدی، مقاله آیت الله سید محمد باقر صدر، ص۳۷.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ج۲، ص۴۸۲.

۳- رجال، نجاشی، ص۱۹۳؛ رجال، شیخ طوسی، ص۳۵۷.

۴- رجال، نجاشی، ص۱۹۴.

۵- رجال، نجاشی، ص۲۱۵؛ رجال، شیخ طوسی، ص۳۸۴.

غیبت او نوشته است که متأسفانه در دسترس نیست او نیز فردی موثق است.(۱)

۵. محمد بن ابراهیم نعمانی(م ۳۲۹ ه_.ق) هم در این موضوع کتابی نوشته که در دسترس می باشد.

۶. شیخ صدوق (م ۳۸۱، ه.ق) کتاب گرانسنگ، کمال الدین و تمام النعمه را نوشته است.

۷. شیخ مفید (م ۴۱۳، ه_.ق) رساله هایی در رابطه با غیبت نوشته اند، از جمله کتاب فصول العشره که مباحث عمیقی دارد.

۸. سید مرتضی(م ۴۳۶ ه_.ق) کتاب المقنع فی الغیبه را نوشته اند.

۹. شیخ طوسی (م ۴۶۰ ه_.ق) الغیبه را تألیف نموده است

منابع و کتب دیگری نیز وجود دارد که به جهت اختصار، از ذکر آنان صرف نظر می شود.(۲)

این نکته قابل توجه است که کتاب های مذکور ومطالب گفته شده، مختص به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می باشند، ولی اصل مهدویت را اگر بخواهیم اشاره کنیم _ چنان که خداوند در قرآن می فرماید: «وَلَقَدْ کَتَبْنَا فِی الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّکرِ أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُهَا عِبَادِیَ الصَّالِحُونَ»(۳) یعنی و ما در زبور پس از تورات نوشته ایم که این زمین را بندگان صالح من به میراث خواهند برد _ به قبل از اسلام برمی گردد و خداوند متعال در ادیان قبل نیز حکومت صالحان بر زمین را وعده داده است.

۱- رجال، نجاشی، ص۲۳۵؛ رجال، شیخ طوسی، ص ۴۲۰ و ۴۳۴.
۲- جهت اطلاعات بیشتر، ر.ک: نور مهدی، مقاله آیت الله امینی، ص۸۱ و در انتظار ققنوس، ترجمه مهدی علیزاده، مقدمه، ص ۱۶.
۳- انبیاء (۲۱)، آیه ۱۰۵.

تبین واژه ها

فلسفه

اشاره

در کتاب المنجد، این واژه، چنین بیان شده است: «حکمت، دانش، توجه و غور در مسائل علمی و پرداختن به آنها، علم به مبدأ و علل نخستین اشیاء و آن یک کلمه یونانی است که در اصل، متشکل از «فیلیا» (محبت و عشق) و «صوفیا» (حکمت و دانش) می باشد».(۱)

در فرهنگ جامع نوین هم فلسفه چنین معنا شده است: «حکمت، علم به حقایق اشیاء و مبادی و علل آن به قدر طاقت بشری».(۲)

در فرهنگ فارسی عمید هم فلسفه به معنای «حکمت، تفکر و تعمق و در مسائل علمیه، و نیز علمی که در مبادی و حقایق اشیاء و علل وجود آنها بحث می کند» آمده است.(۳)

نتیجه

با نگاهی به معنای مذکور از کتب لغت، فلسفه، علم مبادی و حقایق اشیاء و علت های بوجود آمدن آنهاست.

همانطور که اشاره شد، فلسفه به معنای حکمت هم آمده است و در روایات از حکمت و علت برای علل غیبت سخن به میان آمده است که به تفاوت بسیارکم این دو لغت اشاره دارد. از آنجا که فلسفه، علت و حکمت را شامل می شود، در نام این کتاب نیز از لفظ فلسفه استفاده شد.

۱- المنجد، ج۲، ص۱۳۱۹، ذیل واژه فلسفه؛ مجمع البحرین، ج۵، ص۱۰۷.

۲- فرهنگ بزرگ جامع نوین، ترجمه احمد سیاح، ج۲، ص۱۵۱۶، ذیل واژه فلسفه.

۳- فرهنگ فارسی عمید، ص۹۵۹، واژه فلسفه.

حکمت

اشاره

جناب راغب در مفردات می گوید:

«اصل آن «حَکَمَ» است، یعنی مانع شدن از چیزی برای اصلاح، به همین خاطر به آن لجام هم گفته می شود، چون «حکمه الدابه» یعنی لجام کردم آن حیوان را، و به لجام کردن «حکمته و حکمت الدابه» هم گفته می شود که یعنی حیوان را به خاطر مصلحتی لجام کردم».(۱)

در ادامه، جناب راغب، آیاتی را به عنوان شاهد می آورند و می فرمایند: «و قال تعالی: «و اذکرن ما یتلی فی بیوتکنّ من آیات الله و الحکمه»؛(۲) خداوند می فرمایند: و از آن همه حکمت و آیات الهی که در خانه های شما تلاوت می شود متذکر شوید.» در تفسیر این آیه گفته شده است؛ «منظور، آنچه از حکمت ها و پندها است که در قرآن آمده است و(۳) «ان الله یحکم ما یرید» یعنی آنچه را که خداوند بخواهد حکمت قرار می دهد، و علت آن برانگیختن بندگان برای رضایت به قضای الهی است.(۴) و در آیه «من آیات الله و الحکمه؛ از نشانه ها و حکمت های خدا»،(۵) آن حکمت، فهم حقائق قرآن است که مختص به پیامبران اولو العزم است و سایر انبیاء به تبع آن به حقایق و حکمت های الهی دست پیدا

۱- حَکَمَ اصله: منع منعاً لإصلاح، و منه سمیت اللِّجام، حَکَمهُ الدابّه، فقیل حکَمْته و حکَمْت الدابه: منعتها بالحکمه . مفردات الفاظ القرآن، صص ۲۵۱ _ ۲۴۸، ذیل واژه حکم.

۲- احزاب (۳۳)، آیه ۳۴.

۳- مائده (۵)، آیه ۱. قیل تفسیر القرآن، و یعنی مانبّه علیه القرآن من ذلک «ان الله یحکم ما یرید.

۴- أيِ: ما یریده یجعله حکمه، و ذلک حثّ للعباد علی الرضی بما یقضیه.

۵- احزاب (۳۳)، آیه۳۴؛ از قول سُدی می گوید: هی النبوه یعنی حکمت نبوت است، و قیل: فهم حقائق القرآن و ذلک اشاره الی أبعاضها التی تختص بأولی العزم من الرسل و یکون سائر الانبیاء تبعاًلهم فی ذلک .

می کنند.»(۱)

ابن فارس در رابطه با این واژه می گوید: «اصل حکم «حا» و «کاف» و «میم» است و به معنای منع است. و مصدر آن، «الحُکم» است و معنای حُکم منع از ظلم است و اینکه گفته شـده: «حکمه الـدابه»، یعنی جلوی حیوان را از کاری می گیرنـد، و این منع کردن به صورت «حکمت الـدابه و أحکمتها» هم آمده است. و این حکمت عین همین موارد است، چون حکمت، منع از جهل می کنـد و می گویی: به شدت جلوی او را می گیرد تا آن چه را دوست دارد انجام ندهد و این به مصـلحت او است».(۲) البته او را از چیزی منع می کند که بنا بر توضیح بالا مصلحت او در ندانستن آن است، نه اینکه او را خام کند، تا از او سوء استفاده شود.

نتیجه

حاصل معنای این واژه در این کتب، منع شـدن از حقیقت چیزی است که فراتر از فهم بشـر عادی است؛ لذا راغب، در مفردات ، آن را مختص انبیـای اولـوالعزم دانسـته است و بـه نظر مـا آن ادلـه ای که اشـاره به مخفی بـودن علت غیبت دارد در حقیقت حکمـت غیبـت را بیـان می کنـد. یعنی اگرچـه نزد اهـل بیـت علیهـم السـلام علـت اصـلی غیبت واضـح و روشن است، ولی به مصالحی لازم است بر ما پوشیده باشد.

بنابراین ما هم در این کتاب علل ظاهری را به عنوان علل غیبت و سِرّ _ که بر

۱- مفردات الفاظ القرآن، صص ۲۵۱ _ ۱۴۸، ذیل واژه حکم.

۲- « حکم، الحـاء و الکـاف و المیم اصل واحـد، و هو المنع. و أوّل ذلک الحُکم، و هو المنع من الظلم و سـمّیت حَکمه الـدابه لانها تَمْنَعُها، یقال: حکمت الدابه و أحْکمتُها... و الحِکمَهُ هذا قیاسُها، لانّها تمنع من الجهل و تقول: حکمت فلاناً تحکیماً: منعُته عمّا یرید» (مقاییس اللغه، ص ۲۵۸، ذیل واژ ه حکم) .

مردم پوشیده است ـ را به عنوان حکمت آوردیم؛ چنانکه آیت الله جوادی آملی هم در کتاب «امام مهدی موجود موعود» همین تقسیم بندی را انجام داده اند(۱) که در فصل آخر کتاب،در بخش «نظرات علما» مواردی خواهد آمد.

علت

اشاره

جناب آقای انوری علت را در زبان فارسی چنین معنا می کند: «سبب یا عامل پیدایش چیزی یا انجام گرفتن کاری، آنچه از وجود آن، چیز دیگری به وجود می آید و با نبودن علت، آن از بین می رود».(۲)

و در لسان العرب چنین آمده است:(۳)

علت، کاری است که فاعل خود را از حاجت اصلی خود دور می کند، مثل اینکه آن علت شغل دوم فاعل شود و از کار اول منع کند. و در گفتار عاصم بن ثابت چنین آمده است: «ما علّتی و انا جلدٌ نابل؟؛ وقتی سخت کوش هستم عذری ندارم» یعنی با توجه به اینکه تمام ابزار و مقدمات جنگ را آماده دارم، عذری برای ترک جهاد ندارم؛ لذا علت را در مقام عذر آورده است.

و در ادامه، علت را به معنای سبب می آورد و استناد به کلام عایشه می کند که چون عبدالرحمن با شلاق شتر را زد، به پای من هم ضربه خورد؛ یعنی سبب ضربه خوردن به پای من، ضربه زدن به شتر بود. در المنجد هم در معنای علت آمده است: «آن

۱- امام مهدی، موجود موعود، ص۱۲۸.

۲- فرهنگ فشرده سخن، ج۲، ص۱۵۶۹، ذیل واژه عل.

۳- و العِلّه: الحدث یشغل صاحبه عن حاجته، کانّ تلك العلّه صارت شُغُلًا ثانیاً مَنَعهُ عن شُغلِهِ الاول. و فی حدیث عاصم بن ثابت: ما علّتی و أنا جلدٌ نابل؟ای ما عذری فی ترك الجهاد و معی أُهْبَه القتال، فوضع العِلّه موضع العُذر (لسان العرب، ج۱۱، ص۴۷۱، ذیل واژه علل).

چیزی است که وجود شئ به آن بستگی دارد و یک شئ خارج از موضوع است که تأثیر در آن می گذارد و «علّه الشئ» یعنی سبب آن چیز».

نتیجه

با توجه به کتب موجود، معنای اول علت، نقص و مریضی است که شخص به خاطر آن علیل شده است و معنای دوم که به آن پرداخته شده است همان معنایی است که در بین فلاسفه و متکلمین مدّنظر است، یعنی عامل به جود آمدن چیزی دیگر.

و در این کتاب، منظور از «علت»، همین معنی است که در اصطلاح مهدوی به عواملی که باعث به وجود آمدن غیبت شده اند، اطلاق می شود و با از بین رفتن این علت، معلول که غیبت است پایان می پذیرد. لذا در این کتاب معنای دوم علت منظور نظر است که در بحث مهدویت از جایگاه خاصی برخوردار می باشد.

عزلت

اشاره

المنجد، عُزله را به «کناره گیری کردن» معنا می کند.(۱)

این کلمه، در فرهنگ جامع نوین به معنای «گوشه نشینی و تنهایی» آمده است.(۲)

و در لسان العرب چنین آمده است: «دور شد یک چیزی و «یعزله عزلاً» یعنی دور می کند او را دور کردنی، یعنی او را دور کرد از بین افراد به جانبی، پس

۱- المنجد، ترجمه احمد سیاح، ج۲، ص۱۱۹۷، ذیل واژه: عُزله.

۲- فرهنگ جامع نوین، ج۲، ص۱۲۷۱، ذیل واژه عُزله.

او از آن ها دور شد،(۱)

هم چنین گفته شده است: «عزله: رها کرد نفس خودش را. گفته می شود: عزله عبادت است، «اعتزلت القوم» یعنی جدا شدم از آن ها و از آن ها دور شدم.»(۲)

جناب راغب می گوید «اعتزال، دور شدن از یک چیز به طور عملی است یا به صورت بیزاری فکری یا روحی یا به غیر این دو صورت. «خواه این دوری به وسیله اعضای بدن باشد یا قلبی باشد. و چه ثلاثی مجرد باشد یا مزید یا باب تفعّل یا افتعال، باز به همان معنی است».(۳)

در قرآن کریم نیز آمده است: «و اذ اعتزلتموهم و ما یعبدون الا الله؛(۴) [اصحاب کهف به یکدیگر گفتند] شما از این مشرکین و خدایان باطل آن ها دوری جستید».

و نیز: «و أَعْتَزِلُكم و ماتَدْعونَ من دون اللهِ؛(۵) [حضرت ابراهیم می فرماید] من از شما و بت هایی که به جای خداوند می پرستید دوری می گزینم».

نتیجه

حاصل معنای این واژه، بنا برآنچه از کتب لغت بیان شده، کناره گیری کردن شخص از دیگران است و این به آن معنا نیست که شخص برود و دیگر دیده

ص:۳۰

۱- «عَزَل الشيءُ يعزله عزلاً و عزّله فاعتزل و انعزل و تَعَزَّل: نحاه جانباً فتنحي». (لسان العرب، ج۱۱، ص۴۴۰، ذیل واژه عزل).

۲- «و العُزله: انعزال نفسِه، يقال: العُزله عبادهُ. و كنتُ بِمَعْزَلٍ عن كذا و كذا اى كنت بموضع عزلهٍ منه. و اعتزلتُ القومَ اى فارقتهم و تنحَّيت عنهم». (لسان العرب، ج۱۱، ص۴۴۰، ذیل واژه عزل).

۳- «الاعتزال: تجنّبُ الشيء عماله كانت أو براءه او غيرهما، بالبدن كانَ ذلك أو بالقلب، يقال: عزلتُهُ و اعتزَلْتُهُ، و تَعَزّلتُهُ فاعتزل» (راغب اصفهانی، «مفردات الفاظ قرآن»، ص۵۶۴).

۴- کهف (۱۸)، آیه ۱۶.

۵- مریم (۱۹)، آیه۱۴۸.

نشود، بلکه همـانطور که از آیـات، خصوصـاً «فـاعتزلوا النسـاء» فهمیـده می شود، آن شـخص بین مردم هست، ولی ارتباط با او بسیار محدود و سخت است؛ یعنی شوهر، آن صـمیمیت و ارتباط پر شور را با همسر خود نـدارد، بلکه یک حالت قهری بین آنهـا حـاکم است. ولی زن در همـان خـانه و بین اعضـای خانواده زنـدگی می کنـد. _ البته مرحوم کلینی در همان روایتی که اشاره به غیبت و عزله حضـرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف دارد می فرمایند: «ما بثلاثین من وحشه؛ وقتی سـی نفر در کنار حضـرت هستند ایشان تنها نیستند _(۱) و این همـان معنـایی است که در چگونگی غیبت به آن اشاره می شود. و در بیان تفاوت غیبت حضرت با غیبت بسیاری از انبیاء از آن، سخن به میان می آید.

غیبت

اشاره

جناب ابن منظور در لسان العرب می فرمایـد: «به تمام آن چیزی که از تو پنهان می شود «غیب» می گوینـد، همچنین آن چه از دیـدگان غایب می شود نیز غیب است؛ اگرچه در قلب ها وجودداشـته باشد و گفته می شود: صدایی را از ورای غیب بالاتر از مکانی که می بینیم آن را شنیدم».(۲)

جنـاب راغب می گویـد: «الغیب از غروب کردن خورشـید و غیر آن گرفته شـده است. یعنی وقتی خورشـید از دیـدگان پنهان شود، گفته می شود: این چنین از من غایب

۱- کافی، ج۱، ص ۳۴۰.

۲- و الغیب کـل مـا غاب عنک، قال: و الغیب ایضاً ما غاب عن العیون، و ان کان محصـلا فی القلوب و یُقال: سـمعت صوتاً من وراء الغیب ای من موضعٍ أراه. و غابَ الرجل غیباً و مَغیباً و تَغَیَّبَ؛ سافر أو بانَ. (لسان العرب، ج۱، ص ۶۵۴، ذیل واژه غیب).

شـد. خداوند می فرماید: «یا این که از غایبان است»(۱) و استمال شـده در هر غـایب از حس و آن چه از علم انسان غایب می شـود. خداونـد می فرمایـد: «و هیـچ موجود پنهـانی در آسـمان و زمین نیست مگر این که در کتـاب مـبین (لوح محفوظ) ثبت است.(۲) (۳)

جنـاب فراهیـدی می گویـد: «الغیبه من الغیبوبه و اغـابتِ المرأهُ فهی مُغیبهٌ: اذا غاب زوجها؛(۴) غیبت از پنهـان بودن می آیـد و اغابت المرأه یعنی زن دور شد، هنگامی که از شوهر خود دور شود».

جناب ابن فارس می گوید: «غیب از «غین» و «یاء» و باء» گرفته شده است و بر پوشـیدگی یک چیز از چشم ها دلالت می کند. سپس بر این قیـاس گفته می شـود غیب یعنی آنچه مـا نمی بینیم، آن چیزی که جز خداونـد آن را نمی دانـد و گفته می شـود: مخفی شـد خورشـید یا مرد از شـهر خودش و «وقعنا فی غیبته و غیابه» یعنی افتاد روی زمین و در آن پنهان شـد، خداوند تعالی در داستان یوسف می فرمایند: «او را در نهانگاه چاه بیفکنید(۵)»(۶).

۱- نحل (۲۷)، آیه ۲۰.

۲- نمل (۲۷)، آیه۷۵.

۳- الغیب: مصـدرُ غـابت الشـمس و غیرهـا: اذا اسـتترتْ عن العین، یقال: غاب عنّی کـذا. قال تعالی: «ام کانَ من الغائبین» (نمل (۲۷)، آیه ۲۰) و استُعمل فی کل غائب عن الحاسـهو عما یغِیبُ عن علم الانسانِ بمعنی الغائب قال: «و ما من غائِبهٍ فی السـماء و الارضِ الا فی کتابٍ مبینٍ» (نمل (۲۷)، آیه۷۵.)؛ (مفردات، ص۶۱۶، ذیل واژه غیب).

۴- کتاب العین، ج۲، ص۱۳۶۳، واژه غیب.

۵- یوسف (۱۲)، آیه ۱۰.

۶- غیب: الغین و الیاء و الباء اصل صـحیح یـدلُّ علی ستر الشـیء عن العیون، ثم یقاس من ذلک الغیب ما غاب، مما لا یعلمه الا الله و یقال: غابت الشمس و غاب الرجل عن بلده وَ وَقَعْنا فی غیبهٍ و غیابهٍ، ای هبطه من الارض یُغابُ فیها، قال الله تعالی فی قصه یوسف علیه السلام «و ألقوه فی غَیَابهِ الجُبِّ». (مقاییس اللغه، ص۷۷۹، واژه غیب).

نتیجه

بنابراین، طبق معنای لغوی و اصطلاحی غیبت، این واژه درباره کسی استفاده می شود که در قید حیات است ولی از دیدگان مخفی است. غیبت در بحث مهدویت درباره دو دوره غیبت صغری را (از سال ۲۶۰ هجری قمری تا ۳۲۹ هجری قمری) و غیبت کبری (از سال ۳۲۹ هجری قمری تا کنون) استعمال می شود. این واژه در این کتاب نیز در بحث چگونگی و حقیقت غیبت آمده است و بیان می کند که وضعیت حضرت در زمان غیبت چگونه است که به نظر می آید در توضیحات اهل لغت اشاره به این مطلب شد که فرد غایب در بین مردم قابل دیدن است اگرچه شناخته نمی شود.

توقیع

اشاره

ابن فارس می گوید: «التوقیع: ما یلحق بالکتاب بعد الفراغ منه؛(۱) توقیع آن چیزی است که بعد از اتمام کتاب به آن ملحق می شود».

ابن منظور می گوید: «توقیع در کتاب، اضافات به آن پس از اتمام کتاب گفته می شود»(۲) ازهری نیز گفته است: «توقیع، الحاق نویسنده است برای زیباتر کردن نوشتار خود با قرار دادن مراد خودش در بین سطرهای ضعیف و حذف اضافی ها، و این کلمه توقیع از وارد کردن زخم بر پشت حیوانات سواری گرفته شده است،

۱- مقاییس اللغه، ص۱۰۶۲، ذیل واژه وقع.

۲- و التوقیع فی الکتاب: الحاق شیء فیه بعد الفراغ منه؛ قال الازهری: توقیع الکاتب فی الکتاب المکتوب أن یُجمِلَ بینَ تضاعیف سطوره مقاصد الحاجه و یحذفَ الفضول، و هو مأخوذ من توقیع الدّبَرِ ظهر البعیر، فکانّ الموقّع فی الکتاب یؤَثّر فی الامر الذی کِتِبَ الکتاب فیه ما یؤکده و یوجبه، (لسان العرب، ج۸، ص۴۰۶، ذیل واژه وقع.

مثل این که کسی که با اضافه یا کم کردن مطالبی، در آن موضوعی که کتاب در رابطه با آن نوشته شده است تأثیر می گذارد، و یا کلامی را تأکید می کند یا تثبیت می نماید».

آقای انوری هم توقیع را چنین معنا می کند: «توقیع، معانی متعددی دارد. اول: مُهر یا امضای پادشاهان و بزرگان در ذیل یا بر پشت فرمان یا نامه. دوم: نوشته و یا دست خط پادشاهان و بزرگان در بالا یا کنار فرمان یا نامه. سوم: سخن پادشاهان و بزرگان در جواب نامه ها و دادخواهی ها، که معمولاً متضمن نکته ای حکمت آمیز بوده است».(۱)

نتیجه

آنچه در این منابع مهم، مشترک است عبارت است از:

اول، توقیع، نوشته یک صاحب نظر و شخصیت بزرگی است، چرا که بنا بر کتب لغوی عرب هم توقیع به معنای حذف اضافی ها و تأثیر ثبت در متن بود.

دوم اینکه توقیع به اضافات و کتابت یک شخصیت بزرگ در کنار نامه یا نوشته دیگری است و اگر صرف این مطلب باشد، توقیع شامل نوشته های مستقل حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نمی شود.

البته بنا بر توضیح جناب آقای انوری، پاسخ به نامه افراد توسط پادشاه یا بزرگان را نیز توقیع می گویند؛ در این صورت، این واژه شامل تمام مکتوبات حضرت می شود.

و بنا بر معنای آقای انوری و همچنین بنا بر نقل «فرهنگ بندر ریگی»، به

۱- فرهنگ فشرده سخن، ج۱، ص۶۸۸، ذیل واژه توقیع.

امضـا یـا مهر پادشـاه در آخر نامه، توقیع می گوینـد.(۱) در این صـورت، توقیـع به نوشـته اطلاـق نمی شود، بلکه مهر حضـرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در پشت یا پایان نامه ها است.

در این صورت هم اگر نامه های حضـرت، همگی ممهور بوده باشد، باز شامل توقیعات می شود و قطعاً برای شناخته شدن نامه ها توسط عالمان شیعه، یک امضا یا علامت خاصی در انتهای نامه ها وجود داشته است.

در کتب علمای شـیعه، به نامه ها و فرمان هایی که در زمان غیبت از طرف امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشـریف، به شـیعیان رسیده، «توقیع» می گویند.

در کتاب کمال الـدین، نوشـته مرحوم صـدوق و غیبت طوسـی و بحار الانوار مرحوم مجلسـی، حدود هشـتاد توقیع که از ناحیه مقـدسه صـادر شـده؛ ثبت شـده است که به لحـاظ محتوا، برخی خطـاب به سـفرا و نواب خـاص، برخی خطاب به علما و فقها، بعضـی در پاسـخ سؤالات شـیعیان و برخی در تکـذیب و لعن مدعیان و دروغگویانی است که ادعای نیابت حضـرت را داشـته اند.(۲)

سنت

«سنت» در لغت به معنای راه و روش، خوی، عادت، طبیعت و سرشت آمده است.(۳)

راغب اصفهانی در معنای سنت می نویسد:

«سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، یعنی راه و روشی که او برگزیده است. و سنت خدای تعالی، به راه و روش حکمت او و راه و روش طاعت او

۱- فرهنگ بندر ریگی، ج۲، ص ۲۴۰۰، ذیل واژه وقع.

۲- موعود نامه، ص۲۳۲، ذیل واژه توقیع.

۳- فرهنگ لاروس، ترجمه سید حمید طبیبیان، ج۲، ص ۱۲۲۱.

اطلاق می شود.»(۱)

در این کتاب، منظور از سنت، روشی است که خداوند متعال در غایب کردن بعضی از انبیای الهی و امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف دارد.

روش تحقیق

در نگارش کتاب ها و مباحث علمی، دست یافتن به نتیجه ای درست و مطلوب، نیازمند به کارگیری روشی نظام مند و صحیح است. بررسی ها و کاوش های علمی به تناسب موضوع و جایگاه علمی آن، روش و راهکار ویژه خود را طلب می کند و با توجه به ساختار علمی این نوشته، از میان روش های متعدد، از روش کتابخانه ای به صورت غالب و برای استقراء کامل تر و دست یابی بهتر به متون کتب مهم، از نرم افزارهای اسلامی موجود استفاده شده است.

۱- معجم مفردات الفاظ قرآن، ص۲۵۱.

فصل دوم: حقیقت غیبت

اشاره

ص:۳۷

مقدمه

در این فصل به بررسی روایاتی که معنای غیبت را بیان کرده اند، می پردازیم. با توجه به این که روایات موجود در این موضوع، دو گروه هستند، در ابتدا تناقضی به نظر می آید، اما با دقت در متون روایات تناقض برطرف شده و شبهات، مشخص می شود. در ادامه فصل، به چگونگی غیبت از منظر دو گروه از فرق و مذاهب پرداخته و به شبهات آنان، پاسخ می دهیم.

این نکته قابل ذکر است که منظور از تواتر در مباحث این نوشتار، تواترمعنوی(۱) یا تواتر اجمالی(۲) می باشد. و سعی بر این بوده است که مباحث سندی طبق روش رایج علمای معاصر باشد تا مطالب، از جامعیت بهتری برخوردار شوند.

۱- تواتر اجمالی در اخبار زیادی به دست می آید که درباره موضوعی واحد اما با الفاظ و مضامین مختلف هستند که در قدر متقین با هم اشتراک دارند و موجب علم اجمالی به صورت حدقل، یکی از این اخبار می شوند. (به نقل از اصول الحدیث و احکام، آیت ا... سبحانی، ص۲۵).

۲- تواتر معنوی در مورد اخباری به کار می رود که در عین فراوانی، در معنی و مفهوم، هماهنگ باشند، هرچند اتحادی در الفاظ نداشته باشند. فرقی نمی کند که اتحاد در معنای مطابقی، تضمنی یا التزامی می باشد یا در مخلوطی از همه آنها، (به نقل از پژوهشی در علم رجال، اکبر ترابی، ص۴۴۴).

معنای غیبت

معنای لغوی غیبت در فصل پیش ارائه شد؛ اما در روایات، معانی متعددی برای غیبت بیان شده است. در برخی روایات، غیبت به معنای «دیده نشدن» آمده است، بدین معنی که حضرت، مردم را می بینند ولی آنان نمی توانند حضرت را ببینند. البته این مورد مختص زمان و مکان خاصی می باشد.(۱)

در برخی دیگر از روایات، غیبت به معنای «ندیدن جسم» آمده است.(۲) در برخی روایات دیگر، غیبت به معنای «دیده شدن و شناخته نشدن» آمده است، بدین صورت که حضرت در بین افراد، حضور، و با آنها برخورد دارند و حتی سخنانی بین آنها رد و بدل می شود ولی آنها حضرت را به عنوان امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف نمی شناسند.(۳)

در بخش بعد، به تفصیل به این معانی پرداخته شده و علت تعدد این معانی بیان گشته است.

چگونگی غیبت

در متون روایی، چگونگی غیبت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به دو صورت بیان شده است. در برخی، «غیبت شخص» مطرح است و در برخی «غیبت شخصیت».

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص۱۳۳، ۳۴۵، ۳۵۱؛ الغیبه، ص۱۷۵ و کافی، ج۱، ص۳۹۸.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص۳۷۰، ۳۸۱، ۴۱۰؛ الغیبه، شیخ طوسی، ص۲۰۲.

۳- کمال الدین و تمام النعمه، ص۳۴۱، ۴۴۰، الغیبه، شیخ طوسی، ص۳۶۳، الغیبه، نعمانی، ص۱۴۱ و کافی، ج۱، ص۳۹۷.

غیبت شخص

روایات

روایاتی که این معنا از غیبت را بیان می کنند، در حد تواتر است؛ از این رو، جهت اختصار، فقط روایات کتاب شریف کافی را آورده و به ذکر آدرس روایات در منابع دیگر کفایت می کنیم. لازم به ذکر است که سعی شده از چهار منبع اصلی مهدویت، یعنی کافی، کمال الدین، غیبت نعمانی و غیبت طوسی به طور کامل استفاده شود. روایات کتاب شریف کافی عبارتند از:

۱. عده من اصحابنا عن جعفر بن محمد عن ابن فضال عن الریان بن الصلت قال: سمعت اباالحسن الرضا علیه السلام یقول –و سئل عن القائم – فقال: لا یری جسمه و لا یسمی اسمه.(۱)

ریان بن صلت می گوید: از امام رضا علیه السلام درباره قائم سؤال شد. ایشان فرمودند: «جسمش دیده نمی شود و نام او برده نمی شود.»(۲)

توضیح: مرحوم مجلسی در مرآه العقول این روایت را موثق می دانند.(۳)البته این مسلّم است که به صرف یک نفر، از بررسی سند بی نیاز نمی شویم، ولی با توجه به روش خاص و دقیق مرحوم مجلسی در مرءآة العقول، هیچ یک از صاحب نظران، روایات توثیق شده این کتاب را تضعیف نکرده اند. به این دلیل، ما روایتی را که مرحوم مجلسی توثیق کند از بحث سندی بی نیاز می دانیم.(۴)

۱- کافی، ج ۱، ص۳۹۴ و ۳۹۳.

۲- اصول کافی، ترجمه جواد مصطفوی، ج ۲، ص ۱۲۶.

۳- ر.ک: ج۴، ص۱۸.

۴- ر.ک: مرآه العقولج۱، مقدمه، ص۲۲.

۲. علی بن محمد عمن ذکره عن محمد بن احمد العلوی عن داوود بن القاسم قال: سمعت اباالحسن علیه السلام یقول: الخلف من بعدی الحسن فکیف لکم بالخلف من بعد الخلف؟ فقلت: و لم جعلنی الله فداک؟ فقال: انکم لا ترون شخصه ولا یحل لکم ذکره باسمه فقلت: فکیف نذکره؟ فقال: قولوا: الحجه من آل محمد علیه السلام .(۱)

داود بن قاسم گوید: شنیدم امام هادی علیه السلام فرمود: «جانشین بعد از من، حسن است؛ چگونه خواهد بود حال شما نسبت به جانشین بعد از او؟ عرض کردم: «فدای شما شوم، از چه رو؟» فرمود: «زیرا خودش را نمی بینید و برای شما روا نیست نامش را ببرید». عرض کردم: «پس چگونه از او یاد کنیم؟» فرمود: «بگویید: حجت از آل محمد علیهم السلام .»(۲)

توضیح: مرحوم مجلسی در مرآه العقول می فرمایند: «لا ترونَ شخصه یعنی عموماً و در تمام اوقات نمی توان حضرت را شناخت».(۳)البته این عبارت، نیاز به توضیح دارد که در بحث بعدی می آید.

۳. علی بن محمد عن سهل بن زیاد و محمد بن یحیی و غیره عن احمد بن محمد و علی بن ابراهیم عن ابیه جمیعا عن ابن محبوب عن هشام بن سالم عن ابی حمزه عن ابی اسحاق السبیعی عن بعض اصحاب امیر المومنین علیه السلام ممن یوثق به ان امیرالمومنین علیه السلام تکلم.... اللهم انه لابد لک من حجج فی ارضک.... ظاهر غیر مطاع او مکتتم یترقب ان غاب عن الناس شخصهم فی حال هدنتهم فلم یغب عنهم قدیم

ص:۴۱

۱- کافی، ج۱، ص ۳۹۸.

۲- اصول کافی، ترجمه جواد مصطفوی، ج ۲، ص ۱۱۷، ح ۱۳.

۳- مرءآه العقول، ج۳، ص۳۹۳.

مبثوث علمهم و آدابهم فی قلوب المومنین مثبته فهم بها عاملون...(۱)

یکی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام که مورد اطمینان است گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام چنین فرمود:

«... بار خدایا! همیشه حجت هایی از جانب تو، بر روی زمین هستند.... آن حجت یا ظاهر است و فرمانروایی نمی کند (فرمان او را اطاعت نمی کنند) و یا پنهان است و انتظارش را می کشند. اگر در حال صلح (متارکه جنگ میان مسلمین و کفار) شخص آن حجج از مردم نهان باشد، دانش دیرین و ثابت [منتشر] ایشان از مردم نهان نیست، و آدابشان در دل های مؤمنین پابرجاست و طبق آن عمل کنند....»(۲)

۴. محمد بن یحیی عن جعفر بن محمد عن اسحاق بن محمدعن یحیی بن المثنی عن عبدالله بن بکیر عن عبید بن زراره قال: سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول: یفقدالناس امامهم یشهد الموسم فیراهم ولا یرونه.(۳)

عبید بن زراره می گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: «مردم، امام خود را نیابند، امام در مراسم حج (واجب) حاضر شود و مردم را ببیند، ولی آن ها او را نبینند».(۴)

مرحوم مجلسی در مرآه العقول در توضیح این حدیث می فرمایند: «و موسم الحج» از نظر فیروز آبادی یعنی محل اجتماع مردم. شاید مراد از «فیراهم

۱- کافی، ج ۱، ص ۴۰۰.

۲- اصول کافی، ترجمه جواد مصطفوی، ج ۲، ص ۱۳۹.

۳- کافی، ج ۱، ص ۳۹۸.

۴- اصول کافی، ترجمه جواد مصطفوی، ج ۲، ص ۱۳۶.

ولایرونه» این باشد که او مردم را می بیند و می شناسد ولی مردم او را نمی شناسند؛ همانطور که مرحوم صدوق از محمد بن عثمان عمری نقل می کند که او گفت: «و به خدا سوگند همانا صاحب این امر، هر سال در مراسم حج حاضر می شود. پس مردم را می بیند ومی شناسد وبعضی مردم او را نمی شناسند». بنابراین حدیث «رؤیه»به معنای شناختن است(حضرت را می بینند ولی نمی شناسند».(۱)

۵. الحسین بن محمد عن جعفر بن محمد عن القاسم بن اسماعیل الانباری عن یحیی بن المثنی عن عبدالله بن بکیر عن عبیدالله بن زراره عن ابی عبدالله علیه السلام قال: للقائم غیبتان یشهد فی احداهما المواسم یری الناس و لا یرونه.(۲)

امام صادق علیه السلام فرمود: «حضرت قائم علیه السلام دو غیبت دارد (غیبت صغری و کبری) در یکی از آن دو غیبت (کبری) در مواقف حج حاضر می شود، مردم را می بیند ولی مردم او را نمی بینند».(۳)

قابل ذکر است که روایات متعددی به همین مضمون در مهم ترین منابع مهدوی از جمله کتب شریف کمال الدین و تمام النعمه(۴)، الغیبه نعمانی (۵) و الغیبه طوسی(۶) آمده است.

۱- مرآه العقول، ج۲، ص۴۲.

۲- کافی، ج ۱، ص ۴۰۰.

۳- اصول کافی، ترجمه جواد مصطفوی، ج۲، ص ۱۳۸، ح ۱۲.

۴- ر.ك: کمال الدین، ص۱۳۲، ۳۴۵، ۳۵۱، ۳۷۰، ۳۸۱، ۴۱۰، ۴۱۱ و ۴۴۰. (لازم به ذکر است این آدرس ها متعلق به کمال الدین تک جلدی می باشد).

۵- الغیبه، نعمانی، ص۱۷۵ (سه روایت) و ص۱۷۶.

۶- الغیبه، شیخ طوسی، ص۱۶۱، ح۱۱۹ و ص۲۰۲، ح۱۶۹.

بررسی سند روایات

با توجه به تکثر روایات در این باب ـ که از حد استفاضه هم می گذرد ـ نیازی به بررسی سند یک به یک آنها نیست؛(۱)چنانکه مرحوم آیت الله خویی (رحمه الله) در بحث رجالی درباره عمرو بن الحمق می فرمایند: «اگرچه روایات آمده، ضعیف هستند، ولی از حد استفاضه بالاتر است و بر مبنای همان، روایات و وثاقت ایشان، ثابت است».(۲) علاوه بر این که تمامی این روایات، اولاً از منابع اولیه مهدویت می باشند، ثانیاً مؤلفانی چون مرحوم کلینی و شیخ صدوق و شیخ طوسی آنها را گردآورده اند و ثالثاً وجود پنج روایت در کتاب کافی شریف و توثیق برخی از این روایات توسط علامه مجلسی (رحمه الله) در مرآه العقول که به سختی روایتی را قبول می کنند ـ، خود گواه قطعی بر صحت استناد به این مجموعه روایات می باشد.

بررسی دلالت روایات

با نگاه به متن روایات مذکور، به این الفاظ کلیدی برمی خوریم:

«لایری جسمه»(۳) (جسمش دیده نمی شود)

«یغیب عنهم شخصه»(۴) (شخص او از آن ها غایب می شود)

«لا ترونَ شخصه»(۵) (بدن و جسم حضرت را نمی بینند)

«غاب عن الناس شخصهم»(۶)، (شخص آن ها از نظر مردم غایب می شود)

۱- ر.ک: معجم رجال الحدیث، ج۱۱، ص۲۵۰، ذیل ترجمه عبدالله بن العباس.

۲- معجم رجال الحدیث، ج۱۳، ص۸۷، ش۸۸۸۶.

۳- کمال الدین و تمام النعمه، ص۳۷۰، کافی، ج۱، ص۳۹۴.

۴- کمال الدین و تمام النعمه، ص۴۱۰ و ۴۱۱.

۵- الغیبه، شیخ طوسی،ص۲۰۲ و کافی، ج۱، ص۳۹۸.

۶- کافی، ج۱، ص ۴۰۰.

«و لایرونه»(۱) (او را نمی بینند)

که تمامی این الفاظ، بر غیبت شخص، تصریح کامل دارد.

در نتیجه دلالت این روایات بر صورت اول از غیبت، واضح است؛ چون این الفاظ بر عدم دیدن جسم و شخص دلالت دارند، که در حقیقت، هر دو به یک معنی است.

یادآوری

در اینجا این مسئله مطرح می شود که اگر معنای غیبت را غیبت شخص حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بدانیم، باید لازمه آن را هم بپذیریم؛ یعنی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف هیچ گاه در مرآ و منظر انسان ها قرار نخواهند گرفت و حتی در مراسم حج هم به صورت نامرئی حاضر می شوند و کسی حضرت را نمی تواند ببیند، مگر خواص از انسان های پاک که لایق دیدار باشند؛ و این برداشت متعارض با روایات صورت دوم از معنای غیبت می باشد. که ا ن شاء الله بعد از بررسی روایات صورت دوم، مفصل به این مسئله پاسخ داده خواهد شد.

غیبت شخصیت

اشاره

در این قسمت، روایات بیانگر این معنا هستند که غیبت حضرت، در حقیقت. غیبت شخصیت است نه شخص؛ بدین صورت که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در بین مردم زندگی می کنند بدون این که مردم ایشان را بشناسند، مگر افراد خاصی که خداوند صلاح بداند. در نتیجه یا با روایات قسمت قبل متعارض هستند و یا غیبت حضرت

۱- کافی، ج۱، ص۳۹۸، ۴۰۰، ح۱۲؛ کمال الدین و تمام النعمه، ص ۱۳۳،۴۴۰؛ الغیبه، ص۱۷۵.

را از بُعد دیگری معنا می کنند؛ یعنی در بعضـی مواقع، مردم، حضـرت را می بینند ولی نمی شناسـند و در بعضـی مواقع، اساساً ایشان دیده نمی شود.

روایات این باب عبارتند از:

۱. حـدثنا أبی رضـی الله عنه قال: حـدثنا عبـد الله بن جعفر الحمیری، عن أحمـد بن هلال، عن عبد الرحمن بن أبی نجران، عن فضـاله بن أیوب، عن سـدیر قال: سـمعت أبا عبـد الله علیه السـلام یقول: إن فی القائم شـبه من یوسف علیه السـلام قلت: کأنک تـذکر خبره أو غیبته؟ فقـال لی: مـا تنکر من ذلک هـذه الامه أشـباه الخنازیر، إن إخوه یوسف کانوا أسـباطا أولاد أنبیاء، تاجروا یوسف وبایعوه وهم إخوته وهو أخوهم فلم یعرفوه حتی قال لهم: «أنا یوسف» فما تنکر هذه الامه أنه یکون الله عزوجل فی وقت من الاوقات یرید أن یستر حجته، لقد کان یوسف علیه السـلام إلیه ملک مصـر، وکان بینه وبین والده مسیره ثمانیه عشر یوما فلو أراد الله عزوجل أن یعرفه مکانه لقدر علی ذلک، والله لقد سار یعقوب وولده عند البشاره مسیره تسعه أیام من بدوهم إلی مصر، فما تنکر هذه الامه أن یکون الله عزوجل یفعل بحجته ما فعل بیوسف أن یکون یسـیر فی أسواقهم ویطأ بسـطهم وهم لا یعرفونه، حتی یـأذن الله عزوجل أن یعرفهم بنفسه کما أذن لیوسف حتی قال لهم «هل علمتم ما فعلتم بیوسف وأخیه إذ أنتم جاهلون قالوا إنک لانت یوسف * قال أنا یوسف وهذا أخی»(۱).

سدیر صـیرفی گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «در قائم علیه السلام شباهتی به یوسف علیه السلام وجود دارد». گفتم: «گویا از حیرت یا غیبت یاد می کنید». فرمود: «این

۱- کمال الدین وتمام النعمه، ج۲، ص۱۴.

امّت چگونه آن را انکـار می کنـد؟ برادران یوسف، همه، اسـباط و اولاـد پیـامبران بودنـد؛ اما با یوسف تجارت کردنـد و او را فروختنـد در حالی که او برادر آنها بود و [بعـدها که با او مراجعه شدنـد] او را نشـناختند تا آن که به آن ها گفت: من یوسـف هسـتم. پس چگونه این امت انکار می کنند که خدای تعالی در وقتی از اوقات اراده فرماید که حجّتش را مستور کند؟ یوسف سلطان مصـر بود و بین او و پـدرش هجـده روز راه بود و اگر خدای تعالی می خواست جای او را به وی نشان می داد و بر آن کار توانا بود. به خـدا سوگند، وقتی مژده یوسف را به یعقوب و فرزندانش دادند، آن راه را در نه روز طی کردند و از بیابان و سرزمینی که بودنـد خود را به مصـر رساننـد، پس چگونه این امّت انکار می کننـد که خدای تعالی با حجّتش همان کند که با یوسف کرد؟ او ــ حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ــ در بازارهایشان راه می رود و بر بساط آن ها پا می نهد، امّا آن ها او را نمی شناسـند تا آنکه خدای تعالی اذن فرماید که خود را به آنان معرّفی نماید؛ هم چنان که به یوسف اذن داد و به آن ها گفت: آیا می دانید که در نادانی با یوسف و برادرش چه کردید؟

گفتند: آیا تو یوسفی؟ گفت: آری من یوسفم و این هم برادر من است.»

بررسی سند روایت

عبد الله بن جعفرالحمیری:

مرحوم آقای خویی می فرمایـد: «ایشان، بزرگ اهل قم و نزد آنها بسـیار وجیه بود و ۷۵حدیث از او نقل شده است». همچنین ایشان او را ثقه می داند(۱).

احمد بن هلال:

۱- معجم رجال الحدیث، ج۱۱، ص۱۴۸.

توقیعی از ناحیه مقدسه در ذم او صادر شده است؛ اما مرحوم آقای خویی می فرماید: «فساد مذهب، ربطی به توثیق در روایت ندارد، علاوه بر اینکه مرحوم نجاشی هم ایشان را صالح الروایه می داند و در نهایت، ایشان را ثقه معرفی می کند»(۱). بنابراین ایشان از نظر عقیده، مردود و از نظر روایت، طبق نظر مذکور، توثیق شده است.

عبدالرحمان بن أبی نجران:

مرحوم آقای خویی می فرماید: «مرحوم نجاشی ایشان را توثیق کرده اند و او در سند ۲۲۰ روایت آمده است؛ لذا ایشان ثقه است»(۲). توثیق او از جانب مرحوم آقای خویی به استناد کلام مرحوم نجاشی می باشد، و اگرچه برخی عالمان رجال، او را ضعیف شمرده اند،(۳) وجود او در سند بسیاری از روایات، بر وثاقتش دلالت می کند.

فضاله بن أیوب:

مرحوم آقای خویی می فرماید: «مرحوم نجاشی و شیخ طوسی، ایشان را ثقه می دانند و جناب برقی نیز او را از اصحاب اجماع می داند، در نتیجه ایشان ثقه است. به علاوه اینکه او در سند۴۱۷ روایت آمده است»(۴).

سدیر:

مرحوم آقای خویی، روایات مدح و ذم او را نقل کرده، روایات ذم را ضعیف

۱- معجم رجال الحدیث، ج۳، ص۱۵۲.

۲- معجم رجال الحدیث، ج۱۰، ص ۳۲۵.

۳- تنقیح المقال، ج۱۴، ص۲۱۳.

۴- معجم رجال الحدیث، ج۱۰، ص ۲۹۱.

دانسته و در مقابل، بعضی از روایات مدح را صحیح و بدون معارض شمرده است؛ لذا ایشان، او را ثقه می داند(۱).

نتیجه اینکه این حدیث شریف از نظر سند قابل خدشه نبوده و صحیح السند است. البته جای تأمل در رابطه با احمد بن هلال باقی است.

بررسی دلالت روایت

این روایت، غیبت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را به ناشناس بودن حضرت یوسف علیه السلام تشبیه کرده است؛ یعنی برادران یوسف با برادر خود معامله کردند در حالی که او را نشناختند و امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف هم بین مردم زندگی می کند و با آنها مراوده دارد ولی آنها حضرت را بما هو حجه الله نمی شناسند، تا زمانی که خداوند به او اجازه معرفی کردن خود را بدهد؛ همانطور که وقتی به یوسف علیه السلام چنین اجازه ای داده شد،خود را معرفی کرد و برادران، او را شناختند. نتیجه این که این روایت، هم از نظر سند و هم دلالت، تام است و بر معنای مورد نظر دلالت کامل دارد.

۲. أخبرنا محمد بن همام؛ ومحمد بن الحسن بن محمد بن جمهور جمیعا، عن الحسن بن محمد ابن جمهور، قال: حدثنا أبی، عن بعض رجاله، عن المفضل بن عمر قال: قال أبو عبد الله (علیه السلام): «خبر تدریه خیر من عشر ترویه، إن لکل حق حقیقه، ولکل صواب نورا»، ثم قال: «إنا والله لا نعد الرجل من شیعتنا فقیها حتی یلحن له فیعرف اللحن، إن أمیر المؤمنین (علیه السلام) قال علی منبر الکوفه: إن من ورائکم فتنا مظلمه عمیاء منکسفه لا ینجو منها إلا النومه»، قیل: «یا أمیر المؤمنین وما النومه؟» قال: «الذی یعرف الناس ولا یعرفونه. واعلموا أن الارض لا

۱- معجم رجال الحدیث، ج۹، ص ۳۶.

تخلو من حجه لله عزوجل ولكن الله سيعمى خلقه عنها بظلمهم وجورهم وإسرافهم على أنفسهم ولو خلت الارض ساعه واحده من حجه لله لساخت بأهلها ولكن الحجه يعرف الناس ولا يعرفونه كما كان يوسف يعرف الناس وهم له منكرون»، ثم تلا: «يا حسره على العباد ما يأتيهم من رسول إلا كانوا به يستهزؤن»(۱).

مفضل بن عمر گويد: امام صادق عليه السلام فرمود: «يک خبر كه آن را درک مى كنى بهتر است از ده خبر كه صرفاً آن را روايت مى كنى. همانا هر حقى داراى حقيقتى است و هر كار درستى را نورى است»، سپس فرمود: «و به خدا سوگند، كسى از شيعيان خود را فقيه نمى شماريم تا اينكه سخنى به او گفته شود و او رمز آن را دريابد، همانا اميرالؤمنين عليه السلام بر منبر كوفه فرمود: «به راستى كه فتنه هايى ظلمانى و كدر و تاريک پشت سر داريد كه جز نومه كسى از آن نجات نمى يابد». به آن حضرت عرض شد: «اى اميرمؤمنان! نومه چيست؟» فرمود: «كسى است كه مردم را مى شناسد ولى مردم او را نمى شناسند، و بدانيد كه زمين از حجّت خداى عزّوجل خالى نمى ماند، ولى خداى عزيز، به زودى، ديده خلقش را از او نابينا مى كند به خاطر ظلم و جور و زياده روى آنان نسبت به خودشان. و اگر زمين يک ساعت از حجت خدا خالى بماند، اهل خود را فرو مى برد. لكن آن حجّت، مردم را مى شناسد و آنان او را نمى شناسند، چنانكه يوسف، مردم را (برادرانش را) مى شناخت و آن ها او را نمى شناختند.» سپس آن حضرت، اين آيه را تلاوت فرمود: «اى دريغ بر بندگان! پيامبرى بر ايشان نيامد مگر اين كه او را به مسخره گرفتند».(۲)

۱- الغيبه، نعمانى، ص۱۴۱.

۲- الغيبه، ترجمه محمد جواد غفارى، ص ۱۹۸.

بررسی سند روایت

محمد بن همام:

مرحوم شیخ طوسی در فهرست می فرمایند: «او، محمد بن همام اسکافی، با کنیه أبا علی، از راویان جلیل القدر و ثقه می باشد. و او دارای روایات کثیر است».(۱)

حسن بن محمد بن جمهور:

مرحوم نجاشی ایشان را ثقه می دانند.(۲) ابن داوود هم در رجال خود ایشان را ثقه معرفی کرده اند.(۳)

محمد بن جمهور:

آیت الله خویی (رحمه الله) فقط کلام مرحوم شیخ طوسی را نقل می فرمایند، مبنی بر اینکه ایشان از اصحاب امام صادق علیه السلام است و می فرمایند: «در کتب رجالی، کلام دیگری در رابطه با مدح و ذم ایشان وجود ندارد.»(۴) البته ایشان، او را با توجه به حضور در سند تفسیر قمی و کامل الزیارات، ثقه می داند. (۵)

مرحوم تستری نیز در قاموس الرجال روایات خالی از غلو و تغلیظ ایشان را

۱- فهرست، شیخ طوسی، ص۲۱۷، رقم ۶۱۲. مرحوم آیت الله خویی ذیل عنوان «محمد بن ابی بکر همام» بنا بر نقل بزرگان رجال، هم چون مرحوم نجاشی و شیخ طوسی در فهرست و رجال، ایشان را از اعاظم و ثقات راویان می دانند. (ر.ك: معجم رجا ل الحدیث، ج۱۵، ص۲۴۵، رقم ۹۹۹۲).

۲- رجال، نجاشی، ص۶۲، رقم ۱۴۴.

۳- رجال، ابن داوود، ص۷۷، رقم ۴۵۵.

۴- معجم رجال الحدیث، ج۵، ص۱۱۷، رقم ۲۲۶۵.

۵- معجم رجال الحدیث، ج۱۵، ص۱۷۹، ش۱۰۴۱۲.

قبول می کند. (۱)

عن بعض رجاله:

این مطلب مبهم است؛ لذا برای ما فرد یا افراد ناقل این حدیث، دقیقاً مشخص نیست؛ از این رو حدیث، مرسل است.

مفضل بن عمر:

مرحوم آقای خویی در رجال بعد از آوردن روایات مدح و ذم، و ثابت دانستن روایات مدح و رد روایات ذم و توثیق او توسط بزرگانی چون شیخ مفید و اعتماد شیخ طوسی بر ایشان، او را ثقه می دانند.(۲)

نتیجه

با توجه به این که در سند حدیث، افرادی مجهول باقی مانده اند، حدیث از نظر سند ضعیف است؛ ولی با توجه به اینکه روش عالمان دین چنین است که به صرف ضعف سند، حدیث را کنار نگذاشته و به متن حدیث رجوع می کنند، این حدیث قابل استناد است؛ چرا که مضمون حدیث، دال بر غیبت شخصیت است و مؤیداتی از روایات صحیح السند بر آن، وجود دارد. لذا با توجه به اینکه متن حدیث شبیه متن روایات دیگر است، قابل استناد می باشد. در صورتی که متن حدیث متفرد بود و حدیث دیگری در تأیید آن وجود نداشت، می توانستیم آن را کنار بگذاریم، و حال آنکه چنین نیست.

۱- قاموس الرجال، ج۹، ص۱۷۷، ش۶۵۴۳.

۲- معجم رجال الحدیث، ج۱۹، ص۳۱۵، رقم ۱۲۶۱۴.

بررسی دلالت حدیث

با توجه به وجود دو عبارت در متن حدیث، دلالت این حدیث بر معنای مورد نظر قطعی می باشد.

اول: «الذی یعرف الناس و لا یعرفونه؛ کسی که مردم را می شناسد و مردم او را نمی شناسند».

دوم: «ولکن الحجه یعرف الناس ولایعرفونه؛ ولیکن حجت خدا مردم را می شناسد ولی مردم او را نمی شناسند».

این دو عبارت، تصریح بر معنای مورد نظر دارد که امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در بین مردم می آیند و با آنها ارتباط فیزیکی دارند، ولی مردم، حضرت را دیده ولی نمی شناسند.

نتیجه: ما این حدیث را به خاطر وجود تأییداتی درباره متن آن، قابل استناد دانسته و دلالت آن بر مطلب را کامل می دانیم.

۳. أخبرنا أحمد بن محمد بن سعید ابن عقده الکوفی، قال: حدثنا أحمد بن محمد الدینوری، قال: حدثنا علی بن الحسن الکوفی، عن عمیره بنت أوس قالت: حدثنی جدی الحصین بن عبد الرحمن، عن أبیه، عن جده عمرو بن سعد (سعید)، عن أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب (علیه السلام) أنه قال یوما لحذیفه بن الیمان: «یا حذیفه لاتحدث الناس بما لا یعلمون فیطغوا ویکفروا... اللهم لا تخف عن علی شیئاً من الدنیا حتی تجلعها کلها بین عینیه مثل المائده الصغیره بین یدیه، اللهم أعظم جلاده موسی، و اجعل فی نسله شبیه عیسی علیه السلام ... حتی إذا غاب المتغیب من ولدی عن عیون الناس، وماج الناس بفقده أو بقتله أو بموته، أطلعت الفتنه، ونزلت البلیه، والتحمت العصبیه»، و فی بعض النسخ ـ لا ینصرون وتدلهت وأکثرت فی قولها إن

الحجه هالكه والامامه باطله، فورب علی، إن حجتها علیها قائمه ماشیه فی طرقها، داخله فی دورها وقصورها جواله فی شرق هذه الارض وغربها، تسمع الکلام، وتسلم علی الجماعه، تری ولا تری إلی الوقت والوعد، ونداء المنادی من السماء ألا ذلک یوم [فیه] سرور ولد علی وشیعته. (۱)

عمرو بن سعد از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است: روزی حضرت به حذیفه ابن یمان فرمود: «ای حذیفه! با مردم آنچه را که نمی دانند (نمی فهمند) نگو که سرکشی می کنند و کفر می ورزند... تا آن زمان که غایب شونده از فرزندان من، از دیدگان مردم پنهان شود و مردم از مفقود شدن یا کشته شدن یا مرگش سخن بگویند. فتنه شدّت می گیرد، و بلا نازل می شود و آتش جنگ قبیله ای بر افروخته می گردد [و در برخی نسخ ها چنین اضافه شده است:]... و یاری نمی شود و این سخن که حجّت از میان رفته و امامت باطل شده است، فراوان می شود (بر سر زبان ها می افتد). به خدای علی قسم که حجّت امت، همان هنگام ایستاده و در راه آنان گام بر می دارد به خانه ها و کاخ هایشان داخل می شود، در شرق و غرب زمین در گردش است، گفته ها را می شنود و بر جماعت آنان سلام می کند؛ او می بیند اما دیده نمی شود تا زمان و وعده اش فرا رسد و منادی از آسمان آواز دهد که «هلا! امروز روز شادی فرزندان علی و شیعیان او است».(۲)

بررسی سند حدیث

احمد بن محمد بن سعید:

ص:۵۴

۱- الغیبه، نعمانی، صص ۱۴۶-۱۴۱.

۲- الغیبه، ترجمه محمدجواد غفاری، ص ۱۹۹.

مرحوم آیت الله خویی، ایشان را ثقه می دانند و برای اثبات کلام خود، به نظر مرحوم نجاشی و برخی علمای رجال استناد می کنند.(۱)

احمد بن محمد الدینوری:

مرحوم آیت الله خویی ایشان را از مشایخ مرحوم صدوق می دانند و نام ایشان را همراه با «رضی الله عنه» ذکر کرده اند.(۲) وثاقت ایشان به مبانی علما در وثاقت شیوخ اجازه بر می گردد؛(۳) اگر چه صرف ترضّی دلالت بر مدح ندارد.

الحصین (الخضر) بن عبد الرحمن:

مرحوم آیت الله خویی، آن جناب را حسن می دانند و تصریح می کنند که وی نزد نجاشی وجاهت خاصی داشته است.(۴) در کتب رجالی نامی از این شخص، با عنوان «الخضر بن عبدالرحمن» که علامه مجلسی نقل کرده است، یافت نشد؛ لذا به نظر می آید، ایشان همان «الحصین بن عبدالرحمن» باشند.(۵)

عمرو بن سعد (سعید):

در کتب رجالی شخصی به اسم «عمرو بن سعد» از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام یافت نشد، وی با عنوان «عمرو بن سعد بن العاص» درکلام آیت الله خویی وجود دارد که تبحر ایشان را می رساند. مرحوم خویی می فرماید: «در توضیح و شخصیت شناسی برادرش، جناب أبان، گفته شد که عمرو بن سعید» از بیعت با ابوبکر سرباز زد تا آنجا که اهل بیت علیهم السلام به خاطر حفظ جان عمرو او را ابو بیعت

۱- معجم رجال الحدیث، ج۲، ص۲۷۴، رقم۸۶۸.

۲- رک: معجم رجال الحدیث، ج۲، ص۲۹۴ و ۲۵۰، ش ۲۸۵.

۳- تنقیح المقال، ج۳، ص۹۶.

۴- معجم رجال الحدیث، ج ۶، ص ۱۲۴، ش ۳۷۴۶

۵- بحار الانوار، ج۲، ص۷۸، ح۶۵.

فرا خواندند. البته از پایبندی به بیعت در ادامه زندگی او اطلاعی یافت نشد.(۱) بنابراین وثاقت راوی، متزلزل است.

اما درباره باقی روایت کنندگان حدیث _ که اسامی آن ها نیامد _ مدح و ذمی وجود ندارند و مجهول می باشند. لذا سند روایت ضعیف است؛ اگرچه ضعف سند با وجود روایات صحیح دال بر صحت متن، مشکلی برای متن حدیث ایجاد نمی کند.

بررسی دلالت روایت

اشاره به چند نکته در متن حدیث برای بررسی بهتر آن، لازم است.

۱. در قسمتی از روایت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرمایند: «پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حق من دعا کردند که خداوند متعال در نسل من شخصی را همانند حضرت عیسی علیه السلام قرار دهد.»(۲) دو نکته مهم در زندگی حضرت عیسی علیه السلام مد نظر است؛ اول: حفظ جان حضرت توسط خداوند از دست دشمنان و دوم: انتقال ایشان به مکانی خاص. (البته نوع این مکان ها متفاوت است؛ همان طور که در ادامه خواهد آمد)

۲. تصریح حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به این نکته که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در کوچه ها قدم می زند و در قصرها و خانه های مردم داخل می شود و در شرق و غرب زمین گردش می کند، برای اثبات وجود حضرت در بین مردم کفایت می کند.

۳. این جمله امیرالمؤمنین علیه السلام: «تسمع الکلام، و تسلم علی الجماعه؛ صدای آنها

۱- معجم رجال الحدیث، ج۱۳، ص۱۰۱، شماره ۸۹۱۱.

۲- نعمانی، الغیبه، ص۱۴۴، ح۳ . و اجعل فی نسله شبیه عیسی علیه السلام .

را می شـنود و بر آن ها سـلام می کند» اشاره بر این مطلب دارد که حضـرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف مردم را می بیننـد و چون مردم را می بیننـد بر آن ها سـلام می کننـد. لـذا عبارت بعد که فرمود: «تری و لا یُری؛ می بیند و دیده نمی شود» اشاره بر عدم معرفت نسبت به ایشان دارد، چرا که آنها قطعاً حضـرت را می بینند، چون حضرت بر آنها سلام می کنند. از این رو، معنای «لایُری» یعنی اینکه حضـرت شـناخته نمی شوند. البته توضیح کامل تر در آخر روایات می آید. در نتیجه دلالت این حدیث بر معنای مورد نظر قطعی و کامل است.

۴. علی بن ابراهیم عن محمد بن الحسـین عن ابن ابی نجران عن فضاله بن ایوب عن سدیر الصـیرفی قال: سـمعت اباعبدالله علیه السـلام یقول: ان فی صـاحب هـذا الاـمر شـبها من یوسف علیه السـلام قـال: قلت له: کانک تـذکره حیاته او غیبته؟(۱)الی آخر حدیث

بررسی سند حدیث

با وجود روش خاص و دقیق مرحوم مجلسـی در مرآه العقول در رابطه با نقد روایات کتاب شـریف کافی، ایشان این روایت را «حسن» معرفی می کند و ما همین کلام ایشان را برای اثبات صحت سند روایت کافی دانسته و به بحث سندی این روایت نمی پردازیم.(۲)

البته این نکته قابـل ذکر است که مرحوم محمـد بـاقر مجلسـی می فرماینـد: «عمل به تمام روایات کتاب کافی در صورت عـدم تعارض با روایات صحیح تر جایز است، ولی از باب ترجیح راجح بر مرجوح، اسانید روایات کافی را بررسی می کنم

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۹۷. متن کامل روایت و ترجمه، در صفحه ۵۹ و ۶۰ آمده است.
۲- مرآه العقول، ج۴، ص۳۸.

و اعتبار تمام روایات کافی، منافاتی با اقوی بودن برخی از روایات نسبت به برخی دیگر ندارد».(۱)

بررسی دلالت حدیث

این روایت هم دلالت بر غیبت شخصیت می کند؛ چرا که اشاره به عدم شناخت حضرت یوسف علیه السلام از سوی مردم دارد. کلمه «خاطبوه» دلالت بر این مطلب دارد که مردم حضرت یوسف علیه السلام را می دیدند و ایشان را مورد خطاب هم قرار می دادند ولی نمی شناختند و نمی دانستند که ایشان، همان پیامبر موعود است. این روایت، همچنین اشاره دارد بر این که برادران یوسف از او خرید می کردند در حالی که او را نمی شناختند و این همان معنایی است که در صورت دوم به آن می پردازیم.

۵. وروی ان محمد بن عثمان العمری- رضی الله عنه- انه قال: والله ان صاحب هذاالامر لیحضر الموسم کل سنه یری الناس ویعرفهم ویرونه ولا یعرفونه(۲)

به خدا قسم، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف هر سال در مراسم حج حاضر شوند و مردم را می بینند و می شناسند ولی مردم ایشان را می بینند و نمی شناسند.

بررسی سند حدیث

مرحوم صدوق و محمد بن عثمان عمری از اجلّاء و بزرگان شخصیت های شیعه می باشند، البته این روایت در کتاب کمال الدین هم آمده که محمد بن موسی بن متوکل نیز در سند آن روایت است. مرحوم آیت الله خویی ایشان را ثقه

۱- مرآه العقول، ج۱، مقدمه، ص۲۲.

۲- من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۲۰ .

می دانند و توثیق خود را مستند به توثیق بزرگانی چون مرحوم صدوق، علامه حلی، ابن داود و سید بن طاووس کرده اند.(۱)

علاوه بر اینکه مرحوم محمد تقی مجلسی، پدر علامه مجلسی هم می فرمایند: «روی عن محمد بن عثمان العمری فی الصحیح».(۲)

در نتیجه حدیث از نظر سند صحیحه می باشد.

بررسی دلالت حدیث

از این حدیث نیز دقیقاً معنای دوم غیبت به دست می آید؛ لذا دلالت متن روایت بر معنای مورد نظر کامل می باشد.

۶. حدثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلوی قال: حدثنا جعفر بن محمد بن مسعود، عن أبیه محمد بن مسعود العیاشی قال: حدثنا علی بن محمد بن شجاع، عن محمد بن عیسی، عن یونس، عن علی بن ابی حمزه، عن ابی بصیر قال: «قال ابوعبدالله علیه السلام انّ فی صاحب هذا الامر سنَنٌ من الانبیاء علیهم السلام، سنهٌ من موسی بن عمران، و سنهٌ من عیسی و سنهٌ من یوسف و سنهٌ من محمد صلوات الله علیهم فأمّا سنهٌ من موسی بن عمران فخائف یترقّب، و اما سنهٌ من عیسی فیقال فیه ما قیل فی عیسی، و اما سنهٌ من یوسف فالستر یجعلُ الله بینه و بین الخلق حجاباً، یرونه ولا یعرفونه، و اما سنهٌ من محمد صلی الله علیه و آله و سلم فَیهتَدی بهداه و یسیر بسیرته».(۳)

ابوبصیر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «در صاحب این امر، سنت هایی از انبیاء وجود دارد؛ سنتی از موسی بن عمران، سنتی از عیسی، سنتی از یوسف و سنتی از

۱- معجم رجال الحدیث، ج۱۸، ص۲۹۹.

۲- روضه المتقین، ج۵، ص۳۶۲.

۳- کمال الدین و تمام النعمه، باب ۳۳، ح۴۶.

محمد صلی الله علیه و آله و سلم .

اما سنّت او از موسی بن عمران آن است که او نیز خائف و منتظر است، اما سنّت او از عیسی آن است که در حق او نیز همان می گویند که دربارهٔ عیسی گفتند، اما سنت او از یوسف مستور بودن است، خداوند بین او و خلق حجابی قرار می دهد، مردم او را می بینند و نمی شناسند، و اما سنت او از محمد صلی الله علیه و آله و سلم آن است که به هدایت او مهتدی می شود و به سیره او حرکت می کند».(۱)

سند حدیث

راویان حدیث، همه ثقه هستند؛ غیر از علی بن محمد بن شجاع که مرحوم آیت الله خویی درباره او می فرمایند: «ایشان مجهول هستند».(۲)

اما درباره علی بن ابی حمزه بین رجالیون، خصوصاً رجالیون معاصر اختلاف وجود دارد؛ اما به نظر می آ ید که می توان مشکل سند را از ناحیه ایشان حل کرد. چرا که اولاً روایات صحیحی که متن این روایت را تأکید می کند، وجود دارد و ثانیاً شخصیتی مثل یونس بن عبدالرحمن- که در عظمت او همین بس که واقفه با مال فراوان هم نتوانستند او را به سمت خودشان سوق دهند(۳)- از او نقل حدیث کرده است و این، دلالت بر این مطلب دارد که حدیث قبل از انحراف علی بن ابی حمزه صادر شده است و الا بعد از انحراف، بعید است که یونس بن عبدالرحمن از او روایت نقل کند.

نتیجه: حدیث از ناحیه علی بن محمد شجاع ضعف دارد، ولی به علت وجود

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ترجمه منصور پهلوان، ج ۲، ص ۲۸، ح ۴۶.

۲- معجم رجال الحدیث، ج۱۲، ص۱۴۷.

۳- معجم رجال الحدیث، ج۲۱، ص۲۰۹.

روایات صحیح دیگر، می توان به آن استناد کرد.

بررسی دلالت حدیث

در این روایت، به وجود اوصافی از انبیاء الهی در حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف اشاره شده است. وصفی که از حضرت عیسی علیه السلام در امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می باشد، این است که مردم، ایشان را می بینند ولی نمی شناسند و قبلاً در رابطه با حضرت یوسف علیه السلام این مطلب گفته شد که مردم، جسم حضرت یوسف را می دیدند و با او معامله می کردند ولی ایشان را نمی شناختند. و این همان معنای مورد نظر از صورت دوم است؛ لذا دلالت روایت بر معنای مورد نظر تمام است.

بررسی یک سؤال

در این مرحله پاسخ به این سؤال لازم به نظر می رسد که روایات گروه اول، عدم رؤیت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و روایات گروه دوم رؤیت حضرت و عدم شناخت ایشان از سوی مردم را بیان می کنند؛ آیا این دو دسته از روایات با هم تناقض ندارند؟

می توان به دو صورت پاسخ این سؤال را بیان کرد. اول، از طریق توضیح واژگان احادیث و دوم، بیان نظر عالمان شیعه در رابطه با غیبت.

پاسخ اول

صورت اول: با نگاه به روایات گروه اول، به چند واژه کلیدی برخورد می کنیم که اگر معانی این را به خوبی مشخص کنیم، تناقضی در بین این روایات به چشم نخواهد خورد.

عبارت اول: «فیراهم و لا ـ یرونه» این عبارت، در شش روایت آمده و در دو روایت نیز عبارت «یری الناس و لایرونه» آمده است. به نظر می آید که روایات

ص:۶۱

گروه دوم برای ما واژه «ولایرونه» را معنا می کنند و آن هم به دو صورت صریح و غیر صریح.

مرحوم صدوق در کمال الدین و تمام النعمه و من لا یحضره الفقیه(۱) و شیخ طوسی در الغیبه(۲) از جناب محمد بن عثمان عمری روایت کرده اند که ایشان فرموده است: «به خدا قسم، امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در هر سال در مراسم حج حضور می یابند. یری الناس و یعرفهم و یرونه و لا یعرفونه». با این بیان، در حقیقت، واژه «یری الناس و لا یرونه» _ که در روایات قبل بود _ به دیدن و نشناختن معنی می شود. با این تفسیر و تبیین، هشت روایت از گروه اول، هم معنا با روایات گروه دوم خواهد شد که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در زمان غیبت دیده می شوند ولی شناخته نمی شوند.

از لحاظ سند هم، این حدیث، در بالاترین مرتبه قراردارد ومرحوم مجلسی اول تعبیر«فی الصحیح» از این روایت داشته اند.(۳)

اما به صورت تلویحی نیز بعضی از روایت گروه اول، معنای گروه دوم را به ذهن متبادر می کندد. مثلاً- بعضی روایات، چگونگی غیبت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را همانند غیبت حضرت یوسف معنی کرده اند؛ به این معنا که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف هم مانند حضرت یوسف علیه السلام بین مردم رفت و آمد دارند و با آنها خرید و فروش می کنند، لذا در زمان غیبت هم انسان ها حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را می بینند ولی نمی شناسند. از طرف دیگر، این گونه روایات معنای غیبت را در تمام زمان ها و

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۴۰؛ من لایحضره الفقیه، ج۲، ص ۵۲۰.

۲- الغیبه، شیخ طوسی، ص۳۶۳.

۳- ر.ك: روضه المتقین، ج۵، ص ۳۶۲.

مکان ها بیان می کند، نه خصوص زمان حج؛ لذا در غیر زمان حج هم حضرت دیده می شود ولی شناخته نمی شود.

نتیجه

آن چنانکه از متن احادیث معتبر ـ به خصوص حدیث نایب خاص حضرت ـ به دست آمد، عدم «رؤیت» که در برخی از روایات بیان شده است، به معنای عدم شناخته شدن است. با این توصیف، هشت روایت از تناقض احتمالی خارج شدند و با توجه به وجود پانزده روایت در قسمت اول، هفت روایت دیگر باقی ماندند.

عبارت دوم: «لاترون شخصه»

در برخی روایات، این عبارت و در برخی روایات دیگر، عبارت «یغیب عنکم شخصه» آمده است.

در رابطه با این واژه دو پاسخ به نظر می رسد.

یک: به نظر می آید معنای واژه «لاترون شخصه» با واژه «لایرونه» تفاوتی نداشته باشد و هر دو از یک مطلب خبر می دهند و آن، عدم دیده شدن حضرت توسط انسان ها است، که پاسخ آن داده شد.

دو: این واژه در پنج روایت ذکر شده، که یکی از آن روایات، از وجود مقدس امیر المؤمنین علی علیه السلام صادر شده است و این روایت، خود، راه گشا برای معنای مطلوب است؛ چرا که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام ضمیر را به صورت جمع به کار برده اند. آنجا که می فرمایند: «... ان غاب عن الناس شخصهم فی حال هدنتهم...» و این، در حالی است که غیبت، مختص حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می باشد. پس با توجه به استعمال ضمیر جمع در کلام امیرالمؤمنین علی علیه السلام، واضح است که معنای این لفظ، فرا تر از ندیدن جسم و غیبت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بوده و بلکه خانه نشین بودن

امامان دیگر را هم شامل می شود. خانه نشینی امامانی چون امام هادی علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام که برای بسیاری از شیعیان چیزی کمتر از غیبت نبوده است.

همچنین مرحوم مجلسی در توضیح «لاترون شخصه» می فرمایند: «یعنی همیشه و در تمام اوقات نمی توان حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را دید.»(۱) یعنی یک شیعه نمی تواند در طول عمر خود، دائم حضرت را ببیند، ولی اگر موفق به دیدار ایشان بشود، ولو فقط یکبار، نمی تواند ایشان را بشناسد. لذا این ضمیر جمع در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام معنای غیبت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را از «دیده نشدن» خارج می کند و به «دیده شدن و شناخته نشدن» توسعه می دهد.

نتیجه: این پنج روایت هم تعارضی با روایات گروه دوم ندارند و در حقیقت به عدم دسترسی شیعیان به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف اشاره دارد، چرا که نمی توانند در کنار امام زمان خود بنشینند و گفتگو کنند.

عبارت سوم: «لایری جسمه»

این واژه فقط در دو روایت آمده است.

به نظر می آید دو پاسخ مذکور در واژه قبل برای این واژه هم کار برد داشته باشد؛ چرا که اولاً معنای «لایری جسمه» فراتر از «لایرونه» و «لاترون شخصه» نیست و در حقیقت یک چیز را بیان می کنند و آن، عدم حضور دائمی در کنار شیعیان است. در این صورت، پاسخ واضح است.

ثانیاً «شخص» به معنای «جسم» است؛ چنانکه معنای غیبت یک شخص را گاهی به جسم نسبت می دهند و گاهی شخصیت، از آن جا که شخص به معنای

۱- مرآه العقول، ج۳، ص۳۹۳.

جسم است و در صورت عدم حضور جسم یک شخص او را غایب می نامند؛ در تعریف غیبت عدم وجود شخص و جسم در شخص غایب به یک معنا است که در حقیقت، غیبت شخص به غیبت جسم اطلاق می شود و غیبت شخصیت به عدم شناخت شخص، لذا پاسخ دوم قسمت قبل، شامل این واژه هم می شود. در حقیقت جسمیت و شخصیت به بُعد مادی انسان اطلاق می شود.

نتیجه

یک: روایات دسته اول و دوم با هم تناقض ندارند و قابل جمع هستند.

دو: روایات گروه اول از فراق طولانی بین شیعیان و امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف سخن می گویند و روایات گروه دوم، سخن از شناخته نشدن دارند، که باعث امیدواری در شیعیان می شوند. بنابراین هر دو گروه از روایات بر غیبت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف قابل تطبیق است.

پاسخ دوم

معنای غیبت و چگونگی آن در کلام عالمان شیعه نیز بیانگر همین توجیهات می باشد، که در اینجا کلام برخی از بزرگان شیعه را مرور می کنیم.

شیخ صدوق (رحمه الله): ایشان در مقدمه کتاب شریف کمال الدین و تمام النعمه در احتجاج بر خصم می فرماید: «چگونه غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف مشابه غیبت حضرت موسی نباشد که در دامان فرعون پرورش یافت و حال آنکه ایشان را نشناخت؟ امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف هم چنین است که بین مردم رفت و آمد دارد و در مجالس آنها شرکت می کند و با آنها مراوده دارد، ولی شناخته نمی شود.»(۱)

ص:۶۵

۱- کمال الدین، مقدمه، ص۵۶.

محمد بن ابراهیم نعمانی (رحمه الله): ایشان در کتاب «غیبت» خود می فرمایند: «حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در غیبت «موجود العین و الشخص» است، یعنی جسم حضرت عجل الله تعالی فرجه الشریف قابل دیدن است ولی قابل شناخت نیست».(۱)

شیخ مفید: ایشان فرموده اند: «چگونگی غیبت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف مانند زندگی حضرت یوسف می باشد.»(۲)

شیخ طوسی (رحمه الله): ایشان در کتاب الغیبه مطلب را از سید مرتضی نقل می کند، که بیانگر نظرت خود ایشان نیز است. ایشان می فرمایند:

« حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در زمان غیبت کبری، قابل دیدن است ولی شناخته نمی شوند و شیعیان بر احوالات آن جناب با خبر نیستند. البته این دیدن و نشناختن برای هر کسی مقدور نیست بلکه برای انسان های پاک مقدور است.»(۳)

ملاـ صالح مازندرانی (رحمه الله): ایشان می فرمایند: «منظور از عدم رؤیت، عدم شناخت است؛ چرا که در غیبت صغری، رؤیت با شناخت حاصل بوده است و در غیبت کبری هم اصل رؤیت ثابت است، ولی این رؤیت بدون شناخت است».(۴)

علامه مجلسی (رحمه الله): ایشان در کتاب مرآه العقول چگونگی غیبت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را چنین بیان می کند: «فیراهم ولاـیرونه یعنی یعرفهم و لایعرفونه» و بیان خود را مستند به کلام شیخ صدوق (رحمه الله) ذیل روایت معروف جناب محمد بن عثمان می نمایند، مبنی بر امکان رؤیت همراه با عدم شناخت. البته علامه مجلسی (رحمه الله)

۱- الغیبه، نعمانی، صص ۱۴۶-۱۴۱.

۲- فصول العشره، ص ۸۴.

۳- الغیبه، شیخ طوسی، ح ۶۰، ص ۱۰۴.

۴- شرح کافی، ملاصالح مازندرانی، ج ۶، ص ۲۶۲، ح ۱۲.

رؤیت بـدون شـناخت را مختص غیبـت کـبری می داننـد؛ چرا که می فرماینـد: «در غیبت صـغری عـده ای اگر چه بسـیار کم، حضـرت را می شـناختند و این، برای جان شـریف حضرت خطرناک بود»(۱) لـذا دیده شدن و نشـناخته شدن را مختص غیبت کبری می دانند. تا جان حضرت محفوظ بماند.

غیبت شخص و شخصیت

اهمیت این قسـمت در این است که اولاً: گروهی که خود را جزو شـیعیان اثنا عشری می دانند، غیبتی بسیار متفاوت با آنچه در روایات آمده را برای حضـرت قائل هسـتند. بدین صورت که اعتقاد دارند حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف خارج از عـالم ماده و در عالم مثال به نام «هور قلیا» حضور دارد، که اگر چنین باشـد، تمام روایات قبل، مخـدوش خواهـد بود و یک نظر جدید در باب چگونگی غیبت ارائه می شود. پوشالی بودن این نظریه در ادامه این مبحث خواهد آمد.

ثانیاً: در این قسـمت به این مطلب اشاره می شود که آیا اهل سـنت غیبت را قبول دارنـد یا خیر؟ و اگر قبول ندارنـد پاسخ ما به آنها چیست؟ البته این مباحث بسـیار مختصـر و در اندازه این نوشتار بررسی می شود. امید است که در عین اختصار پاسخگوی سؤالات باشد.

۱- مرءآه العقول، ج۴، ص۴۲ و ۴۷.

غیبت از منظرفرق و مذاهب

شیخیه و غیبت

بیان این نکته لازم است که نظر یک فرقه انحرافی در یک مـذهب به مثابه عقیده آن مذهب نیست؛ کما اینکه نظر اهل حدیث (از فرق اهـل سـنت) که قائـل به جسـمانیت خداونـد هسـتند به مثابه اعتقاد اهل سـنت نمی باشـد، علاوه بر آن، ردّ نظرات فرقه شیخیه، در حقیقت، دفاع از اسـلام ناب محمدی صـلی الله علیه و آله و سـلم و به نفع جهان اسـلام است؛ چرا که بهائیت، دنباله شیخیه است و آنهـا هم قرآن را منسـوخ می داننـد و هم از پیـامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله و سـلم عبور کرده انـد و قایـل به پیامبران دروغین شـده اند. پس به دور از انصاف است که عده ای، عقاید انحرافی این فرقه را به پای شـیعیان امیرالمؤمنین علی علیه السلام بنویسند.

توضیح

عده ای از سـران شیخیه می گویند امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در عالمی غیر از این عالم، به نام «هور قلیا» زندگی می کنـد. در این نوشـتار سـعی شده که عقیده شـیخیه در رابطه با چگونگی غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف از زبان مؤسس این فرقه، یعنی احمد بن زین الدین معروف به «شیخ احمد احسائی» پی گیری شد.

شیـخ احمـد احسـایی معتقـد است که امـام زمان عجل الله تعالی فرجه الشـریف در زمان غیبت با بـدنی غیر عنصـری بلکه هور قلیایی در وادی «شـمروخ» _ که قریه ای در عالم «هور قلیا» می باشد _ زندگی می کند.(۱) هور قلیا از دو کلمه عبری «هبل» به معنای «هوای

۱- اسـرار الامام المهدی، ص۱۰۹، به نقـل از جوامع الکلم، رسـاله توبلیه. به نقـل از متن درسـی فرق انحرافی، مرکز تخصصـی مهدویّت.

گرم، تنفس و بخار» و «قرنئیم» به معنای «درخشش و شعاع» گرفته شده و این دو لفظ با هم به معنای «تشعشع بخار».(1)

البته شیخ احمد احسایی معتقد است که هورقلیا لغتی سریانی است که از زبان صابئین گرفته شده است.(2) ظاهراً اولین کسی که اصطلاح «عالم هور قلیایی» را مطرح کرد، سهروردی است. لذا به نظر می آید با توجه به تفکر فلسفی شیخ احمد احسایی، وی این واژه و واژه های «جابلقا و جابرسا» _ که بسیار با هم مرتبط هستند _ را از شیخ اشراق، سهروردی گرفته،(3) و با گرایش فلسفی و اخباری خود، به تلفیق و ترکیب آنها پرداخته است.

سهروردی در فلسفه اشراق و در بحث از «احوال السالکین» پس از توضیح انوار قاهره و انوار معلقه، می گوید: «آنچه ذکر شد احکام اقلیم هشتم است که جابلق و جابرص و هور قلیای شگفت در آن قرار دارد».(4)

شیخ احمد احسایی نظر خود را چنین بیان می کند:

«هور قلیا ملك آخر است که دارای دو شهر جابرسا (جابلسا) _ که در مغرب قرار دارد _ و جابلقا _ که در مشرق واقع است _ می باشد. پس حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف در دنیا در عالم مثال نیست؛ اما تصرفش به گونه ای است که به صورت هیکل عنصری می باشد و با مثالش در مثال، با جسدش در اجساد و با جسمش در

ص:69

1- برهان قاطع، ج4، ص2391. به نقل از فصلنامه انتظار موعود، شماره2، مقاله احمد عابدی.

2- جوامع الکلم، قسمت سوم، رساله 9، ص1. به نقل از متن درسی فرق انحرافی، مرکز تخصصی مهدویت.

3- فرهنگ فرق اسلامی، ص266.

4- مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج2، ص254. به نقل از، فصلنامه انتظار موعود، شماره2، مقاله احمد عابدی.

اجسام، با نفس خود در نفوس و با روحش در ارواح است».(۱)

همچنین می گوید: «امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف هنگام غیبت در عالم هور قلیا است و هر گاه بخواهد به «اقالیم سبعه» تشریف بیاورد، صورتی از صورت های اهل این اقالیم را می پوشد و کسی او را نمی شناسد. جسم، زمان و مکان ایشان لطیف تر از عالم اجسام بوده و از عالم مثال است».(۲)جهت رعایت اختصار به همین میزان بسنده می شود.

نقد و بررسی

اول: همانطور که بیان شد چنین عالمی در هیچ روایتی نیامده است و در اصل، لغتی سریانی و در زبان صابئیان است و از فلسفه اشراق گرفته شده است.

دوم: روایات متواتری که در بخش های قبل ذکر شد، نوع غیبت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را بر خلاف این نظریه بیان کرده اند و حتی برخی از آن روایات با تشبیه غیبت حضرت به زندگی برخی انبیای الهی، بر حیات بشری حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بر روی همین زمین خاکی تصریح نموده اند.

سوم: این نظریه در حقیقت موجب انکار حیات مادی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بر روی زمین می شود و این در تناقض با احادیثی، چون حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم (لولاالحجه لساخت الارض بأهلها) یا امام حسین علیه السلام (لو لم یبق من عمر الدنیا...) می باشد.

چهارم: مرحوم صدوق (رحمه الله) در کتاب شریف کمال الدین و تمام النعمه غیبت

۱- جوامع الکلم، رساله دمشقیه، قسمت دوم، ص۱۰۳. به نقل از فصلنامه انتظار موعود، شماره۲، مقاله احمد عابدی.

۲- جوامع الکلم، رساله شیخیه، قسمت سوم، ص۱۰۰. به نقل از همان.

انبیای الهی را از متون اسلامی استخراج، و گردآوری کرده اند. با دقت در احوالات آنان درمی یابیم که غالب آن بزرگواران در زمان غیبت خود روی همین کره خاکی بوده اند؛ حتی حضرت یونس هم که غیبت متفاوت داشته، در شکم ماهی و بر روی زمین بوده است. پس به چه دلیل عقلی و نقلی، جناب شیخ احمد احسایی زندگی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را در زمان غیبت جسمانی نمی دانند؟

پنجم: غیبت صغری و ارتباط نواب اربعه با حضرت و اثبات حداقل یک ملاقات با ایشان در دوران غیبت کبری، کذب بودن این ادعا را می رساند.(۱)علاوه بر آن که در غیبت صغری ملاقات ها منحصر به نواب اربعه نبوده است؛ بلکه افراد دیگری هم خدمت حضرت شرفیاب شده اند.

جهت اختصار به همین مقدار کفایت می شود.

اهل سنت و غیبت

اشاره

غالب علمای اهل سنت، معتقدند که امام حسن عسکری علیه السلام فرزندی نداشته، و اگر هم داشته از دنیا رفته و مهدی منتظَر نبوده است. لذا آنها اصل غیبت را قبول ندارند تا از چگونگی آن سخن بگویند. ولی به همین مقدار بسنده نکرده اند و متأسفانه در طول تاریخ، کتب متعددی برای به چالش کشیدن این اعتقاد راسخ شیعه به رشته تحریر در آورده اند. در عصر حاضر، شخصیت های وهابی مثل احمد الکاتب، ناصر القفاری و محمد امین شبهات متعددی در اصل وجود حضرت

۱- برای مطالعه بیشتر، رک: مجله انتظار موعود، شماره دوم، مقاله استاد ارجمند حجه الاسلام و المسلمین عابدی و جزوه درسی فرق انحرافی، تألیف استاد حجت حیدری چراتی، متن درسی مرکز تخصصی مهدویت.

مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف مطرح کرده اند که هم چون کتاب الغدیر، نوشته علامه امینی یا المراجعات نوشته علامه شعرانی عالمان دین و پرچمداران مکتب تشیع، جواب های متعدد و روشنگرانه ای به آنان داده اند، تا نااهلان بدانند که خورشید عالم تاب را نتوان منکر شد، چرا که حتی اگر پلک ها را روی هم بگذارند، نور آن خورشید قابل انکار نیست.

توضیح

به عنوان مثال و برای رعایت اختصار، چند سطری از نوشته های ناصر القفاری در رساله دکترایش با عنوان «اصول مذهب الشیعه الامامیه الاثنی عشریه»(۱) ذکر می شود:

«اما اندیشه غیبت در باور شیعیان دوازده امامی با اندیشه غیبت در میان دیگر فرقه ها تفاوت دارد؛ چرا که آنان به غیبت شخصیتی خیالی معتقد هستند؛ شخصیتی که حتی به باور بیشتر فرقه ها، وجود خارجی ندارد. این شخصیت نزد طرفدارانش شخصی رمزی است که مردم او را ندیده اند و او را نشناخته اند و از مکانش آگاهی ندارند. به ادعای آنان، وی پس از ولادتش غایب شده... و برای شیعه که مدعی وجود این شخصیت هستند، جز از طریق نایبانی که ادعای ارتباط

۱- کتاب اصول مذهب الشیعه الامامیه الاثنی عشریه از جدیدترین کتاب ها به شمار می رود که به ظاهر برای ایجاد فضای گفتگوی سازنده و نقد و بررسی منصفانه مذهب تشیع نوشته شده است. نویسنده این کتاب، دکتر ناصر بن عبدالله بن علی القفاری، دانش آموخته دانشگاه قصیم و عضو هیأت علمی و مدیر گروه الهیات و مذاهب معاصر دانشگاه مذکور است. رساله کارشناسی ارشد او مسئله التقریب بین السنه و الشیعه نام دارد و کتاب اصول مذهب الشیعه رساله دکترای وی به شمار می رود که در سه جلد منتشر شده است. او برای دست یافتن به منابع شیعی و نگارش رساله اش به مصر، عراق، بحرین، کویت و پاکستان سفر کرده است. (به نقل از مشرق موعود، پژوهشکده مهدویت، شماره ۸، ص۲۷، مقاله حجت الاسلام نصرت الله آیتی).

با وی را می کرده اند، آشکار نشده است.

چنین شخصیتی، مهدی منتظَر شیعیان است و ایمان به او پایه و زیر بنای مذهبشان را تشکیل می دهد و اساس تشیع بر آن استوار است؛ چرا که پس از پایان یافتن سلسله امامان شیعه با دخالت حسن عسکری علیه السلام ایمان به غیبت فرزند پنداری او محوری برای دیگر باورهایشان شد و تبدیل به ستونی گشت که از فرو ریختن بنیان تشیع جلوگیری کرد».(۱)

نقد و بررسی

مقدمه

با مرور کوتاهی در کتاب اصول مذهب الشیعه به آسانی می توان فهمید که سراسر وجود افرادی چون احمد الکاتب و ناصر القفاری و... تعصب و کینه توزی است. عصبانیت آنها از مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نیست، بلکه از خداوند گلایه دارند که چرا با دست خود نگهبان مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف شده است! اسلاف آنها زیر خروارها خاك اند؛ ولی مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بیش از هزار و صد سال و اندی عمر کرده و اگر چه در غیبت است، ولی خار چشم آنها است و نمی گذارد آسوده بخوابند.

از طرف دیگر، خداوند در وعدهٔ خود جدی است و اولیای او فرموده اند: وقتی مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بیاید در دست او ذوالفقار است و این باعث شعله ور شدن کینهٔ آنها شده است؛ چرا که ذوالفقار، «طامس آثار الزیغ و الاهواء»(۲) است و «قاطع حبائل

۱- اصول مذهب الشیعه، صص ۱۰۰۰-۱۰۰۳. به نقل از مجله مشرق موعود، پژوهشکده مهدویّت، شماره ۸.

۲- «محو کننده آثار کجروی و هوا و هوس ها». دعای ندبه.

الکذب و الافتراء»(۱) و «قاطع دابر الظلمه»(۲) پس حق دارنـد که وحشت کنند و بهترین راه برای آنها انکار اوست تا چند روز باقیمانده دنیا را کمی در آرامش بگذارنند.

پاسخ ما به این شبهات متعدد است:

یک: در بحث شـیخیه عرض شـد که فرقه های انحرافی به وجود آمده در یک مذهب مورد تأیید آن مذهب نیست و خود اهل سنت نیز فرقه هـای فراوانی چون هنـدیلیه، نظـامیه، بشـریه، معمریه، مرداریه، ثمامیه و...(۳) را در خود دارنـد. در طول تاریـخ، برخی فرقه هـا قائل به غیبت اشـخاص بوده انـد که پس از مـدتی از دنیا رفته انـد و این مسـئله، واهی بودن ادعای آنان را ثابت کرده است. اگرچه بعضـی از آن ها قائل به غیبت افرادی هم چون امیرالمؤمنین علی علیه السلام، محمد حنفیه، اسماعیل فرزند امام صادق علیه السـلام، امام کاظم علیه السـلام و امام حسن عسـکری علیه السلام بوده اند، ولی خود آنان مدعی چنین مقامی نبوده انـد؛ علاـوه بر اینکه تمـام آنهـا این دنیـا را ترک کرده انـد، و حـال آنکه اولین و ابتـدایی ترین معنای غیبت، زنـده بودن شخص غائب است. در ضمن جز برخی از آن فرقه ها، اثری از آنها در جهان امروز نیست. علاوه بر این مطالب، اولین شخصی که غیبت را مطرح کرد، خلیفه دوم بود؛ او گفت: «برخی از منافقان گمان می کننـد که پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم رحلت کرده است؛ ولی به خدا سوگند، او نمرده است، بلکه به سوی پروردگارش رفته است. به خدا سوگند، پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله و سلم بر می گردد و دست و پای کسانی را که گمان می کنند او رحلت کرده

ص:۷۴

۱- «پاره کننده دامهای دروغ و بهتان». دعای ندبه.

۲- «ریشه کن کننده ظالمان است». دعای ندبه.

۳- ر.ک: ملل و نحل.

است، قطع می کند».(۱)

دو: این مسئله که ولادت یا مکان یک شخصیت الهی، مخفیانه باشد، آنقدر دور از ذهن نیست که جناب قفاری از آن تعبیر به شخصیت خیالی کنند؛ چرا که هم جناب ابراهیم خلیل چنین بود؛ همان طور که شیخ مفید (رحمه الله) می فرماید: «وقد اجمع العلماء الملل علی ما کان من ستر ولاده ابی ابراهیم الخلیل علیه السلام ...»(۲) و این مطلب از موارد مُسلّم و مورد پذیرش شیعه و اهل سنت است ــ و هم جناب موسی علیه السلام ولادت مخفیانه و مکان سرّی داشته است که قرآن کریم نیز شرح زندگی ایشان را مفصل بیان می فرماید. بله، اگر بدون دلیل این غیبت ها اتفاق می افتاد عجیب بود، ولی وقتی هر سه مورد، علت و فلسفه دارد که از مهمترین آن ها، ترس از حکومت و حاکمان ظالم آن عصر است که قصد جان آنان را کرده اند، باور و قبول آن عقلایی می شود.

سه: در پاسخی دیگر به جناب قفاری در اثبات خیالی نبودن شخصیت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف اشاره به نظرات بعضی عالمان اهل سنت دال بر ولادت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می کنیم:

۱. ابن اثیر جزری عزالدین (م۶۳۰ هجری) در نقل حوادث سال ۲۶۰ هجری چنین می نویسد:

۱- عن عائشه: «ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مات و ابوبکر بالسنح قال اسماعیل یعنی بالعالیه فقام عمر یقول و الله ما مات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قالت و قال عمر و الله ما کان یقع فی نفسی الاذاک و لیبعثّه الله فلیقطعن ایدی رجال و أرجلهم». چه بسا این کلمات، برگرفته از کلمات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در رابطه با غیبت فرزندش حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف باشد. صحیح بخاری، ج۴، ص۱۹۴؛ تاریخ طبری، ج۲، ص۴۴۲؛ سن ابن ماجه، ج۱، ص ۵۲۰.

۲- فصول العشره، ص۵۸.

«در این سال ابومحمد علوی عسکری وفات یافت. او یکی از امامان دوازده گانه طبق مذهب شیعی است و پدر «محمد» است که شیعیان معتقدند منتظَر موعود است.»(۱)

علاوه بر این که قطعاً نمی شود پدری از دنیا برود و قرن ها بعد، فرزندی از او متولد شود.

۲. ابن خلکان (م۶۸۱ هجری) نیز می نویسد:

«اباالقاسم، محمد بن حسن عسکری بن علی هادی بن محمد جواد، دوازدهمین امام از ائمه دوازده گانه شیعیان است که لقب معروف وی «حجت» است... ولادت وی در روز نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری واقع گشته است».(۲)

علاوه بر تصریح به ولادت، ذکر دوازده امام دال بر وجود آن حضرت است؛ چرا که در اعتقاد شیعه، امام دوازدهم، فرزند امام یازدهم است و باید قبل از شهادت ایشان و یا حداکثر نُه ماه بعد ولادت یافته باشد.

۳. ذهبی (م۷۴۸هجری)، هم در کتاب العبر و هم در کتاب تاریخ دول الاسلام به این مطلب اشاره کرده است.

وی در کتاب العبر می گوید: «در این سال (۲۵۶ هجری) محمد بن حسن بن علی الهادی... علوی حسینی ولادت یافت. وی همان «ابوالقاسمی» است که رافضیان وی را «خلف و حجت» می خوانند و لقبش «مهدی»، «منتظَر» و «صاحب الزمان» است. همو پایان بخش ائمه دوازده گانه است».(۳)

۱- الکامل فی التاریخ، ج۷، ص۲۷۴.

۲- وفیات الاعیان، ج۴، ص۱۷۶.

۳- العبر فی خبر من غبره، ج۳، ص۳۱.

او در تاریخ دول الاسلام نیز می گوید: «او (امام حسن عسکری علیه السلام) پدر «منتظَر» رافضیان است و در سامرا به تاریخ هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰، در سن ۲۹ سالگی به جوار رحمت حق شتافت و فرزندش محمد بن حسن _ که امامیه او را «قائم» و «خلف الحجه» می نامند- در سال ۲۵۸ هجری ولادت یافت و البته گفته شده به سال ۲۶۰ ولادت یافته است».(۱)

۴. احمد بن حجر هیثمی شافعی (م۹۷۴هجری) نیز می گوید:

«ایشان (امام حسن عسکری علیه السلام) به جز پسرش ابوالقاسم، محمد الحجه- که به هنگام رحلت پدرش، تنها پنج سال داشت- فرزند دیگری از خود به جای نگذاشت. او در مدینه از نظرها پنهان گشت و مشخص نشد که به کجا عزیمت کرد.»(۲)

۵. شبراوی شافعی (م۱۱۷۱ هجری).(۳)

۶. مؤمن بن حسن شبلنجی (م۱۳۰۸ هجری).(۴)

۷. خیرالدین زرکلی (م۱۳۹۶ هجری).(۵)

البته جناب ثامر هاشم العمیدی، اسامی دیگری را نیز ذکر کرده است.(۶) با تتبع در کتب اهل سنت موارد جدید دیگری را هم می توان یافت، ولی باید گفت: در خانه اگر کس است، یک حرف بس است!

۱- تاریخ الاسلام، حوادث سال های ۲۵۱- ۲۶۰، ص۱۱۳، ش۱۵۹.

۲- الصواعق المحرقه، چاپ اول، ص۲۰۷،.

۳- الاتحاف بحُب الاشراف، شبراوی، ص۶۸. به نقل از در انتظار ققنوس، ص۱۶۶.

۴- نورالابصار، ص۱۶۸.

۵- الأعلام، ج۶، ص۸۰.

۶- در انتظار ققنوس، ص۱۶۶، ترجمه مهدی علیزاده.

چهار: وکلای دروغینی که در عصر غیبت صغری ادعای ارتباط با حضرت را داشتند، هیچکدام- حتی کسانی مثل شلمغانی که در حکومت عباسی صاحب جایگاه بودند- منکر ولادت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نشدند؛ بلکه خود را نایب و وکیل حضرت معرفی می کردند. جو حاکم بر زمان شهادت امام عسکری علیه السلام و عکس العمل حکومت نیز بیانگر اعتقاد آنها به وجود مبارک امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است؛ چرا که معتمد، حاکم عباسی، بلافاصله پس از شهادت امام، عُمال خود را به منزل آن حضرت فرستاد و دستور به تفتیش تمام منزل داد. تا جایی که شیخ مفید (رحمه الله) می فرمایند: «بلا و مصیبتی نبود که بر بازماندگان امام عسکری علیه السلام وارد نشود.»(۱)

اینکه حکومت به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف دست نیافت، دلیل بر عدم وجود حضرت نیست، چرا که حافظ حضرت آن دستی بود که موسی علیه السلام را در دل نیل نگهداری کرد و در دامان فرعون پرورش داد. چون خواست خداوند بر محافظت ولیّ خود تعلق گرفت، و آنها بر حضرت دست نیافتند و در نهایت حکومت بعد از ۳ سال از تعقیب و جستجو دست برداشت.

پنج: باید به جناب آقای قفاری و هم فکران او گفت: بر استدلال های قبل بیفزایند کلام نورانی و متواتر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را مبنی بر این که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف منتسب به پیامبر ایشان و اهل بیت علیه السلام هستند.

۱.ابن ماجه در سنن خود از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کند: «المهدی منّا اهل البیت یصلحه الله عزوجل فی لیله؛(۲) مهدی از اهل بیت است و خداوند امر او را در یک شب اصلاح می کند.»

۱- الارشاد، ج۲، ص۳۳۶.

۲- سنن، ابن ماجه، ج۲، ح۴۰۸۵. به نقل از درسنامه مهدویّت، ج۱، ص۸۸.

۲. خوارزمی در مقتل الحسین علیه السلام در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را نهمین فرزند امام حسین علیه السلام می داند.(۱) قندوزی در ینابیع الموده هم این حدیث را آورده است.(۲)

۳. حموئی جوینی از عبدالله بن عباس نقل کرده است: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول: «أنا و علی و الحسن و الحسین و تسعه من ولد الحسین مطهرون معصومون».(۳) البته این دسته از احادیث، بسیار است و در این مختصر نمی گنجد.

نکته اینجاست که در روایاتی که در منابع اهل سنت آمده امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف نهمین فرزندان امام حسین علیه السلام خوانده شده است و به انضمام احادیث «اثنا عشر خلیفه» _ که فراوان در کتب اهل سنت وجود دارد _ تمام اهل بیت علیهم السلام، پشت سر هم می آیند؛ یعنی هیچ دلیل نقلی وجود ندارد که بین هشتمین فرزند امام حسین علیه السلام و نهمین فرزند ایشان قرن ها فاصله باشد. در احادیث متعددی از جمله حدیث معروف دعبل _ که در کتب اهل سنت هم آمده _ حضرت رضا علیه السلام تصریح می فرمایند که او فرزند امام حسن عسکری علیه السلام و فرزند چهارم خودشان است.»(۴)

با توجه به این روایات که از منابع اهل سنت نقل شده فرزند امام عسکری علیه السلام که نهمین فرزند امام حسین علیه السلام و چهارمین فرزند امام رضا علیه السلام است ناگزیر باید متولد شده باشد، چون نمی توان گفت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام بعد از چند قرن متولد

۱- مقتل الحسین، ج ۱، فصل ۷، ص ۱۲۶.

۲- ینابیع الموده، باب ۵۴، ص ۱۶۸.

۳- فرائد السمطین، ج ۲، ص ۱۳۲، ح ۴۳۰.

۴- فصول المهمه، فصل ۸، ص ۲۶۵؛ فرائد السمطین، ج ۲، ص ۳۳۷، ح ۵۹۱؛ ینابیع الموده، باب ۸۰، ص ۲۵۲.

می شود.(۱) پاسخ های دیگری هم چون ملاقات هایی که در زمان غیبت صغری و غیبت کبری با ایشان صورت گرفته نیز، ولادت آن حضرت را اثبات می کند که حداقل ارتباط نواب خاص از مسلمات است و موارد دیگر وجود دارد که جهت اختصار به همین مقدار اکتفا می شود.

۱- برای مطالعه بیشتر رک: اتفاق در مهدی موعود، بخش سوم و چهارم.

فصل سوم: فلسفه غیبت از دیدگاه روایات

اشاره

ص:۸۱

مقدمه

در این فصل طی چهار گفتار به فلسفه غیبت پرداخته می شود. روش پیش روی، پرداختن به روایات و بررسی سند و دلالت آنان بر معنای مورد نظر می باشد. دسته بندی موجود، برای سهولت بررسی روایات و قابل فهم تر شدن مطالب است و عادتاً ذوقی می باشد. علت های غیبت به ظاهری وحقیقی تقسیم شده است که به نظر می آید علت حقیقی، همان حکمتی است که بر ما پوشیده است.

ص:۸۲

گفتار اول: علل مرتبط با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

اشاره

روایـات موجود علت هایی را بیان می کننـد که در ظاهر ربطی به مردم نـدارد و به خود حضـرت و آن برنامه کامل الهی برمی گردد. از این رو، در ابتدای گفتار لازم است به نکاتی اشاره شود:

اول: میزان تأثیر این علل در تحقق غیبت

اشاره

اول: میزان تأثیر این علل در تحقق غیبت، بعـد از روایات بحث خواهـد شد، اما باید گفت که در انبیای سابق هم غیبت یکی از برنامه ها و بایدهای زندگی آنان نبوده است؛ بلکه انسان های ظالم و منکر فرسـتادگان الهی، در مسـیر دشمنی با آنان این بستر را فراهم می کردند.

دوم: فقط غیبت نیست که از انبیای الهی به حضـرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف به ارث رسیده باشد، بلکه سنت های دیگری هم هست که در پایان اجمالاً به آنها اشاره خواهد شد.

اول: اجرای سنت غیبت انبیاء علیهم السلام در رابطه با حضرت عجل الله تعالی فرجه الشریف

روایات

۱. حـدثنا علی بن أحمـد بن محمـد بن عمران رضـی الله عنه قال: حدثنا محمد بن عبد الله الکوفی قال: حدثنا موسـی بن عمران النخعی، عن عمه الحسـین بن یزیـد النوفلی، عن الحسن بن علی بن أبی حمزه، عن أبیه، عن أبی بصـیر قال: سـمعت أبا عبـد الله علیه السـلام یقول: إن سنن الانبیاء علیهم السلام بما وقع بهم من الغیبات حادثه فی القائم منا أهل البیت حذو النعل بالنعل والقذه بالقذه. قال أبو بصیر: فقلت:

يا ابن رسول الله ومن القائم منكم أهل البيت؟ فقال: يا أبا بصير هو الخامس من ولـد ابنى موسـى، ذلك ابن سـيده الاماء، يغيب غيبه يرتـاب فيهـا المبطلون، ثم يظهره الله عز وجـل فيفتـح الله على يـده مشارق الارض ومغاربها، وينزل روح الله عيسـى بن مريم عليه السـلام فيصـلى خلفه وتشـرق الارض بنور ربها، ولا تبقى فى الارض بقعه عبد فيها غير الله عزوجل إلا عبد الله فيها، ويكون الدين كله لله ولو كره المشركون(۱)

ابو بصير گويد: از امام صادق عليه السلام شنيدم كه مى فرمود: «سنّت هاى انبياء با غيبت هايى كه بر آنان واقع شده است، همه در قائم ما اهل البيت، مو به مو پديدار مى شود».

من: گفتم: «يـا ابن رسول الله! قـائم شـما اهـل البيت كيست؟» فرمود: «اى ابوبصـير! او پنجمين از فرزنـدان پسـر موسـى است. او فرزند سـيده كنيزان است و غيبتى كند كه باطل در آن شك كنند. سـپس خداى تعالى او را آشـكار كند و به دست او شرق و غرب عالم را بگشايـد و روح الله عيسـى بن مريم عليه السـلام فرود آيـد و پشت سـر او نماز گزارد و زمين به نور پروردگارش روشن گردد و در زمين بقعه اى نباشـد كه غير خـداى تعالى در آن پرسـتش شود كه خـدا را بپرسـتند و همه دين از آنِ خداى تعالى گردد، گرچه مشركان را خوش نيايد.»(۲)

بررسى سند حديث

على بن احمد بن محمد بن عمران

۱- كمال الدين وتمام النعمه، ص ۳۴۵

۲- كمال الدين وتمام النعمه، ترجمه منصور پهلوان، ج ۲، ص ۲۱، ح ۳۱.

مرحوم تستری در قاموس الرجال ایشان را با علی بن احمد بن محمد بن عمران الدقاق و ایشان را با علی بن احمد بن موسی الدقاق یکی می داند و این دو شخص از مشایخ مرحوم صدوق بوده اند و اسم ایشان را همراه با رضی الله عنه و (رحمه الله) علیه می آورده است.(۱) همچنین جناب نمازی می فرماید: «ایشان از شاگردان مرحوم کلینی و از مشایخ مرحوم صدوق بوده اند.»(۲) بنابراین، حداقل، اعتماد مرحوم صدوق (رحمه الله) به استاد ثابت است. اگر چه چنین الفاظی (ترضّی و ترحم) دلالت بر وثاقت راوی نمی کند؛ اما تجلیل اجلّا همچون مرحوم کلینی و صدوق از این شخصیت و عدم ذم در رابطه با او دال بر حسن بودن است و بنا بر نظر کسانی که شیخوخیت را باعث توثیق راوی می دانند(۳) هم وثاقت راوی را می توان ثابت دانست؛ اگر چه بسیاری از بزرگان ملتزم به این دو امر نیستند.

محمد بن عبد الله الکوفی

مرحوم آیت الله خویی می فرمایند: «ایشان خادم نایب سوم، جناب حسین بن روح بودند.» ایشان، وی را یکی از مشایخ مرحوم کلینی (رحمه الله) و از ثقات راویان شیعه می دانند.(۴)

موسی بن عمران النخعی

مرحوم آیت الله خویی ایشان را با توجه به اینکه از راویان تفسیر قمی است، از ثقات می دانند.(۵)همچنین نقل علمایی همچون مرحوم کلینی، صدوق و علی بن

۱- قاموس الرجال، ج۷، ص۳۶۲، شماره های ۵۰۳۰، ۵۰۲۹، ۵۰۲۸.
۲- مستدرک علم رجال الحدیث، ج۵، ص۳۰۰، شماره های ۹۶۷۲، ۹۶۷۳ و ۹۶۸۲.
۳- تنقیح المقال، ج۳، ص۹۶ و ج۲۴، ص۳۲۷.
۴- معجم رجال الحدیث، ج۱۱، ص۴۱۶ و ج۱۵، ص۲۸۵.
۵- معجم رجال الحدیث، ج۲۰، ص۶۶

ابراهیم، خود می تواند مؤید دیگری بر وثاقت ایشان باشد.

حسین بن یزید النوفلی

آیت الله خویی می فرمایند: «با توجه به اینکه ایشان از راویان تفسیر قمی می باشند و توثیق ایشان بدون معارض است، ایشان موثق می باشند».(۱)

حسن بن علی بن ابی حمزه و پدرش، علی بن ابی حمزه

مهم ترین ضعف این پدر و پسر، توقف بر امام کاظم علیه السلام و عدم قبول امامت حضرت رضا علیه السلام می باشدکه البته همین دلیل، بر طرد و اسقاط آنها از درجه وثاقت کفایت می کند؛ اما نکاتی قابل ذکر است:

یک: آیت الله زنجانی می فرمایند: «چنانچه روایت، متعلق به قبل از توقف واقفه باشد، روایت، صحیح است و هیچ ایرادی بر آن وارد نیست.چراکه شخصی مثل علی ابن ابی حمزه، از وکلاـ و نزدیکان امام کاظم علیه السلام به شمار می رفت. البته احادیث بعد از توقف، نیاز به بررسی دارد».(۲) جناب نمازی هم چنین نظری دارند.(۳)

دو: عده ای قائل به رجوع و توبه علی بن ابی حمزه هستند و دلیل آنها روایاتی از او در رابطه با امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف _ همانند همین روایت مذکور _ است.(۴)

سه: بعضی دیگر، کثرت روایات علی بن ابی حمزه را دال بر وثاقت او می دانند.به عنوان نمونه، مرحوم آیت الله خویی می فرمایند: «علی ابن ابی حمزه، ۵۴۵ روایت دارد»،(۵) این روایات، معمولاً در مهمترین منابع شیعه می باشد.

۱- معجم رجال الحدیث، ج۷، ص۱۲۲

۲- رجال، جناب آقای حسینی قزوینی، مرکز تخصصی مهدویت.

۳- مستدرکات علم رجال الحدیث، ج۱، ص۲.

۴- معجم رجال الحدیث، ج۱۱، ص۲۲، ش۷۸۳۲ شرح حال علی بن ابی حمزه.

۵- معجم رجال الحدیث، ج۱۱، ص ۲۴۳؛ تنقیح المقا ل، ج۱۴، ص۲۱۳.

چهار: این روایت از نظر دلالت، تصریح بر امامت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف دارد؛ در نتیجه یا قبل از توقف آنها بوده _ که با مبنای آیت الله زنجانی تطبیق دارد _ یا متعلق به بعد از توقف است _ که در این صورت موافق با نظر دوم است، یعنی توجه و اعتقاد به امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف _. لذا در هر صورت این روایت از جهت پدر مشکلی ندارد؛ ولی ضعف پسر، یعنی حسن بن علی بن أبی حمزه به قوت خود باقی است.لذا اگر راویان دیگر ثقه باشند روایت به جهت وجود او، ضعیف می باشد.

أبی بصیر

مرحوم آیت الله خویی در ترجمه جناب «لیث بن البختری» به طور مفصل راجع به این شخصیت بحث می کنند و در نهایت ایشان را ثقه می دانند(۱).

نتیجه

با توجه به مطالبی که گفته شد، چه بسا علی بن احمد بن محمد عمران از جهالت خارج شده باشد، ولی روایت موجود از نظر حسن بن علی بن ابی حمزه ضعیف است و استناد به این روایت در رابطه با غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف مشکل دارد؛ ولی اگر متن با روایات صحیح مطابق باشد می توان به آن استناد کرد. البته بحث دلالی روایت پابرجاست که در آخر احادیث به آن پرداخته خواهد شد.

۲- حدثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلوی السمرقندی رضی الله عنه قال: حدثنا جعفر بن محمد بن مسعود، وحیدر بن محمد السمرقندی جمیعا قالا: حدثنا محمد بن مسعود قال: حدثنا جبرئیل بن أحمد، عن موسی بن جعفر البغدادی قال:

۱- معجم رجال الحدیث، ج ۱۵، ص ۱۴۵. روایات ذم و مدح را آورده اند و روایات ذم را ضعیف دانسته اند ولی بعضی روایات مدح را صحیح شمرده اند و در نهایت رأی به وثاقت ابی بصیر داده اند.

حدثنی الحسن بن محمد الصیرفی، عن حنان بن سدیر، عن أبیه، عن أبی عبد الله علیه السلام قال: إن للقائم منا غیبه یطول أمدها، فقلت له، یا ابن رسول الله ولم ذلک؟ قال: لان الله عزوجل أبی إلا أن یجری فیه سنن الانبیاء علیهم السلام فی غیباتهم، وإنه لا بد له یا سدیر من استیفاء مدد غیباتهم، قال الله تعالی: لترکبن طبقا عن طبق ای سنن من کان قبلکم. (۱)

حنان بن سدیر از پدرش از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: «برای قائم ما غیبتی است که مدت آن به طول می انجامد» گفتم: «ای فرزند رسول خدا! آن برای چیست؟» فرمود: «برای آنکه خدای تعالی می خواهد در او سنتّ های پیامبران علیهم السلام را در غیبت هایشان جاری کند. ای سدیر! گریزی از آن نیست که مدت غیبت های آن ها به سر آید. خدای تعالی فرمود: «سنت های پیشینیان در شما جاری است».(۲)

بررسی سند حدیث

مظفر بن جعفر علوی

مرحوم آیت الله خویی درباره وی ساکت است؛(۳) ولی مرحوم مامقانی می گویند: «در اینکه ایشان شیعه است، شکی وجود ندارد؛ علاوه بر اینکه ایشان استاد اجازه شیخ صدوق (رحمه الله) می باشد و همین مقام، برای وثاقت او کفایت می کند».(۴)

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۸۰و۴۸۱

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ترجمه منصور پهلوان، ج ۲، ص ۲۳۳، ح ۶.

۳- معجم رجال الحدیث، ج۱۸، ص۱۸۹.

۴- تنقیح المقال، ج۳، ص۹۶. «لا شبهه فی کونه امامیا وکونه شیخ اجازه یغنیه عن التوثیق، فهو بحکم الثقه.»

اگرچه مرحوم مامقانی مبنای خود را فرمود، ولی به نظر می آید حسن بودن راوی مسلم باشد.

جعفربن محمد بن مسعود

شیخ طوسی (رحمه الله) می فرمایند: «این شخص فاضل است».(۱) علامه مجلسی نیز در کتاب وجیزه و بلغه گفته اند: «وی ممدوح است.»(۲) مرحوم مامقانی با توجه به مطالب شیخ طوسی (رحمه الله) او را از حسان به شمار آورده وروایتش را حسن می داند.(۳)

حیدربن محمد السمرقندی

شیخ طوسی (رحمه الله) می فرمایند: «این شخص، جلیل القدر و فاضل است». مرحوم شیخ، هم در فهرست این مطلب را دارند و هم در رجال، او را جلیل القدر می دانند.(۴)علامه حلی نیز در بخش نخست خلاصه الاقوال نام ایشان را آورده و می گوید: «عالم جلیل القدر و ثقه است»(۵). در نتیجه راوی ثقه است.

محمد بن مسعود

وی صاحب تفسیر عیاشی است و در آغاز از علمای عامه به شمار می آمد؛ولی شیعه شد و خدمات زیادی به مذهب شیعه نمود. مرحوم نجاشی می گوید: «اوثقه، راستگو و یکی از شخصیت های برجسته این طایفه است.ابتدا، پیرو مذهب عامه بود، ولی بعد مستبصر و شیعه شد».(۶) مرحوم شیخ طوسی نیز او

۱- رجال، شیخ طوسی، ص۴۱۸، ش۶۰۴۳.

۲- این کتاب به نام «رجال المجلسی» منتشر شده و این مطلب درص۱۷۷آن به شماره ۳۷۵آمده است.

۳- تنقیح المقال، ج۱۶، ص۵۹.

۴- فهرست، ص۱۲۰، ش ۲۵۹؛ رجال، شیخ طوسی، ص۴۶۳.

۵- خلاصه الاقوال، ص۱۲۷، ش ۳۳۱.

۶- رجال، نجاشی، ص۳۵.

را جلیل القـدر دانسـته و می گوید: «وی از نظر علم، فضل، أدب، فهم وهوشـیاری بیشترین بهره را نسـبت به اهل زمان خود در مشرق(اطراف خراسان) داشت»(۱).

جبرئیل بن أحمد(فارابی)

شیـخ طوسـی (رحمـه الله) می فرمایـد: «او مقیـم کش بـود و روایـات زیـادی از علمـای عراق، قـم و خراسـان نقـل کرده است»(۲).مرحوم مامقـانی، از وجیزه علامه مجلسـی نقل می کنـد که او ممـدوح است و می افزایـد: «مرحوم وحیـد بهبهانی در حواشـی خود می گوید: علامه مجلسـی (رحمه الله) جبرئیل بن أحمد را ممدوح دانسـته است». مرحوم مامقانی معتقد است که ریشه مبنای علامه به کلام شـیخ طوسـی (رحمه الله) بر می گردد که جبرئیل بن أحمد کثیر الروایه و مورد وثوق تام کشی بوده است، به گونه ای که هر جا دست خط و نوشـته او را می دیـد، به آن اعتماد کرده و آن چه را از دست خط او می یافت به آن اعتمـاد می کرد و بی درنـگ به نقل آن می پرداخت. و از کثرت روایت و اعتماد کشـی است که مرحوم بهبهانی وثاقت راوی را نتیجه گرفته است.

مرحوم مامقانی نظر نهایی خود را چنین بیان می دارد: «روایات جبرئیل بن أحمـد را اگر در زمره روایات موثق ندانیم، حداقل، از روایات حسان به شمار می آیند»(۳).

مرحوم شوشتری —که شخصـی نقـاد بوده و به سـختی وثـاقت یـک راوی را می پـذیرفت- می گویـد: «تحقیق این است که او استاد جناب عیاشی و مورد پذیرش

۱- فهرست، ص۲۱۲، ش۶۰۴؛ رجال، شیخ طوسی، ص۴۹۷.

۲- رجال، شیخ طوسی، ص۴۵۸.

۳- تنقیح المقال، ج۱۴، ص۲۱۳.

مطلق کشی بوده است»(۱) و با این استدلال روایات او را موثق می دانند.

موسی بن جعفر البغدادی

مرحوم مامقانی سخن خود را، در رابطه با این شخص با تأمل بیان کرده و می گوید: «بر حسب ظاهر، وی امامی مذهب و شیعه است؛ اما وضعیت او مجهول بوده و نمی دانیم چگونه شخصیتی است؛ مگر اینکه با ابن وهب بغدادی یکی باشد.اما ابن وهب بغدادی را می توان از مجهول بودن خارج کرد؛ زیرا ابن داود، او را در باب راویان مورد اعتماد آورده است؛ لذا حداقل جزو راویان حسان به شمار می آید. امکان دارد ابن وهب، همان موسی بن جعفر بغدادی باشد(۲) در این صورت، او در زمره مستثنیات محمد بن احمد بن یحیی در کتاب نوادر الحکمه نخواهد بود؛ چرا که او هر فردی را در این کتاب استثنا کرده، ضعیف بوده است. از این رو، در کتاب الذخیره پس از نقل روایت، گفته است: در طریق آن موسی بن جعفر البغدادی است که فردی موثق نیست؛ ولی در زمره مستثنیات نوادرالحکمه نیز نمی باشد. چه بسا این کلام بر مقام والای او دلالت داشته باشد».(۳)

از سویی مرحوم وحید بهبهانی نیز می گوید: «محمد بن احمد بن یحیی(صاحب نوادر الحکمه)او را استثنا نکرده و از او روایت نقل کرده است و این دلالت بر عدالت او دارد....». (۴)

مرحوم آیت الله خویی نظر خاصی نمی دهند؛ ولی به نقل روایت از وی در

۱- قاموس الرجال، ج۲، ص۵۶۵.

۲- مرحوم آیت الله خویی تصریح بر اتحاد دو راوی داشته واین مطلب را مسلّم دانسته است. رک: معجم رجال الحدیث، ج۲۰، ص۳۹-۳۷.

۳- تنقیح المقال، ج۳، ص ۲۵۵.

۴- تعلیقه علی منهج المقال، ص۳۴۵.

کافی و کمال الدین و تمام النعمه و حتی کامل الزیارات اشاره دارند(۱).با وجود این بیانات، به طور قطع وی از راویان ممدوح است.

حسن بن محمد الصیرفی

شیخ طوسی و علامه حلی می فرمایند: «حسن بن محمد بن سماعه، ابو محمد کندی صیرفی کوفی، واقفی مذهب است؛اما دارای تألیفاتی ارزشمند است و از فقه و دانش پاکی برخوردار بوده(انحراف سلیقه ندارد)و حسن انتقاد(در نقد یا انتخاب حدیث) داشته و روایات زیادی را می دانسته است».(۲) نجاشی و علامه در کلامی دیگر می فرمایند: «وی فقیه و ثقه است»(۳).

مرحوم آیت الله خویی می فرمایند: «او از بزرگان واقفی مذهب شمرده می شد و روایات فراوانی نقل می کرد.وی فقیه و ثقه است»(۴).بنابر این وثاقت راوی ثابت است.

حنان بن سدیر

مرحوم آیت الله خویی اشاره به تصریح شیخ طوسی (رحمه الله) بر وثاقت وی نموده و حنان بن سدیر را از راویان تفسیر قمی می دانند؛ در ادامه، روایات متعددی در تأیید او آورده و بیان می کنند که در سند ۱۲۷روایت آمده است(۵). به نظر می آید آیت الله خویی به تصریح شیخ طوسی (رحمه الله) بر وثافت او کفایت نموده اند.مرحوم

۱- معجم رجال الحدیث، ج۲۰، ص ۳۹-۳۷.

۲- «واقفی المذهب، الا انه جید التصانیف، نقی الفقه، حسن الانتقاد(الانتقاء)کثیر االحدیث» (فهرست، ص۵۱؛ خلاصه الاقوال، ص ۲۱۲).

۳- وسایل الشیعه، ج۳۰، ص ۳۴۷.

۴- معجم رجال الحدیث، ج۵، ص ۱۱۷.

۵- معجم رجال الحدیث، ج۷، ص ۳۱۶

مامقانی هم به دو نکته اشاره می کنند که می تواند مؤید توثیق شیخ طوسی (رحمه الله) باشد: نقل اجلا (اصحاب اجماع)از وی، مثل جناب حسن بن محبوب وغیره، و نیز کثرت روایت او.(۱)

سدیر

ایشان سدیر بن حکیم بن صهیب صیرفی می باشند.مرحوم آیت الله خویی بعد از بحثی مفصل درباره این شخصیت می فرماید: «ابن قولویه در کامل الزیارت و علی بن ابراهیم در تفسیر خود (به خاطر وجود او در سند این دو کتاب)وی را توثیق نموده اند؛در نتیجه او ثقه است»(۲).همچنین مرحوم خویی به وجود روایات مدح و ذم اشاره کرده، روایات ذم و یکی از روایات مدح را ضعیف دانسته است روایت دیگری که دال بر مدح او هست را نیز مورد قبول ندانسته اند؛ در حالی که علامه حلی این روایت را معتبر دانسته ومی فرماید: «این روایت بر علو مرتبه سدیر دلالت دارد»(۳).

برای واضح تر شدن مطلب متن حدیث آورده می شود:

زید شحام می گوید: در حالی که دستم در دست امام صادق علیه السلام بود، مشغول طواف بودم و می دیدم که اشک امام بر گونه هایش جاری است. امام فرمود: «ای شحام! ندیدی خدا چه عنایتی در حق من نمود؟»آن گاه گریست و دعا کرد و بار دیگر فرمود: «ای شحام! من، از خدای عزوجل، آزادی سدیر و عبد السلام را

۱- تنقیح المقال، ج۲۴، ص ۳۲۷.
۲- معجم رجال الحدیث، ج۹، ص۳۶.
۳- خلاصه الاقوال، ص ۱۶۵.

خواستم و خداوند، آن دو را به من بخشید و آزادشان ساخت(۱).»

بله اگر راوی این روایت، شخص سدیر بود، بنا بر مبنای امام خمینی (رحمه الله) و آیت الله خویی (رحمه الله) نه تنها دلالت بر مدح نداشت، بلکه دلالت بر ذم می کرد؛ اما با توجه به این که راوی، شخصی غیر از سدیر است، در دلالت این حدیث بر مدح و علو سدیر مانعی نیست. لذا راوی ثقه است.

نتیجه

این روایت از نظر سند صحیح می باشد، و استناد به این روایت امکان پذیر است. و می توان غیبت انبیای الهی ــ که یک سنت است ــ در حضرت جاری دانست. البته این مطلب جدای از روایات دیگری است که می توانند مؤید متن این روایت شریف باشند. بحث دلالی در آخر روایات می آید.

۳- حدثنا محمد بن علی بن بشار القزوینی رضی الله عنه قال: حدثنا أبو الفرج المظفر بن أحمد قال: حدثنا محمد بن جعفر الکوفی قال: حدثنا محمد بن إسماعیل البرمکی قال: حدثنا الحسن بن محمد بن صالح البزاز قال: سمعت الحسن بن علی العسکری علیهما السلام یقول: إن ابنی هو القائم من بعدی وهو الذی یجری فیه سنن الانبیاء علیهم السلام بالتعمیر والغیبه حتی تقسو القلوب لطول الامد فلا یثبت علی القول به إلا من کتب

۱- قال الشحام عن الصادق علیه السلام: «انی لأطوف حول الکعبه و کفی فی کف أبی عبدالله علیه السلام » و دموعه تجری علی خدیه، فقال: یا شحام! ما رأیت ما صنع ربی إلی. ثم بکی و دعا، ثم قال لی: یا شحام! انی طلبت إلی الهی فی سدیر و عبدالسلام بن عبد الرحمان-و کانا فی السجن-فوهبهما لی و خلی سبیلهما» (إختیار معرفه الرجال، ص ۲۱۰).

الله عزوجل فی قلبه الایمان وأیده بروح منه(۱).

حسن بن محمد بن صالح گوید: از امام حسن بن علی عسگری علیه السلام شنیدم که می فرمود: «فرزندم، قائم پس از من است و او همان کسی است که سنّت های انبیاء علیهم السلام از طول عمر و غیبت در او جاری است تا به غایتی که دل ها به واسطه طول مدت غیبت او سخت گردد؛ پس هیچ کس بر امامت او باقی نمی ماند جز کسی که خدای تعالی ایمان را در دلش نقش کرده و وی را با روحی از جانب خود مؤید ساخته است.»(۲)

بررسی سند حدیث

محمد بن علی بن بشار قزوینی

مرحوم آقای خویی (رحمه الله) می فرمایند: «ایشان از مشایخ مرحوم صدوق هستند که جناب صدوق، اسم ایشان را همراه با «رضی الله عنه»می آوردند.(۳) شیخ اجازه بودن او نیز بنا بر نظر مرحوم مامقانی خود دال بر توثیق او است. (۴)

ابوالفرج المظفر بن احمد

مرحوم آیت الله خویی می فرماید: «شیخ طوسی (رحمه الله) در قسمت «من لم یرو عنهم علیهم السلام » ایشان را ذکر کرده است. لذا ایشان مدح و ذمی ندارد.» (۵)

محمد بن جعفر الکوفی

۱- کمال الدین وتمام النعمه، ص ۵۲۴.

۲- کمال الدین وتمام النعمه، ترجمه منصور پهلوان، ج ۲، ص ۳۰۹، ح۴.

۳- معجم رجال الحدیث، ج۱۶، ص۳۰۸، ش۱۱۲۷۷.

۴- تنقیح المقال، ج۳، ص۹۶.

۵- معجم رجال الحدیث، ج۱۸، ص۱۷۴۰۲.

مرحوم آقای خویی ایشان را در برخی موارد با محمد بن جعفر الاسدی، و در بعضی موارد با محمد بن جعفر الرزاز، متحد می دانند.(۱) حال، اگر ایشان محمد بن جعفر الرزاز باشند، مورد اعتماد صاحب تفسیر قمی بوده و ثقه هستند.(۲) و اگر ایشان محمد بن جعفر الاسدی باشند باز هم ثقه می باشند.(۳) گویی در این قسمت، مرحوم آقای خویی این روایت را جزو روایات محمد بن جعفر الاسدی دانسته است و او ثقه می باشد.

محمد بن اسماعیل برمکی

مرحوم آقای خویی می فرمایند: «ایشان از مشایخ مرحوم صدوق و همان محمد بن اسماعیل بن احمد بن بشیر برمکی اند که جناب نجاشی او را توثیق نموده است».(۴) بنابراین، این شخصیت از اجلای رجال شیعه وثقه می باشند. جناب آقای نمازی هم ایشان را توثیق نموده اند.(۵)

حسن بن محمد بن صالح البزاز

شخصیت ایشان، مجهول است و به نظر می آید فقط جناب نمازی اسم ایشان را ذکر کرده باشند.(۶) ولی نکته اینجا است که جناب محمد بن اسماعیل برمکی که شخصیت ثقه ای می باشد، از او روایت نقل کرده است؛ یعنی اگرچه ایشان مجهول است، ولی متن حدیث آنقدر مشهور و مورد پذیرش بوده است که جناب محمد

۱- معجم رجال الحدیث، ج ۱۶، ص ۱۸۷.

۲- معجم رجال الحدیث، ج۱۶، ص۱۸۳.

۳- معجم رجال الحدیث، ج۱۵، ص۳۸۳.

۴- معجم رجال الحدیث، ج۱۶، ص۹۹ و۱۰۲.

۵- مستدرک علم الرجال، ج۳، ص۴۳.

۶- همان، شماره ۳۹۶۲.

بن اسماعیل، تلقی به قبول نموده و این حدیث را نقل می نماید. ولی به هر حال، روایت از جانب ایشان دچار ضعف است و راوی توثیق نشده است.

نتیجه

این حدیث از ناحیه مظفر بن احمد و حسن بن محمد بن صالح، ضعیف است و قابل استناد نیست و بر فرض توجیه آخرین راوی، حدیث، هم چنان، از ناحیه مظفر بن احمد ضعیف و غیرقابل استناد است.

اما با توجه به اینکه سند حدیث قبل، صحیح بود، ضعف سند این حدیث را جبران می کند؛ لذا متن حدیث قابل استناد می باشد. البته این بدین معنی نیست که شخصیت جناب مظفر بن احمد و حسن بن محمد بن صالح توثیق شده باشند، بلکه مجهول بودن شخصیت آنها به قوت خود باقی است. بحث دلالت حدیث در آخر می آید.

۴. حدثنا ابوطالب المظفر بن جعفر بن المظفر العلوی السمرقندی قال: حدثنا جعفر بن محمد بن مسعود عن عمرو بن شمر عن جابر بن یزیدی الجعفی عن جابر بن عبدالله الأنصاری قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول: إن ذاالقرنین کان عبداً صالحاً جعله الله عزوجل حجه علی عباده فدعا قومه الی الله و أمرهم بتقواه فضربوه علی قرنه فغائب عنهم زماناً... حتی قیل: مات أوهلک بأی وادء سلک، ثم ظهر و رجع الی قومه فضربوه علی قرنه الآخر و فیکم من هو علی سنته و انّ الله عز و جل مکّن لِذی القرنین فی الارض... و جعل له من کل شیء سبباً، و بلغ المغرب و المشرق و انّ الله تبارک و تعالی سیجری سنته فی القائم عجل الله تعالی فرجه الشریف من ولدی....(۱)

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص۴۹۴، ح۴؛ بحار الانوار، ج۵۲، ح۳۱، ص۳۲۲.

جابر بن عبدالله انصاری گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود: «ذوالقرنین بنده صالحی بود که خدای تعالی او را بر بندگانش حجّت قرار داد و او قومش را به خدای تعالی فراخواند و آن ها را به تقوای الهی فرمان داد، ولی آن ها ضربتی بر سر او زدند و او زمانی از دیدگان آن ها غایب شد تا به غایتی که گفتند او در سرزمینی مرده یا هلاک شده است! سپس آشکار گردید و به نزد قومش بازگشت و آن ها ضربتی دیگر به طرف دیگر سر او زدند و در میان شما کسی هست که بر سنّت او باشد. خدای تعالی ذوالقرنین را در زمین مقتدر کرد و وسیله هر کاری را به او داد و او به مغرب و مشرق رسید و خدای تعالی روش او را در قائم علیه السلام از فرزندان من جاری می سازد...».(۱)

بررسی سند

مظفر بن جعفر بن المظفر

آیت الله خویی (رحمه الله) می فرمایند: «ایشان از مشایخ مرحوم صدوق است و نام ایشان را با «رضی الله عنه» یا «رضوان الله تعالی علیه» همراه می کرده است».(۲) جناب آقای نمازی نیز در مستدرکات می گوید: «به احتمال قوی، ایشان با مظفر بن جعفر بن محمد یکی است؛ در این صورت او شیخ اجازه تلعکبری است» و آن را مساوی با وثاقت ایشان می داند.(۳) جناب مازندرانی هم در منتهی المقال به کثرت نقل مرحوم صدوق از ایشان اشاره دارد و همانند جناب آقای نمازی دو

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ترجمه منصور پهلوان، ج ۲، ص ۹۴، ح ۴.

۲- معجم رجال الحدیث، ج۱۸، ص۱۷۸، ش۱۲۴۰۴.

۳- مستدرک علم الرجال، ج۷، ص۴۳۴، ش۱۴۹۹۱ و ۱۴۹۹۲.

شخصیت را یکی می داند.(۱)

نتیجه

شیخ اجازه بودن برای تلعکبری که استاد شیخ مفید (رحمه الله) بوده و کثرت روایت مرحوم صدوق از او ــ که در دقت نقل کم نظیر است ــ و این که او از مشایخ اجازه شیخ مفید است، کمتر از وثاقت نیست؛ پس وثاقت ایشان ثابت است. لذا روایت از نظر ایشان بدون ایراد می باشد.

جعفر بن محمد بن مسعود

آیت الله خویی (رحمه الله) می فرماید: «شیخ طوسی در رجال، ایشان را فاضل قلمداد نموده و هم چنین ابن قولویه از ایشان روایت نقل می کند و شیخ طوسی (رحمه الله) ایشان را جزء «من لم یرو عنهم علیه السلام » آورده است».(۲)

با توجه به تصریح شیخ طوسی (رحمه الله) ــ که او را فاضل دانسته است ــ و توثیق ابن قولویه به نظر می آید که راوی جزء ممدوحین باشد، و در این صورت، روایت از جانب ایشان ایراد ندارد؛ ولی اگر فاضل بودن و توثیق ابن قولویه را قبول نکنیم و این عبارت را مثل مرحوم خویی دال بر توثیق ندانیم، ایراد باقی است.

عمرو بن شمر

مرحوم تستری در قاموس الرجال(۳) و مرحوم آیت الله خویی تضعیف مرحوم نجاشی را قبول و دفاعی از این شخصیت نمی کنند. ولی تأییداتی که مرحوم آقای خویی می آورند هم قابل توجه است. این تأییدات عبارتند از:

۱- منتهی المقال، ج۶، ص۲۶۸، ش ۲۹۹۰.

۲- معجم رجال الحدیث، ج۴، ص ۱۲۱، ش۲۲۸۲.

۳- قاموس الرجال، ج۸، ص۱۰۸، ش۵۴۹۵.

اول: اعتماد شیخ مفید (رحمه الله) به روایات ایشان.

دوم: توثیق ابن قولویه بر او، به خاطر نقل روایت از ایشان.

سوم: نقل علی بن جعفر در تفسیر قمی از ایشان.

چهارم: توثیق محدث نوری در جلد سوم مستدرک.

پنجم: نقل اجلاء از ایشان که پنج نفر از اصحاب اجماع باشند.

ششم: کثرت روایات ایشان در کتب روایی که بالغ بر ۱۶۷ روایت می باشد.(۱)

به نظر می آید اگر توثیقات شیخ مفید، ابن قولویه و علی بن جعفر را معارض با تضعیف نجاشی بدانیم، کثرت روایات و نقل اجلاء از او، در وثاقت ایشان کفایت کند و برخی از رجالیون(۲) همین مقدار را در وثاقت یک راوی کافی می دانند.

جابربن یزید جعفی

مرحوم تستری در قاموس الرجال، بعد از آوردن بحث های مفصلی راجع به شخصیت ایشان؛ قائل به وثاقت او شده و او را از اجلا دانسته است.(۳) همچنین آیت الله خویی (رحمه الله) ایشان را توثیق نموده اند.(۴)

جابر بن عبدالله انصاری

آیت الله خویی (رحمه الله) در رابطه با ایشان می فرمایند: «جلالت مقام جابر آن قدر واضح و معلوم است که نیازی به بررسی حواشی در رابطه با ایشان نیست».(۵)

۱- معجم رجال الحدیث، ج۱۳، ص۱۰۶، ش۸۹۲۲.

۲- نتقیح المقال، ج۱۴، ص۲۱۳.

۳- قاموس الرجال، ج۲، ص۵۳۲، ش۱۳۴۶.

۴- معجم رجال الحدیث، ج۴، ص۲۵، ش۲۰۲۵.

۵- معجم رجال الحدیث، ج۴، ص۱۵، ش۲۰۱۸.

نتیجه

این روایت هم از نظر سند، موثق و قابل استناد برای بحث مورد نظر می باشد و بحث دلالی در آخر می آید.

۵. حدثنا الشریف ابوالحسن علی بن موسی بن احمد العلوی قال: حدثنا ابوعلی محمد بن همام، قال: حدثنا احمد بن محمد النوفلی، قال: حدثنا احمد بن هلال عن عثمان بن عیسی الکلابی، عن خالد بن نجیح، عن حمزه بن حمران، عن ابیه (حمران بن اعین) عن سعید بن جبیر قال سمعت سید العابدین علی بن الحسین علیه السلام یقول: فی القائم منّا سننٌ من الانبیاء سنه من أبینا آدم و سنه من نوح و سنه من ابراهیم و سنه من موسی و سنه من عیسی و سنه من ایوب و سنه من محمد صلی الله علیه و آله و سلم ؛ فأمّا من آدم و نوح طول العمر، و اما من ابراهیم فخفاء الولاده و اعتزال الناس و اما من موسی فالخوف و الغیبه....(۱)

سعید بن جبیر گوید: از امام زین العابدین علیه السلام شنیدم که می فرمود: «در قائم ما سنت هایی از انبیاء وجود دارد؛ سنتی از پدرمان آدم علیه السلام، سنتی از نوح، سنتی از ابراهیم، سنتی از موسی، سنتی از عیسی، سنتی از ایوب و سنتی از محمد صلی الله علیه و آله و سلم . اما از آدم و نوح، طول عمر؛ از ابراهیم، پنهانی ولادت و کناره گیری از مردم، و اما از موسی، خوف و غیبت....(۲)

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص۳۲۱؛ بحار الانوار، ج۵۱، ح۴، ص۲۱۶.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ترجمه منصور پهلوان، ج ۱، ص ۵۹۰، ح ۳.

بررسی سند حدیث

علی بن موسی بن احمد بن ابراهیم

آیت الله خویی (رحمه الله) می فرمایند: «ایشان از مشایخ مرحوم صدوق می باشند».(۱)

در اینکه آیا صرف مشایخ اجازه بودن دلالت بر وثاقت راوی می کند یا خیر،اقوال مختلف است.

اول: مرحوم امام (رحمه الله) و مرحوم خویی (رحمه الله) می فرمایند: هیچ اثری بر شیخ اجازه بودن مترتب نیست و نیاز به بررسی دارد.

دوم: مرحوم محمد تقی مجلسی، بهبهانی، محدث بحرانی و مرحوم مامقانی(۲) قائل به وثاقت مشایخ اجازه هستند.

سوم: برخی علما، مشایخ اجازه معروف را ثقه می دانند؛ همانند: شهید ثانی، صاحب معالم، شیخ بهایی، مرحوم میرداماد، سید بحرالعلوم و سید حسن صدر.

چهارم: علامه مجلسی و سید حسن صدر شیخ اجازه بودن را نشانه حسن حال و دال بر مدح می دانند.(۳)

در نتیجه، اعتماد یا عدم اعتماد بر مشایخ اجازات، بستگی به مبنا دارد. در ضمن کلمه «الشریف» در ابتدای روایت می تواند دلالت بر اعتماد بیشتر مرحوم صدوق بر راوی داشته باشد. والله العالم.

محمد بن همام

آیت الله خویی (رحمه الله) جناب محمد بن همام را با محمد بن ابی بکر همام بن سهیل

۱- معجم رجال الحدیث، ج۱۲، ص۱۸۷، ش۸۵۲۹.

۲- تنقیح المقال، ج۳، ص۹۶.

۳- پژوهشی در علم رجال، ص۳۶۳.

متحد می دانند(۱) و در رابطه با شخصیت محمد بن ابی بکر همام بن سهیل می گویند: «جناب نجاشی (رحمه الله) او را از بزرگان اصحاب و متقدمین آنان می داند. همچنین ایشان دارای منزلتی عظیم و کثیر الحدیث است؛ علاوه بر آن، شیخ طوسی (رحمه الله) تصریح بر وثاقت ایشان دارند.»(۲)

احمد بن محمد النوفلی

شخصیت ایشان در کتب رجالی مهم آمده؛ ولی در رابطه با او هیچ مدح یا ذمی وارد نشده است.(۳) در نتیجه ایشان مجهول می باشند.

احمد بن هلال

آیت الله خویی (رحمه الله) می فرمایند: «در اینکه ایشان فاسد العقیده بوده، شکی نیست؛ ولی فساد عقیده، ضرری به حجیت خبر نمی زند. لذا وثاقت او بعد از صالح الروایه خواندن نجاشی نسبت به او فی نفسه ثابت است، علاوه بر اینکه در سند کامل الزیارات و تفسیر قمی هم آمده است. در نتیجه ظاهراً احمد بن هلال ثقه است.(۴)ولی نظر محققان درباره او به خاطر لعن و نفرین حضرت، هم چنان منفی است؛ اگرچه کلام او را قبول کنند.

عثمان بن عیسی

آیت الله خویی می فرمایند: «جناب نجاشی، ایشان را از بزرگان واقفه بر امام کاظم علیه السلام می داند که بعداً توبه کرده و اموال را به امام رضا علیه السلام تسلیم نموده است».

۱- معجم رجال الحدیث، ج۱۷، ص۳۲۳، ش ۱۱۹۶۰.

۲- معجم رجال الحدیث، ج۱، ص۲۳۲، ش۹۹۶۷.

۳- معجم رجال الحدیث، ج۲، ص۳۲۲، ش۹۱۶؛ قاموس الرجال، ج۱، ص۶۴۹، ش۵۸۶.

۴- معجم رجال الحدیث، ج۲، ص۳۵۸، ش۱۰۰۵ و در بعضی نسخ ج۳، ش۱۰۰۸.

ایشان توقف او را قبول کرده ولی درباره توبه کردن او مردد است؛ چون روایت آن ضعیف می باشد با این حال، ایشان فساد عقیده را باعث عدم حجیت روایت نمی دانند؛ به علاوه اینکه وجود او در سند کامل الزیارات و تفسیر قمی و اعتماد شیخ طوسی به او و قول ابن شهر آشوب مبنی براینکه او از اصحاب اجماع است، بر وثاقت او کفایت می کند.(1)در نتیجه از ناحیه ایشان هم ایرادی به سند روایت وارد نیست.

خالد بن نجیح

آیت الله خویی (رحمه الله) می فرمایند: «وثاقت او ثابت نیست». اما اشاره به چند تأیید دارند که ذکر آنها مهم است؛ از جمله نقل اجلاـ از او، همانند: ابن ابی عمیر و صفوان. دیگری کتاب او که جزء منابع من لایحضره الفقیه است و مرحوم صدوق فرموده اند: «از کتبی که اعتماد کامل بر آنها داشتم استفاده کردم».(2) پس با نقل اجلا و اعتماد مرحوم صدوق به او ــ که توثیق ایشان بلامعارض است ــ وثاقت او را ثابت می کند.

جناب آقای نمازی در مستدرکات روایاتی غیر از آنچه آیت الله خویی در معجم اشاره کرده، آورده و ممدوح بودن و جلالت خالد بن نجیح را ثابت نموده اند.(3) در نتیجه با دو نکته مرحوم خویی و کلام جناب نمازی، وثاقت راوی ثابت است و روایت از ناحیه ایشان بلا اشکال می باشد.

۱- معجم رجال الحدیث، ج۱۱، ص۱۲۰، ش۷۶۱۰.

۲- معجم رجال الحدیث، ج۷، ص۳۶، ش۴۲۱۷.

۳- مستدرکا ت علم الرجال، ج۳، ص۳۱۸، ش۵۲۷۳.

حمزه بن حمران

آیت الله خویی (رحمه الله) می گویند: «شیخ طوسی (رحمه الله) در رجال، ایشان را از اصحاب امامان صادقین علیهما السلام می دانند و با توجه به نقل اجلا، چون صفوان و ابن ابی عمیر از او و اعتماد شیخ صدوق بر او، برخی قائل به وثاقت حمزه بن حمران شده اند». اما بنابر مبنای مرحوم آقای خویی، این شرایط برای توثیق کفایت نمی کند؛(۱) ولی جناب آقای نمازی در مستدرکات ایشان را ممدوح می دانند(۲) و جناب مازندرانی نیز به خاطر نقل اجلا از حمزه بن حمران، ایشان را ثقه می دانند و به صحیح دانستن روایات ایشان توسط علامه به عنوان مؤید دیگری اشاره می کنند.(۳) در نتیجه به نظر می آید نقل اجلا و اعتماد مرحوم صدوق و علامه دال بر وثاقت جناب حمزه بن حمران باشد.

حمران بن اعین

آیت الله خویی (رحمه الله) روایات متعددی در وصف ایشان می آورند و در آخر می گویند: «اگرچه بسیاری از آنها ضعیف است، ولی همان مقدار کمِ باقی مانده برای اثبات وثاقت ایشان کفایت می کند. علاوه بر اینکه ایشان حواری صادقین علیهما السلام می باشد. سید بحرالعلوم در فوائد الرجالیه هم ایشان را از فضلا و بزرگان شیعه و از حاملین قرآن می دانند».(۴)

در نتیجه جناب حمران بن اعین ثقه است.

۱- معجم رجال الحدیث، ج۶، ص۲۶۶، ش۵۰۳۷.

۲- مستدرکات علم الرجال، ج۳، ص۲۷۲، ش۵۰۳۷.

۳- منتهی المقال، ج۳، ص۱۲، ش۱۰۱۱.

۴- معجم رجال الحدیث، ج۶، ص۲۶۰، ش۴۰۱۷.

سعید بن جبیر

آیت الله خویی (رحمه الله) ایشان را از بهترین یاران امام سجاد علیه السلام می دانند و از کشی نقل می کنند که در ابتدای امامت امام سجاد علیه السلام ایشان جزء پنج یاور باقی مانده برای آن حضرت بودند و شدت عشق او به اهل بیت علیهم السلام آن قدر عمیق بود که در مجلس حجاج بن یوسف، وقتی از او درباره فضیلت خلفا سؤال شد، چنان کوبنده و زیبا جواب داد که هر کور دلی، عشق او به علی بن حسین علیه السلام را فهمید و همین کلمات نورانی شهادت او را رقم زد.(۱)

برای همین سعید بن جبیر نزد رجالیون آنقدر عظمت دارد که بدون حاشیه از کنار آن گذشته و او را از بهترین شیعیان در دوره اختناق سفّاکی چون حجاج بن یوسف دانسته اند. لذا ایشان هم از روات بزرگ شیعه به شمار می آیند.

نتیجه

اولاً به نظر می آید در سندی که نُه راوی دارد، وجود یک راوی مجهول که هیچ ذمی درباره او نشده است قابل جبران باشد؛ چرا که ناقل روایت از او محمد بن همام است که شخصیت معروف و بزرگی است. ثانیاً بر فرض عدم قبول این توجیه، با توجه به یکی بودن مضمون این روایت با چهار روایت دیگر قطعاً این ضعف، قابل جبران و متن حدیث قابل استناد می باشد.

با بررسی سند روایات ذکر شده، تقریباً مشکل سندی حل شد و از سویی، با قطع نظر از سند آنان، روایات دیگری از اهل بیت علیهم السلام وارد شده که مضمون آن ها با مضمون این روایات، مطابقت دارد و متن این روایات را تأیید و تقویت می کند.

۱- معجم رجال الحدیث، ج۸، ص۱۱۵، ش ۵۱۱۹.

اگرچه آن روایات، شباهت ها و سنت هایی غیر از غیبت در انبیاء را برای امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بیان کنند.

بعضی از این منابع عبارت اند از: ۱. کمال الدین،(۱) الامامه و التبصره،(۲) الغیبه نعمانی،(۳) الدلائل الامامه،(۴) الغیبه شیخ طوسی (رحمه الله) .(۵)

نتیجه

با توجه به تواتر روایات و مضمون واحد در تمامی آنها و تکیه بر اجرای سنت انبیای الهی در زندگی امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به سراغ بحث دلالت روایات می رویم.

سنت در قرآن کریم، با الفاظ و صیغه های مختلفی وارد شده که عبارت است از: «سنن»، «سنه»، «سنَّتُنا»، «سنه الاولین»، «سنه الله».

سنت یعنی طریق و روشی که غالباً یا دائماً جریان دارد. این طریق معمول و مسلوک، گاهی طریق و روش گذشتگان و گاهی طریق و سنت الهی است.

طریق گذشتگان را قرآن این گونه بیان کرده است: «لا یؤمنونَ به و قد خلت سنه الاولین؛(۶) کافران، [به قرآن] ایمان نمی آورند؛ سنت و طریق گذشتگان نیز چنین بوده است».(۷)

قرآن کریم، طریق و سنت الهی را نیز به دو صورت آورده و گاهی درباره

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص۲۸؛ ص۱۴۴؛ ح۱۱، ص۱۵۲، ح۱۴؛ ص۳۱۷ ح۱ و۴؛ ص۳۲۶، ح۶؛ ص۳۲۹، ح۱۱ و ص۳۵۰، ح۴۶.

۲- الامامه و التبصره، ص۹۴، ح۸۴ و ص۱۰۹، ح۹۵.

۳- الغیبه، نعمانی، ص۱۶۸، ح۵ و ص۱۸۰، ح۱۲.

۴- دلائل الامامه، ص۴۷۰، ح۴۶۰ و ص۵۳۱ ح۵۱۰ و ۵۱۱.

۵- الغیبه، شیخ طوسی، ص۵۹ ح۵۵؛ ص۶۰ ح۵۷؛ ص۳۲۲ ح۲۷۵ و ص۴۲۶ ح۴۰۸.

۶- حجر(۱۵)، آیه ۱۳.

۷- المیزان، ج۱۲، ص۱۴۱.

مخالفـان و مشـرکان و گاهی درباره پیامبران و صالحان جاری دانسـته است. گروه اول، ماننـد «الّا ان تأتیهم سـنه الاولین» و(۱) گروه دوم، مانند «سنه اللهِ فی الذین خلوا من قبل»(۲) که مقصود، پیامبران و رسولان گذشته است.

در روایات مـذکور به نظر می آیـد منظور از «سـنن الأنبیا» همین معنا باشـد؛ یعنی شـیوه، راه و روش زنـدگی پیامبران سابق که یکی از آن ها، غیبت و پنهان شدن از دیدگان مردم است. این غیبت ها، یا به دسـتور خدای عزوجل بوده و یا به جهت ترس از دشمنان خدا انجام گرفته است و این گونه غیبت ها، برای برخی پیامبران هم به وقوع پیوسته است.

در چهار روایت از پنـج روایت مـذکور، اشاره به مطلق انبیای الهی است؛ لـذا هر پیامبری که غیبت داشته را در هر صورتی که بوده است، شامـل می شود. امـا روایت چهـارم و روایـات دیگری که نشـانی آن داده شـد، اشـاره به پیـامبر خاصـی دارد؛ مانند ذالقرنین، موسی، عیسـی و یوسـف که هر کـدام در دورانی از امت خـود غیبت داشـته انـد؛ و حضـرت این ویژگی را به همراه خواهد داشت.

بـدین ترتیب، مقصود از سـنن انبیا یا سـنت پیامبر خاصـی که در حق حضـرت مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف جاری می شود، غیبت هـای طولاـنی و دوری از مؤمنـان، بلکه همگـان است؛ که مرحوم صـدوق به پاره ای از آنان به خوبی اشاره نموده اند.(۳)

نتیجه

به نظر ما اجرای سنن انبیا در رابطه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف علت تام برای غیبت

۱- کهف (۱۸)، آیه ۵۵.

۲- احزاب (۳۳)، آیه ۱۷.

۳- کمال الدین و تمام النعمه، ج۱، ص۲۵۴؛ تا ظهور، ج۱، علل غیبت.

نیست؛ چرا که در این صورت، جبر به نظر می آید، یعنی وقتی خداوند تصمیم به اجرای این سنت در امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف گرفته است، دیگر انسان ها چه نقشی در به وجود آمدن غیبت داشته اند و حال آنکه علت غیبت امام زمان، انسان ها و عملکرد آنها بوده است.

اگر گفته شود روایت دوم، تصریح بر علت بودن دارد، عرض می شود که این روایت در حقیقت، بیانگر فایده غیبت است نه علت آن و پاسخ امام صادق علیه السلام برای قانع شدن سدیر و فطرت پرسشگر شیعیانی است که بعدها می آیند و چنین سؤالی دارند تا بدانند غیبت یک سنت الهی بوده است، و مختص امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نیست.

سخن آخر اینکه انبیای الهی در موقع خطر و حفظ جان غیبت کرده اند؛ امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف هم، چنین است و در حقیقت، علت غیبت، حفظ جان است. پس علت غیبت، اجرای سنن انبیای الهی نیست؛ بلکه خوف از قتل است. مثل حضرت موسی و ابراهیم که خانه به خانه دنبال آنان بودند تا در خردسالی یا در شکم مادر آنان را به قتل برسانند؛ ولی خداوند متعال با غیبت (یعنی بودن در بین مردم و شناخته نشدن) آنها را حفظ کرد. البته در این باب استثناء هم وجود دارد؛ مثلاً غیبت جناب یونس علیه السلام که برای خوف از قتل نبوده، بلکه برای دوری از مردم و عذاب الهی بوده است.

پاسخ به دو سؤال

۱.علت غیبت، خواست خداوند است یا عمل مردم؟

اشاره

می توان به این پرسش، دو پاسخ داد:

اول: ابتدا اشاره ای مختصر به نحوه خلقت پروردگار عالم می شود، تا پاسخ

مناسبی ارائه شده باشد. برای این قسمت، بهتر دیدم که از کلمات نورانی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نهج البلاغه استفاده کنم، آنجا که حضرت می فرمایند:

«... عالماً بها قبل ابتدائها، محیطاً بحدودها و انتهائها، عارفاً بقرائنها و أضائها (اجنائها) ؛(۱)

خداونـد پیش از آنکه موجودات را بیافریند، از تمام جزئیات و جوانب آنها آگاهی داشت؛ حدود و پایان آنها را می دانست و از اسرار درون و بیرون پدیده ها با خبر بود».

با توجه به این مقـدمه، فهم این مطلب آسان به نظر می آید که خداوند متعال مسـیر حرکت موجودات عالم را از اول خلقت تا روز قیـامت بـا تمام جوانب آن دانسته است. یکی از مهم ترین اتفاقاتی که قرار است در مسیر حرکت موجودات محقق شود، برخورد آنان با فرستادگان الهی است. البته خداوند رحمان و رحیم، بهترین را ه ها را برای به مقصد رسیدن انسان ها قرار داده است، اگر چه به آزار و اذیت و شهادت فرستادگان او تمام شود.

همچنین روایاتی که اهل بیت علیهم السـلام در رابطه با غیبت امام مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف بیان کرده اند برگرفته از همان علم خداوند به حرکت بشـر می باشد، و این طور نیست که اراده الهی به اجباری بودن غیبت تعلق گرفته باشد و انسان هـا مسـتحق آن نبوده باشـند. منتهی لطف خداونـد ایجـاب می کنـد که ما را از نتیجه کردار خودمان با خبر کنـد تا ما علاوه بر اصلاح مسیر حرکت، ایمان خود را مستحکم کنیم و در این برهه، دچار تزلزل و سردرگمی نشویم.

۱- نهج البلاغه، خطبه اول.

این دور اندیشی اهل بیت علیهم السلام برای این است که دشمنان ما نگویند غیبت حضرت جزء اسلام نیست و شیعیان، آن را به وجود آورده اند و ما بتوانیم در پاسخ بگوییم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان از ابتدای اسلام به آن خبر داده اند. لذا اهل بیت علیهم السلام با این روایات، ما را از شبهات فراوان رهایی دادند و این، خود، چراغ هدایت و مسیر حقیقت شد. در نتیجه مشخص گشت که نه تنها خداوند متعال عامل غیبت نیست، بلکه یادآوری های خداوند، راه نجات و لطف او به شیعیان بوده است تا خود را برای ایام غیبت، آماده کنند.

دوم: خداوند متعال بهترین انسان ها را به عنوان فرستادگان خود قرار داد و از آنجا که فرموده است: «لَتُبْلَونَّ فی اموالکم و انفسکم...؛(۱) قطعاً در مال و جانتان آزمایش خواهید شد.»، بالاترین آزمایش ها را برای اولیای خود قرار داده، که در قرآن به دو صورت بیان شده است. در برخی موارد، خداوند می خواهد پیامبران الهی را آزمایش کند، همانند ابراهیم علیه السلام که خداوند درباره ماجرای ذبح اسماعیل می فرماید: «انّ هذا لهو البلاءُ المبین؛(۲) این ابتلاء، همان امتحان آشکار بود». در مواردی دیگر چنین نیست، بلکه این انسان ها هستند که شرایطی سخت و دشوار را برای انبیای الهی آماده می کنند، و این شرایط، بستری می شود برای امتحان الهی و صبر و تحمل پیامبران. لذا وقتی قوم ابراهیم گفتند: «حرّقوه و انصروا آلهتکم ان کنتم فاعلین؛(۳) ابراهیم را بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید، اگر بر رضای خدایان کاری خواهید کرد» واضح است که آتش را خداوند برای ابراهیم فراهم نکرد، بلکه

۱- آل عمران (۳)، آیه ۱۸۶.

۲- صافات (۳۷)، آیه ۱۰۶.

۳- انبیاء (۲۱)، آیه ۶۸.

مردم ظالم چنین کاری کردند؛ ولی همان، بستری برای سنجش ابراهیم شد و در قبولی ابراهیم علیه السلام همین بس که آتش برای او به گلستان تبدیل شد: «قلنا یا نارُ کونی برداً و سلاماً علی ابراهیم».(۱) در رابطه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف هم امتحان از نوع دوم است؛ یعنی وقتی انسان های ظالم تصمیم بر قتل آخرین ذخیره الهی گرفتند و او هیچ یاوری برای مبارزه نداشت و کودکی بیش نبود، خود خداوند دست به کار شد و آخرین ذخیره خود را نگهداری کرد. پس اگر چه خداوند، با غیبت، امام را محافظت می کند، ولی این بستر را ظالمان و حاکمان به وجود آوردند، و خداوند، آن را محل آزمایش ولیّ خودش و دیگر مؤمنین قرار داد.

نتیجه

خداوند، عامل غیبت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف نیست؛ بلکه وقتی جان آخرین ذخیره خود را در خطر دید با غیبت، او را محافظت کرد، و این غیبت سنتی از انبیای پیشین است که باعث امتحان پیامبران الهی و مؤمنین بوده است.

البته منظور از امتحان حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف این است که ایشان هر چقدر هم که غیبتشان طولانی شود، راضی به رضای خداوند هستند و هیچ گاه زودتر از زمانی که خداوند بخواهد، درخواست ظهور نمی کند.

۲.فرق غیبت انبیاء وحضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف چیست؟

اشاره

در پاسخ به این پرسش، باید به دو نکته اشاره نمود:

اول: وجود چندین روایت مبنی بر اجرای غیبت انبیای الهی در زندگی حضرت

ص:۱۱۲

۱- انبیاء (۲۱)، آیه ۶۹.

مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف بدین معنی نیست که غیبت ایشان از هر لحاظ شبیه غیبت انبیاء است، بلکه همان طور که توضـیح داده شد، به منظور آگاهی دادن به شـیعیان است تا بدانند برای انبیای الهی نیز غیبت هایی بوده است و غیبت حضـرت مهـدی عجـل الله تعالی فرجه الشـریف را غیر قابل تصور فرض نکننـد و گمان نکننـد که فقط آنها با غیبت، امتحان می شونـد؛ بلکه امت های قبل هم چنین امتحاناتی را پشت سر گذرانده اند.

شباهت دیگر، در چگونگی زنـدگی حضـرت در غیبت است، که در روایات آمـده هماننـد حضـرت یوسف زندگی می کنند. یعنی شیعیان باید بدانندکه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف مانند حضرت عیسی عروج نکرده؛ بلکه در بین مردم است و با آنها زندگی می کند، ولی شناخته نمی شود.

دوم: دربـاره تفـاوت غیبت امـام مهـدی عجـل الله تعـالی فرجه الشـریف با غیبت انبیای الهی به مواردی می توان اشاره کرد که عبارت اند از:

۱. مدت زمان و طولانی بودن غیبت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف که در تاریخ بشر بی سابقه است.

۲. در تمام عالم، غیر از وجود مقـدس امام مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف هیچ پیامبر یا حجّت دیگری از طرف خداوند وجود نـدارد؛ ولی اقوامی که انبیـای آنهـا دچـار غیبت شدنـد، عادتـاً از انبیـای اقوام دیگر بهره می برنـد و یـا همان قومی که پیامبرشـان غـایب بوده است از اوصـیای آن پیـامبران برخوردار بوده انـد. ولی در غیبت حضـرت مهـدی عجـل الله تعـالی فرجه الشـریف چنین نیست، چون پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم آخرین پیامبر و حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف هم آخرین وصی می باشند.

۳. حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف آخرین ذخیره الهی است و باید برای محقق شدن وعده الهی باقی بماند؛ لذا تا زمانی که یاران ایشان تکمیل نشود و آمادگی عمومی در

مردم به وجود نیاید، ظهوری در کار نیست. ولی در رابطه با انبیای الهی، وقتی مردم از کردار خود پشیمان می شدند _ اگرچه دوباره ناسپاسی می کردند، مانند بنی اسرائیل- خداوند ولیّ خود را به میان آنها باز می گرداند.

۴. انبیای الهی به صورت عادی با مردم دیگر زندگی می کردند و گاهی ازدواج کرده و تشکیل زندگی می دادند؛ ولی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف چنین نیست. لذا فرمودند: «لابد له فی غیبته من عزله... و ما بثلاثین من وحشه؛(۱) در غیبت حضرت عجل الله تعالی فرجه الشریف از گوشه نشینی و تنهایی گریزی نیست و سی نفر از ابدال همراه حضرت هستند وحشت و تنهایی را از او دور می کنند.» یعنی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف همانند حضرت موسی علیه السلام در میان قوم دیگری قرار نگرفته است تا بتواند به راحتی به زندگی خود ادامه دهد.

در رابطه با این حدیث، شاید این سؤال مطرح شود که مگر حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از تنهایی وحشت دارند؟

ابتدا از کلمات نورانی خود حضرت عجل الله تعالی فرجه الشریف پاسخ می دهیم. آنجا که فرمود: «غم و اندوه و ناراحتی ما برای شما است نه خودمان، چون که خداوند با ما است و ما نیازی به غیر از او نداریم، و حق نیز با ماست و وحشتی از توقف دیگران و تنهایی نداریم».(۲) بنابراین وحشت گفته شده، وحشتی است که ما انسان ها در تنهایی برای خودمان تصور می کنیم و روایت می فرماید با وجود این افراد، آن وحشت هم موجود نیست، اگرچه در نزد حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف اصلاً چنین وحشتی قابل تصور نمی باشد. در حقیقت، این روایت به این سؤال پاسخ می دهد که آیا

۱- کافی، ج۱، ص ۳۴۰، ح۱۶.

۲- الغیبه، شیخ طوسی، ص۲۸۵، ح۲۴۵.

در این مدت طولانی، حضرت از تنهایی وحشت نمی کند؟ و پاسخ این است که خیر؛ با وجود آن سی نفر در کنار حضرت، ایشان تنها نیستند.

اگرچه ما در مقام بحث از مکان زندگی حضرت و ازدواج ایشان نیستیم، ولی کسانی که از علم رجال و حدیث اطلاع دارند و متون برآمده ازسخنان اهل بیت علیهم السلام را می دانند، تردیدی در پوشالی بودن داستان جزیره خضراء نمی کنند. همچنین در زمان غیبت صغری که نواب اربعه با حضرت ارتباط فراوان داشتند، سخنی در این باره وجود نداشت و حال آنکه اگر چنین امر مهمی محقق شده بود، قطعاً در این شصت و نه سال باید ذکری به میان می آمد؛ در حالی که برعکس، فقط سخن از خفا و پنهانی و تنهایی حضرت عجل الله تعالی فرجه الشریف است.

۵. غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف دارای دو مرحله است، غیبت صغری وغیبت کبری، در حالی که غیبت انبیای الهی، فقط یک مرحله داشته است. علاوه بر آن، از روایات برمی آید که غیبت کبری از نظر سختی و سرگردانی، هم برای امام معصوم علیه السلام و هم شیعیان، منحصر به فرد می باشد و هیچگاه فرستادگان الهی این چنین دست نیافتنی نبوده اند.

نتیجه

غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در اصل وقوع با غیبت انبیای الهی شباهت دارد، ولی از نظر خصوصیات و ویژگی ها با آنها متفاوت است. اجرای سنن، علت حدوثی نیست؛ بلکه فایده غیبت وعلت غایی است. اما اگر این توجیه را در مقابل تصریح روایت دوم نپذیریم و علت بودن اجرای سنن را قبول کنیم، این سؤال باقی ماند که این سنت بعد از چند سال، اجرا شده؛ پس چرا حضرت هم چنان ظهور نمی کند در

نتیجه با این فرض هم این علت محدثه می باشد، ولی علت مبقیه نیست؛ یعنی طولانی شدن غیبت، دلیل یا دلایل دیگری دارد.

دوم: عهده دار نبودن بیعت

روایات

با توجه به اینکه روایات این باب فراتر از حد استفاضه است و روایات صحیح السند هم در میان آنان فراوان است، از بحث سندی تک تک روایات بی نیاز هستیم؛ (۱)ولی برای اثبات وجود روایات صحیح السند در بین این روایات، به سه روایت پرداخته می شود، تا با اطمینان بیشتر به توضیح دلیل دوم بپردازیم.

۱. حدثنا محمد بن أحمد الشیبانی رضی الله عنه قال: حدثنا محمد بن جعفر الکوفی قال: حدثنا سهل بن زیاد الآدمی قال: حدثنا عبد العظیم بن عبد الله الحسنی رضی الله عنه، عن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن أبیطالب علیهم السلام، عن أبیه، عن آبائه، عن أمیر المؤمنین علیهم السلام قال: للقائم منا غیبه أمدها طویل کأنی بالشیعه یجولون جولان النعم فی غیبته، یطلبون المرعی فلا یجدونه، ألا فمن ثبت منهم علی دینه ولم یقس قلبه لطول أمد غیبه إمامه فهو معی فی درجتی یوم القیامه ثم قال علیه السلام: إن القائم منا إذا قام لم یکن لاحد فی عنقه بیعه فلذلک تخفی ولادته و یغیب شخصه(۲).

عبدالعظیم حسنی از امام جواد علیه السلام و ایشان از آباء بزرگوارشان و آنان از

۱- معجم رجال الحدیث، ج۱۱، ص ۲۵۰.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص۳۰۳، ح۱۴.

امیرالمؤمنین علیه السلام چنین کرده اند: «برای قائم ما غیبتی است که مدّتش طولانی است. گویا شیعه را در دوران غیبت او می بینم که جولان می دهند مانند جولان چهار پایان، چرا گاه را می جویند اما آن را نمی یابند. بدانید هر که در آن دوران در دینش استوار باشد و قلبش به واسطه طول غیبت امامش سخت نشود، در روز قیامت هم درجه من است». سپس فرمود: «هنگامی که قائم ما قیام کند بیعت احدی بر گردن او نیست و به این دلیل است که ولادتش پنهان است و شخص او غایب می شود».(۱)

بررسی سند حدیث

محمد بن احمد شیبانی

آیت الله خویی (رحمه الله) می فرماید: «ایشان از مشایخ مرحوم صدوق بوده و هنگام روایت کردن، مرحوم صدوق درباره او چنین می فرمایند: «روی عنه مترضیاً علیه».(۲)

با توجه به مطالب گذشته صرف ترضّی ارزش ندارد. ولی اگر شیخ اجازه مرحوم صدوق باشد طبق مبنا ثقه است(۳) «و الا ایشان ضعیف هستند».

محمد بن جعفر الکوفی

همان طور که در حدیث سوم از اجرای سنن انبیاء آمد ایشان توثیق شده اند.

سهل بن زیاد الآدمی

در رابطه با این شخصیت اختلاف نظر است؛ بعضی او را تضعیف کرده اند و

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ترجمه منصور پهلوان، ج ۱، ص ۵۶۳.

۲- معجم رجال الحدیث، ج۱۶، ص۵۸، ش۱۰۱۹۲.

۳- تنقیح المقال، ج۳، ص۶۸ و ۹۶.

بعضی دیگر توثیق؛(۱) البته تصریح بر تضعیف بیش از تصریح بر توثیق است؛ ولی طبق مبنای کثرت حدیث می توان امید به وثاقت جناب سهل بن زیاد داشت.(۲) جناب آقای نمازی در مستدرکات مطالب کامل تری برای اثبات توثیق سهل بن زیاد می آورند که عبارتند از:

۱. کثرت روایت مشایخ ثلاث در کتب اربعه از ایشان، خصوصاً مرحوم کلینی (رحمه الله) با تمام دقت نظری که داشته اند، در کتب اربعه بیش از دو هزار روایت از ایشان آورده است.

۲. علامه مجلسی در وجیزه فرموده اند: «چون ایشان از مشایخ اجازه است، از نظر من ضعفی ندارد».

۳. ایشان از مشایخ اجازه کتاب أیوب است که از منابع کتب اربعه است.

۴. روایات متعدد مرحوم کلینی از ایشان بدون واسطه.

۵. بنا بر احادیث ایشان، عده ای از اصحاب فتوی داده اند.

۶. ضعفی در احادیث ایشان و غلوی در اعتقاد ایشان یافت نمی شود.

۷. مرحوم مامقانی ایشان را حسن دانسته و محدث نوری بر وثاقت ایشان

۱- آیت الله خویی (رحمه الله) بعد از مباحث طولانی در ترجمه این شخصیت و قبول مؤیدات توثیق، هم چون توثیق، ایشان توسط شیخ طوسی در رجال، قسمت اصحاب امام هادی علیه السلام ؛ تصریح وحید بهبهانی به توثیق او؛ کثرت روایات که ۲۳۰۴ روایت از ایشان نقل شده و اکثر آنها در کتب اربعه است؛ روایت اجلّا هم چون مرحوم کلینی، صدوق، ابن قولویه و شیخ طوسی... از او؛ با شیخ اجازه بودن برای بعضی از بزرگان هم چون مرحوم کلینی و صدوق؛ بودن او در اسناد کامل الزیارات و تفسیر علی بن ابراهیم، به جهت آنکه از نظر مبنایی این توثیقات مگر دو مورد اخیر را قبول ندارند، هیچ کدام از این توثیقات را نمی پذیرند و تضعیف مرحوم نجاشی را معارض با توثیق ابن قولویه و علی بن ابراهیم می دانند.(معجم رجال الحدیث، ج۸، ص۳۳۷).

۲- تنقیح المقال، ج۱۴، ص۲۱۳.

تصریح کرده است.(۱)

نکته

مهمترین عامل ضعف جناب سهل بن زیاد، تضعیف مرحوم نجاشی است که مستند به اخراج سهل بن زیاد توسط احمد بن محمد بن عیسی از قم می باشد، و دلیل آن اتهام غلو و کذب است؛ معنای غلو نزد علمای متأخر متفاوت از علمای متقدم است و این از واضحات است. در این باره اشاره ای به توضیحات آیت الله سبحانی در کتاب «علم الرجال» داریم که می فرمایند:

جناب وحید بهبهانی در رابطه با این مسئله می گوید: «بدان بسیاری از قدما خصوصاً قمی ها و ابن غضائری در تعریف ائمه علیهم السلام و شأن و منزلت و عصمت و کمالات آنها نظرات خاصی داشتند که تعّدی از آن را غلو و ارتفاع از عقیده قلمداد می کردند. حتی آنها نفی سهو از اهل بیت علیهم السلام را غلو می دانستند و مطلق تفویض امور از سوی خداوند به آنها و اعتقاد به اعمال خارق العاده قدرت عظیم اهل بیت و... را ارتفاع در عقیده و غلو می دانستند. در حالی که از مسلمات نزد علمای معاصر است».(۲) با این توضیحات مهمترین عامل تضعیف جناب سهل بن زیاد متزلزل است.

نتیجه

از آنجا که مهم ترین دلیل تضعیف ایشان، اخراج از قم توسط قمی ها است و معنای غلو نزد قدماء با متأخرین متفاوت است و نیز وجود مؤیدات فراوانی که

ص:۱۱۹

۱- مستدرک علم الرجال، ج، ص۱۷۵، ش ۶۷۲۱.

۲- علم الرجال، ص۴۲۹.

ذکر شد، به نظر می آید وثاقت جناب سهل بن زیاد ثابت باشد و این حدیث از ناحیه ایشان ایرادی ندارد.

جناب عبدالعظیم حسنی هم از بزرگترین شیعیان است و قبر او آشیانه شیعیان حقیقی بوده است.

این روایت از نظر سند در صورت ثقه بودن شیبانی که اولین راوی حدیث است مشکلی ندارد. بحث دلالی بعد از اتمام سند احادیث در ادامه می آید.

۲. محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن الحسین بن سعید عن ابن ابی عمیر عن هشام بن سالم عن ابی عبدالله علیه السلام قال: یقوم القائم ولیس لاحد فی عنقه عهد ولا عقد ولا بیعه.(۱)

هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: «قائم قیام خواهد کرد در حالی که از هیچ کس بر گردن او قرار داد و پیمان و بیعتی نیست».(۲)

سند

محمد بن یحیی

آیت الله خویی (رحمه الله) می فرماید: «از محمد بن یحیی ۵۹۸۵ حدیث نقل شده است. البته تمییز آنها به راوی و مروی عنه است. وایشان را محمد بن یحیی ابوجعفر، شیخِ مرحوم کلینی می دانند، که همان محمد بن یحیی العطار است که مرحوم

۱- کافی، ج ۱، ص ۴۰۳؛ الغیبه، نعمانی، ص۱۵۱، ح۴.

۲- الغیبه، نعمانی، ص ۲۷۲، ح ۴۶.

نجاشی هم ایشان را توثیق نموده اند».(۱)

احمد بن محمد

آیت الله خویی می فرمایند: «به این عنوان ۷۱۶۴ روایت است که تمییز آنها به راوی و مروی عنه است».(۲) ایشان، او را احمدبن محمدبن عیسی الاشعری دانسته که یکی از عالمان بزرگ شیعه و از ثقات می باشند.

حسین بن سعید

آیت الله خویی (رحمه الله) ایشان را حسین بن سعید بن حماد، اهل اهواز و از موالیان علی بن الحسین علیه السلام می دانند که ثقه می باشد. همچنین بنا بر نظر شیخ طوسی در رجال، در ۵۰۲۶ روایت، عنوان حسین بن سعید آمده است، البته نیاز به بررسی دارد که چند مورد برای جناب حسین بن سعید بن حماد است.(۳) که تمییز آن به راوی و مروی عنه است.(۴)

۱- معجم رجال الحدیث، ج۱۸، ص۷، ش۱۱۹۷۷ و ص۳۰، ش۱۱۹۸۲. ایشان را از موالیان امام سجاد علیه السلام و ثقه می داند و می فرماید: «ایشان از امام رضا علیه السلام واز امام جواد علیه السلام روایت نقل کرده است.» رک: الفهرست، ص۱۱۳.

۲- معجم رجال الحدیث، ج۲، ص۱۹۴، ش۷۷۷.

۳- معجم رجال الحدیث، ج۸، ص۲۴۳، ش۳۴۱۵.

۴- ممکن است این سؤال به ذهن بیاید که چگونه حسین بن سعید که از اصحاب امام کاظم و امام رضا و امام جواد علیه السلام است از موالیان امام سجاد علیه السلام می باشد؟ در پاسخ عرض می شود جناب کلباسی در سماء المقال در ترجمه «محمد بن عمر بن عبدالعزیز» معروف به «الکشی» می گوید: «حسن و حسین دو پسر سعید بن حماد بن سعید موالی علی بن الحسین علیه السلام هستند». اما به نظر می آید که باید می گفت «من موالی علی بن الحسین علیه السلام » چون در ترجمه حسن و حسین بن سعید ــ که جداگانه در کتب رجال آمده ــ هر دو را از موالیان امام سجاد علیه السلام نامیده اند و از این رو عبارت کشی صحیح نیست. یعنی عبارت صحیح این است: «انهما ابن سعید بن حماد بن سعید من موالی علی بن الحسین علیهما السلام » مرحوم کلباسی در پاسخ می گوید: «به احتمال قوی این نسبت در کلام کشی که گفت «موالی علی بن الحسین علیهما السلام » از باب نسبت دادن لقب پدر و جد به پسر و نوه می باشد که در کلام عرب چیز غریبی نیست.» بنابراین اجداد آنها از موالیان امام سجاد علیه السلام هستند و به همین خاطر این اسم روی نسل آنها باقی مانده است و حسین بن سعید را هم، در کتب رجال به عنوان موالی امام سجاد علیه السلام نام برده اند. رک: سماء المقال فی علم الرجال، ابوالهدی کلباسی، ج۱، ص۶۹، ص۸۶.

ابن ابی عمیر

ایشان از اصحاب اجماع و از مشایخ ثقات هستند.

هشام بن سالم

آیت الله خویی (رحمه الله) می فرمایند: «جناب نجاشی در رابطه با هشام بن سالم می گوید: ثقه ثقه و شیخ مفید می فرمایند: او از رؤسا و اعلام شیعه است که حلال و حرام از او گرفته می شد و هیچ طعنی در رابطه با او نیست»(۱) لذا وثاقت ایشان _ همان طور که رجالیون دیگر هم تصریح دارند _ از واضحات است و بر آن اضافه کنیم کثرت روایت او را که ۶۶۳ روایت است و نقل اجلا هم چون ابن ابی عمیر و صفوان که وثاقت بالاتری را برای ایشان بیان می نماید.

نتیجه

این حدیث از احادیث صحیح است و علامه مجلسی در مرآه العقول به این حدیث که می رسد می فرماید: «صحیح» یعنی در سند حدیث، بهترین ها هستند.(۲) بنابراین روایت از نظر سند صحیح و بحث دلالی آن در ادامه خواهد آمد.

۳.وأخبرنی جماعه، عن جعفر بن محمد بن قولویه وأبی غالب الزراری (وغیرهما) عن محمد بن یعقوب الکلینی، عن إسحاق بن یعقوب قال: سألت محمد بن عثمان العمری رحمه الله أن یوصل لی کتابا قد سئلت فیه عن مسائل أشکلت

۱- معجم رجال الحدیث، ج۱۹، ص۲۹۷، ش۱۳۳۳۲.

۲- مرآه العقول، ج۴، ص۵۷.

علی، فورد التوقیع بخط مولینا صاحب الدار علیه السلام أما ما سألت عنه أرشد الله وثبتک من أمر المنکرین لی من أهل بیتنا وبنی عمنا، فاعلم أنه لیس بین الله عزوجل وبین أحد قرابه، ومن أنکرنی فلیس منی، وسبیله سبیل ابن نوح علیه السلام . وأما سبیل عمی جعفر وولده، فسبیل إخوه یوسف علی نبینا وآله وعلیه السلام ... إنه لم یکن أحد من آبائی إلا وقد وقعت فی عنقه بیعه لطاغیه زمانه، وإنی أخرج حین أخرج ولا بیعه لاحد من الطواغیت فی عنقی...(۱)

اسحاق بن یعقوب گفته است: از محمد بن عثمان بن عمری (رحمه الله) درخواست کردم تا نامه ای را ـ که در آن مسائلی که مورد اشکال من بود پرسیده بودم ـ به حضرت حجت علیه السلام برساند. پس توقیع شریف به خط مولا صاحب الزمان، وارد شد، به این ترتیب که: «اما آنچه را که پیرامون اشخاصی از اهل بیت ما و پسر عموهایی که منکر امامت من هستند، سؤال کردی ـ خداوند تو را ارشاد کرده و ثابت قدم بفرماید ـ بدان که بین خداوند عزوجل و احدی قرابت و نزدیکی و فامیلی وجود ندارد و کسی که منکر [ولایت و امامت] من باشد، از ما نیست و راهش همان راه و روش پسر نوح علیه السلام است. و اما راه و روش عمویم جعفر و فرزندانش، همان راه و روش برادران یوسف علیه السلام است.....هیچ کدام از پدران من نبوده اند مگر این که در گردنشان بیعت طاغوت زمانشان بوده است [به جهت این که ایشان مأمور به تقیه بوده اند] ولی من وقتی قیام کنم، بیعت هیچ یک از طواغیت به عهده ام نیست...».(۲)

۱- الغیبه، شیخ طوسی، ص۲۹۲، ح۲۴۷.

۲- الغیبه، ترجمه مجتبی عزیزی، ص ۵۱۵، ح ۲۴۷.

سند

أخبرنی جماعه

بـا صـرف نظر از بحث طولانـی درباره «جماعت» که چه کسانی هسـتند، جهت رعایت اختصار فقط به این نکته اشاره می شود که قطعاً در جماعت مـذکور جناب محمـد بن محمد بن النعمان وجود دارند.(۱) و تمام اصـحاب رجال، ایشان را توثیق نموده اند.(۲) لـذا یقیناً جمـاعتی که شـیخ طوسـی (رحمه الله) از آنـان روایت نقل می کنـد، نه تنها ایرادی به سـند روایت وارد نمی کنند، بلکه نشانهٔ قوت حدیث هستند؛ چرا که حداقل بعضی افراد آن ثقه اند.

جعفر بن محمد بن قولویه: ایشان از ثقات و بزرگان اصحاب امامیه می باشند.(۳)

ابی غالب زراری: ایشان هم مورد توثیق علمای رجال می باشند.(۴)

محمـد بن یعقوب کلینی: ایشان مؤلف کتاب شـریف کافی است که اهمیت کتاب و اهتمام عالمان دین به آن، نشانه عظمت و وثاقت کامل ایشان می باشد.

اسـحاق بن یعقوب: مرحوم تستری اشـاره به مطلبی زیبـا و جـالب دارنـد که مـا هم به همان اکتفا می کنیم. ایشان می فرماینـد: «اسـحاق بن یعقوب از محمد بن عثمان عمری می خواهد که سؤالات و مشـکلات ایشان را به محضر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشـریف برساننـد، و از نـاحیه حضـرت توقیعی در جواب سؤالات ایشان می آیـد، که در آخر آن آمـده است: «والسـلام علیک یا اسحاق بن یعقوب، و علی من اتبع الهدی».

ص:۱۲۴

۱- پژوهشی در علم رجال، ص۴۰۸.

۲- قاموس الرجال، ج۹، ص۵۵۲، ش۷۲۴۴.

۳- فهرست، ص۹۱، ش۱۴۱.

۴- معجم رجال الحدیث، ج۵، ص۷۶، ش۲۲۶۳.

مرحوم تستری جلد اول از قاموس را با همین سلام از کمال الدین تمام می کنند. که قطعاً این جمله دلالت بر وثاقت و عدالت تام او می کند.

نتیجه

این حدیث هم از سندی عالی برخوردار می باشند.

۴. وبهذا الاسناد (الدقاق و الشیبانی معا، عن الأسدی، عن النخعی، عن النوفلی عن حمزه بن حمران، عن ابیه، عن سعید بن جبیر) قال: قال علی بن الحسین سید العابدین علیهما السلام: القائم منا تخفی ولادته علی الناس حتی یقولوا: لم یولد بعد، لیخرج حین یخرج ولیس لاحد فی عنقه بیعه(۱).

از امام زین العابدین علیه السلام روایت شده است که فرمودند: «ولادت قائم ما بر مردم پنهان است تا جایی که بگویند: هنوز متولد نشده است و آن برای این است که وقتی ظهور کند، بیعت کسی بر گردنش نباشد».(۲)

۵. حدثنا محمد بن موسی بن المتوکل رضی الله عنه قال: حدثنا محمد بن یحیی العطار، عن محمد بن عیسی بن عبید، عن محمد بن أبی عمیر، عن سعید بن غزوان، عن أبی بصیر، عن أبی عبد الله علیه السلام قال: صاحب هذا الامر تعمی ولادته علی (هذا) الخلق لئلا یکون لاحد فی عنقه بیعه إذا خرج(۳).

ابوصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرد که آن حضرت فرمود: «ولادت صاحب الأمر بر این خلق پوشیده است؛ برای اینکه وقتی ظهور کند بیعت احدی بر

۱- کمال الدین وتمام النعمه، ص۳۲۲، ح۶.

۲- کمال الدین وتمام النعمه، ترجمه منصور پهلوان، ج ۱، ص ۵۹۲، ح ۵.

۳- کمال الدین وتمام النعمه، ص۴۷۹، ح۱، و ص ۴۸۰، ح۵.

گردنش نباشد».(۱)

۶. حدثنا أبی رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن یعقوب بن یزید، والحسن بن ظریف جمیعا، عن محمد بن أبی عمیر، عن هشام بن سالم، عن أبی عبد الله علیه السلام قال: یقوم القائم علیه السلام ولیس لاحد فی عنقه بیعه(۲).

هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمود: «قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف قیام کند و بیعت هیچ کس بر گردنش نباشد».(۳)

۷. حدثنا محمد بن إبراهیم بن إسحاق رضی الله عنه قال: حدثنا أحمد بن محمد الهمدانی قال: حدثنا علی بن الحسن بن علی بن فضال، عن أبیه، عن أبی الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام أنه قال: کأنی بالشیعه عند فقدهم الثالث من ولدی کالنعم یطلبون المرعی فلا یجدونه، قلت له: ولم ذاک یا ابن رسول الله؟ قال: لان إمامهم یغیب عنهم، فقلت: ولم؟ قال: لئلا یکون لاحد فی عنقه بیعه إذا قام بالسیف(۴).

حسن بن علی بن فضال از امام رضا علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: «گویا شیعیان را می بینم که در فقدان سومین نفر از فرزندانم مانند چهارپایان در طلب چراگاه برآیند، اما آن را نیابند». گفتم: «ای فرزند رسول خدا! برای چه؟» فرمود: «برای آن که امامشان از آن ها نهان شود». گفتم: «برای چه؟» فرمود: «برای آن که چون با شمشیر قیام کند، بیعت هیچ کس بر گردنش نباشد».(۵)

ص:۱۲۶

۱- کمال الدین وتمام النعمه، تر جمه منصور پهلوان، ج ۲، ص ۲۳۱، ح ۱.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۸۰، ح۳؛ الامامه و التبصره، ص۱۱۶، ح۱۰۷ و ۱۰۶.

۳- کمال الدین وتمام النعمه، ترجمه منصور پهلوان، ج ۲، ص ۲۳۱، ح ۳ و ۲.

۴- الامامه و البقره، ص ۴۸۰، ح۴ و شیخ صدوق. علل الشرایع، ج۱، ح۶، ص۲۴۵.

۵- کمال الدین و تمام النعمه، ترجمه منصور پهلوان، ج ۲، ص ۲۳۲.

۸. حدثنا أحمد بن محمد بن سعید قال: حدثنا علی بن الحسن، قال: حدثنا عبد الرحمن بن أبی نجران، عن علی بن مهزیار، عن حماد بن عیسی، عن إبراهیم ابن عمر الیمانی قال: سمعت أبا جعفر (علیه السلام) یقول: «إن لصاحب هذا الامر غیبتین وسمعته یقول: لا یقوم القائم ولاحد فی عنقه بیعه».(۱)

ابراهیم بن عمر یمانی گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرماید: «همانا صاحب این امر را دو غیبت است» و نیز شنیدم می فرماید: «قائم قیام نمی کند در حالی که برای کسی بر گردن او بیعتی باشد».(۲)

۹. حدثنا علی بن الحسین قال: حدثنا محمد بن یحیی العطار، قال: حدثنا محمد بن حسان الرازی، قال: حدثنا محمد بن علی الکوفی، عن إبراهیم بن هاشم، عن حماد بن عیسی، عن إبراهیم بن عمر الیمانی، عن أبی عبد الله (علیه السلام) أنه قال: «یقوم القائم ولیس فی عنقه بیعه لاحد»(۳).

ابراهیم بن عمر یمانی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: «قائم در حالی قیام می کند که بیعت هیچ کس بر گردن او نیست».(۴)

۱۰. حدثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلوی السمرقندی رضی الله عنه قال: حدثنا جعفر بن محمد بن مسعود، عن ابیه قال: حدثنا جبرئیل بن احمد، عن موسی ابن جعفر البغدادی قال: حدثنی الحسن بن محمد الصیرفی، عن حنان بن سدیر، عن ابیه سدیر بن حکیم، عن أبیه، عن ابی سعید عقیصا قال: لما صالح الحسن بن علی علیه السلام

۱- الغیبه، نعمانی، ص۱۷۱.
۲- الغیبه، ترجمه محمدجواد غفاری، ص ۲۴۵، ح ۳.
۳- الغیبه، نعمانی، ص۱۹۱.
۴- الغیبه، ترجمه محمدجواد غفاری، ص ۲۷۱، ح ۴۵.

معاویه بن ابی سفیان دخل علیه الناس... اما علمتم انَّ الخضر علیه السلام لما خرق السفینهَ و اقام الجدار و قتل الغلام کان ذلک سخطاً لموسی بن عمران اذ خفی علیه وجه الحکمه فی ذلک، و کان ذلک عند الله تعالی ذکره حکمه و صواباً، اما علمتم انّه ما منّا احد الا و یقع فی عنقه بیعه لطاغیه زمانه الا القائم الذی یصلی روح الله عیسی بن مریم علیه السلام خلفه، فانّ الله عزوجل یخفی ولادته، و یغیب شخصه لئلا یکونَ لأحد فی عنقه بیعه اذا خرج، ذلک التاسع من ولد أخی الحسین بن سیده الإماء، یطیل الله عمره فی غیبته ثم یظهره بقدرته فی صوره شاب دون أربعین سنه ذلک لیعلم ان الله علی کل شیء قدیر».(۱)

ابو سعید عقیصا گوید: وقتی امام حسن علیه السلام با معاویه مصالحه کرد، مردم به نزد او آمدند و بعضی از آن ها امام را به واسطه بیعتش مورد سرزنش قرار دادند. امام علیه السلام فرمود: «وای بر شما، چه می دانید که من چه کردم؟ به خدا سوگند این عمل برای شیعیانم از آن چه که آفتاب بر آن بتابد و غروب کند بهتر است. آیا نمی دانید که من امام مفترض الطاعه شما هستم و به نص رسول خدا علیه السلام یکی از دو سرواران جوانان بهشتم؟» گفتند: آری، فرمود: «آیا می دانید که وقتی خضر علیه السلام کشتی را سوراخ کرد و دیوار را بپا داشت و آن جوان را کشت، این اعمال موجب خشم موسی بن عمران گردید، چون حکمت آن ها بر وی پوشیده بود؟ اما آن اعمال نزد خدای تعالی عین حکمت و صواب بود؟ آیا می دانید که هیچ یک از ما ائمه نیست جز آن که بیعت سرکش زمانش بر گردن اوست مگر قائمی که روح الله عیسی بن مریم پشت سر او نماز می خواند؟ خداوند ولادت او را مخفی می سازد و شخص او

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ج۱، ص۳۱۵.

نهان می شود تا آنگاه که خروج کند بیعت احدی بر گردن او نباشد. او از فرزندان برادرم حسین است و فرزند سرور کنیزان. خداوند عمر او را در دوران غیبتش طولانی می گرداند، سپس با قدرت خود او را در صورت جوانی که کمتر از چهل سال دارد، ظاهر می سازد تا بدانند که خداوند بر هر کاری توانا است».(۱)

توضیح

همانطور که عرض شد، احادیث از حد استفاضه بیشتر است، ولی جهت اعتماد کامل تر به این احادیث، سه مورد را بررسی سندی کردیم تا اگر راویان ضعیفی در احادیث دیگر باشد با این سه روایت، حداقل متن آنان مورد پذیرش واقع شود. جهت پژوهش بهتر، متن روایات را آوردیم ولی آن روایاتی که از نظر سند و متن خیلی شباهت داشتند را آدرس داده، و به یک مورد اکتفا کردیم.

بررسی دلالت

معنای لغوی و شرعی بیعت

بیعت و مبایعت، به معنای هم عهدی و عقد بستن با یکدیگر به کار می رود. چنانکه در مجمع البحرین آمده است: «مبایعت، معاقده و معاهده است، گویا هر کدام از دو طرف بیعت، آنچه نزدش هست را به دیگری واگذار کرده، و خود را کاملاً در اختیار طرف مقابل قرار می دهد.»(۲)

و جناب فراهیدی می گوید: «والبَیْعه: الصَّفقه علی ایجاب البیع و علی

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ترجمه منصور پهلوان، ج ۱، ص ۵۸۱، ح ۲.

۲- مجمع البحرین، ج۲، ص۳۴۵، ذیل بیع.

المبایعهِ والطاعه (وقد) تبایعوا علی کذا؛(۱) بیعت یعنی دست روی دست گذاشتن به انگیزه بیعت و اطاعت و پیروی از یک چیز خاص».

جناب موسوی می گوید: «با توجه به این معنا، بیعت کننده ملتزم شده و عهد محکم و پیمان استوار بسته است به اینکه شخصی را که با وی بیعت نموده با جان و مال خود یاری کند و از هیچ چیز در راه یاری و نصرت او دریغ ننماید.»(۲)

در این صورت اگر امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف غایب باشند، کسی بر گردن ایشان حقی نخواهد داشت که به پاس آن ملزم به رعایت او باشد، چنانکه فرعون به حضرت موسی علیه السلام گفت: «ألم نُربِّک فینا ولیداً ولَبِثت فینا من عُمُرک سنین؟؛(۳) آیا ما تو را میان خودمان از بچگی تربیت نکردیم و تو مقداری از عمر خود را میان ما نگذراندی؟» مشکل بیعت برای پیامبر (ص) هم وجود داشت؛ لذا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند: «اگر ترس از آن نبود که بگویند: محمد صلی الله علیه و آله و سلم قوم خود را دعوت کرد و ایشان او را خدمت و نصرت کردند، و چون ظفر یافت و به مقصود رسید ایشان را از میان برداشت، هر آینه بسیاری را به هلاکت می رساندم.»(۴) از این رو، دشمنان نمی توانند با زور و تهدید، امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را همانند امیرالمؤمنین علی علیه السلام و امام حسن مجتبی علیه السلام بیعت وادارند. چنانکه امام حسن علیه السلام فرمودند: «هیچ یک از ما نیست، مگر آنکه در گردن او بیعتی است برای طاغی زمان خود، مگر آن قائمی که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می گذارد».(۵)

ص:۱۳۰

۱- کتاب العین، ج۱، ص۲۰۸، ذیل بیع.

۲- مکیال المکارم، ج۲، ص۳۳۲.

۳- شعراء (۲۶)، آیه ۱۸.

۴- بحار الانوار، ج۲۲، ص۱۴۱، ح۱۲۳.

۵- کمال الدین و تمام النعمه، ص۳۱۶؛ بحار الانوار، ج۵۱، ص۱۳۲، ح۱.

به نظر می آیـد «لم یکن لأحـد فی عنقه بیعه» در تمـام روایـات به این معنـا باشـد که التزام به بیعت بـا کفـار، با قیام حضـرت و گستراندن عدالت در تمام جهان منافات دارد و در آن صورت، دست حضرت برای اقدامات کامل و نتیجه ای که وعده حتمی الهی است باز نخواهد بود و باید با عده ای از ظالمان سازش داشـته باشد. لذا غیبت بهترین راهکار برای این آسـیب است؛ چرا که وقتی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در غیبت است، نیازی به بیعت با حاکمان ظالم نخواهد داشت.

نتیجه

دلالت تمام روایات بر معنای مورد نظر، تام می باشد. در قسـمت بعد به این مطلب پرداخته می شود که تأثیر این موضوع در به وجود آمـدن غیبت به چه میزان است؟ به عبارت دیگر، آیا این مسـئله باعث تحقق و ادامه دار شدن غیبت شده است تا موظف به رفع آن باشـیم یا عوامل دیگری در تحقق غیبت تأثیر داشـته و هـم آن ها مانع ظهور امام عصـر عجل الله تعالی فرجه الشریف می باشند؟

نقد و نظر

در این قسـمت به میزان تـأثیر این عامـل در غیبت پرداخته می شود. البته این نکته لازم به ذکر است که قصـد ما عرضه نظرات بزرگـان دین و محققان معاصـر می باشـد و اگر نتیجه ای را هم ذکر می کنیم، برداشت شخصـی از نظرات عالمان دین است و قصد ما آغاز سرشاخه هایی برای پژوهش های جدید با نگاه های جدیدتر می باشد.

در میزان تأثیر این عامل به مواردی چند اشاره می شود:

۱. در مرحله اول برای فهم معنای بیعت، دقت در متون روایات، ما را بهترین

راهنما است.

روایات سه دسته هستند؛ گروه اول فقط اشاره به عدم وجود بیعتی بر عهده حضرت در هنگام ظهور و قیام دارند.(1) گروه دوم اشاره به اختفاء ولادت دارد تا بیعتی بر عهده حضرت نباشد و(2) گروه سوم، روایاتی هستند که تصریح بر علت بودن این عامل برای غیبت دارند.(3)

۲. آنچه از اکثر روایات به دست می آید، این است که وقتی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ظهور می نمایند، بیعت هیچ حاکم ستمگری را بر عهده ایشان ندارد. در بیان عالمان دین در معنای بیعت گذشت که وجود بیعت، حرکت جهانی و عدالت گستر حضرت را با مشکلاتی همراه می کند و غیبت، بهترین راه برای عدم بیعت با حاکمان ظالم است. و البته روایاتی هم تصریح بر علت بودن این مسئله برای غیبت دارند. این موارد درحقیقت برای باور داشت دوران سخت و غیرقابل تحمل غیبت است تا برای دوستداران اهل بیت علیهم السلام پاسخ های معقول و مورد پسند برای آنان وجود داشته باشد و از فتنه ها و سرگردانی ها نجات یابند. البته نظر کامل تر بعد از ارائه سخنان دانشمندان و عالمان خواهد آمد.

۳. نظر عالمان: در این زمینه نیز کارگشا می باشد:

۳_۱. مرحوم کلینی با ذکر تنها یک روایت، به سرعت از این عامل عبور می کند و حاصل آن روایت هم خبر دادن از عدم بیعت بر عهده حضرت در هنگام ظهور است. پس تصریحی بر علت بودن این عامل ندارند؛ بلکه اگر بگوییم

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۸۰.

۲- کمال الدین وتمام النعمه، ص۳۱۶، ۳۲۲ و ۴۷۹.

۳- کمال الدین وتمام النعمه، ص ۴۸۰، ح۴.

این عامل را از فواید غیبت می دانند، شاید سخن گزافی نباشد؛ چرا که لازمه عدم بیعت، وجود غیبت است.

۳ _ ۲. جناب محمد بن ابراهیم نعمانی در کتاب ارزشمند غیبت ، فقط به دو روایت اشاره دارند و در حالی که به عواملی چون «خوف از قتل» و «امتحان شیعیان» به عنوان دلیل غیبت می پردازند، بدون هیچ سخنی از کنار این دو روایت مرتبط با عدم بیعت عبور می کنند. مضمون این دو روایت نیز خبر از عدم عهد و پیمان بر عهده حضرت در هنگام ظهور است. لذا اگر که این عوامل را دلیل بدانند، خیلی جزئی و فرعی به آن نظر دارند. بنابراین ایشان برای غیبت علل متعدد آورده اند که یکی از آن ها عدم بیعت است.

۳_۳. مرحوم صدوق در کتاب شریف کمال الدین و تمام النعمه بیش ترین روایات از بحث «عدم بیعت» را آورده اند. روایات مرحوم صدوق، هم حالت خبر دارند و هم تصریح به علت بودن این عامل. به نظر می آید که شیخ صدوق این عامل را علت غیبت می دانند؛ اگر چه جناب آقای غروی، از محققین معاصر به بیانات مرحوم صدوق، عنوان «حکمت غیبت» داده اند و آن را حکمت ثانوی و تنزیلی دانسته و علت اصلی را از نظر مرحوم صدوق، خوف از قتل بیان کرده اند.(۱)ولی به نظر ما صرف آوردن روایات در نزد مرحوم صدوق (رحمه الله) دال بر علت دانستن این مورد است؛ چنان که مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی چنین روشی را دنبال کرده است.

۴. شیخ مفید و سید مرتضی به این علت اشاره ندارند و شیخ طوسی هم در

۱- مجله انتظار موعود، مرکز تخصصی مهدویت، ش۷، مقاله محمد هادی یوسفی غروی.

کتاب الغیبه فقط یک روایت با این مضمون آورده است و اگرچه آن روایت، تصریح بر علت بودن این عامل دارد، ولی خود شیخ طوسی (رحمه الله) تصریح کرده اند که هیچ علتی جز ترس از قتل، مانع ظهور نیست؛واین علل را فرعی و زیر مجموعه علت اصلی می دانند.(۱) لذا اگر هم این علت را مؤثر در غیبت بدانند، به اصل غیبت ربطی نمی دهد، چون غیبت بر اثر خوف از قتل به وجود آمده است و به نظر می آید از این بیان، فایده بودن این عامل، ظاهر باشد؛ اگر چه قرار نیست جای مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) تصمیم بگیریم.

۵. علامه مجلسی در شرح روایت از کافی می فرماید: «گویی این روایت اشاره به علل غیبت و فواید آن دارد» و با توضیحی که قبل از این بحث، در رابطه با بیعت داده اند، واضح است که ایشان، این عامل را فایده غیبت می دانند و مباحث قبل ـ که در رابطه با خوف از قتل بود ـ را علت می شمرند.(۲)

۶. جناب ملاصالح مازندرانی هم در شرح این روایت، این عامل را سببی از اسباب یا مصلحتی از مصالح غیبت می دانند که تعبیر ما از مصلحت، همان فایده غیبت است. البته، ما هم با اینکه فایده، اثری در غیبت داشته است، موافق هستیم؛ ولی بحث در این است که ما قائل به این هستیم که عوامل خاصی باعث غیبت شده اند و حالا که غیبت ایجاد شده است، فوایدی بر آن مترتب شده است که بسیار معقول و مورد پذیرش است و سختی غیبت را بر انسان مؤمن آسان می نماید.(۳)

۷. جناب دکتر حبیب الله طاهری بر فایده غیبت بودن این عامل تصریح دارند

۱- مجله انتظار موعود، مرکز تخصصی مهدویت، ش۷، مقاله محمد هادی یوسفی غروی.
۲- مرآه العقول، ج۴، ص۵۷.
۳- شرح کافی، ملاصالح مازندرانی، ج۶، ص ۲۷۰.

و می گویند: «در امان بودن حضرت از بیعت با حاکمان ظالم و اینکه در هنگام ظهور با احدی پیمان همراهی نبسته باشند، از فواید غیبت است».(۱)

۸. جناب آقای محمد فاکر میبدی نیز این عامل را علت اصلی غیبت نمی داند و می گوید: «این علت عدم حضور حضرت است و بین عدم حضور و عدم ظهور فرق است و علل غیبت، علت عدم ظهورند نه حضور».(۲) به نظر می آید ایشان ظهور را مساوی قیام دانسته که نتیجه آن عدم بیعت است؛ ولی صرف حضور که قیامی به همراه نداشته باشد، منافات با عدم بیعت ندارد. اما باید توجه داشت که سیره حاکمان ظالم غیر از این بوده است، یعنی حتی حضور بدون قیام اهل بیت علیهم السلام را هم تحمل نمی کردند.

نتیجه

به نظر ما اگر این عامل را فایده غیبت بدانیم بهتر است و اگر هم که آن را عامل بدانیم، قطعاً علت محدثه و مبقیه غیبت نخواهد بود؛ زیرا لازمه عدم بیعت، خوف از قتل است و در حقیقت، به خاطر آن حضرت مجبور به بیعت خواهد شد. لذا عدم بیعت دلیل جزئی و فرعی خواهد است.

ص:۱۳۵

۱- سیمای آفتاب، ص ۹۰.

۲- مجله انتظار موعود، ش ۱۱ و ۱۲، مقاله محمد فاکر میبدی.

گفتار دوم: علل مرتبط با کفار و ظالمان

اول: خوف و ترس از قتل

اشاره

این علت نزد عموم عالمـان و بزرگـان به عنوان علت غیبت پـذیرفته شـده،و در علت بودن آن کسـی شک نکرده است و حتی کسانی که «امتحان مردم» را دلیل بسـیار مهم غیبت دانسـته یا حکمت الهی را راز اصـلی غیبت عنوان کرده انـد، در علت بودن این عامل برای غیبت تردید ندارند. منتهی در اصلی یا فرعی بودن آن اختلاف است که در پایان روایات مورد بررسی قرار می گیرد.

طبق روال بحث، نخست چند روایت را بررسـی کامل کرده و متن روایات دیگر را ذکر می کنیم و روایات مشابه را در پاورقی آدرس می دهیم. در نتیجه هر روایتی که ذکر می شود، به یک نکته جدیـد اشاره دارد و همان باعث ذکر روایات متعـدد شده است. لازم به ذکر است که روایات کافی شـریف بر روایات کتب دیگر مقـدم دانسـته شـد، مگر آنکه سـند کتاب های دیگر صحیح تر باشد.

روایات

۱. الحسـین بن احمـد عن احمـد بن هلال قال: حدثنا عثمان بن عیسـی عن خالد بن نجیح عن زراره بن اعین قال: قال ابوعبدالله علیه السـلام: لابـد للغلاـم من غیبه قلت: و لم؟ قـال: یخـاف –و اوما بیـده الی بطنه – و هو المنتظر و هو الـذی یشک الناس فی ولاـدته فمنهم من یقـول: مـات ابوه و لم یخلف و منهم من یقول: ولـد قبـل موت ابیه بسـنتین قـال زراره:فقلت: و مـا تـامرنی لو ادرکت ذلک الزمان؟ قال: ادع الله بهذا الدعاء: «

ص:۱۳۶

اللهم عرفنی نفسک فانک ان لم تعرفنی نفسک لم اعرف نبیک اللهم عرفنی نبیک فانک ان لم تعرفنی نبیک لم اعرفه قط اللهم عرفنی حجتک فانک ان لم تعرفنی حجتک ضللت عن دینی» قال احمد بن الهلال: سمعت هذا الحدیث منذ ست و خمسین سنه.(۱)

زراره بن اعین گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «آن جوان، به ناچار باید غیبت کند». گفتم: برای چه؟ فرمود: «می ترسد» و با دستش اشاره به شکمش کرد. سپس فرمود: «اوست منتظَر و اوست که مردم در ولادت او شک دارند. برخی گویند در شکم مادر است (در هنگام وفات پدرش)، برخی گویند پدرش مرده و جانشنی ندارد و برخی گویند دو سال پیش از مرگ پدرش به دنیا آمده است».

پس من گفتم: اگر من این زمان را درک کردم چه دستوری به من می دهید؟ فرمود: «به درگاه خدا این دعا را بخوان: «خدایا! خود را به من بشناسان، زیرا اگر تو خود را به من نشناسانی تو را نخواهم شناخت. بار خدایا پیغمبرت را به ما بشناسان، زیرا اگر تو پیغمبر خود را به من نشناسانی من او را نخواهم شناخت. بار خدایا! حجت خود را به من بشناسان، زیرا اگر تو حجتت را به من نشناسانی، من در دینم گمراه می شوم».

احمد بن هلال گوید: من حدود سال ۵۶ این حدیث را شنیده ام.(۲)

بررسی سند حدیث

این حدیث از هفت طریق نقل شده است؛ منتهی به علت اینکه این حدیث از

۱- کافی، ج ۱، ص ۴۰۳.

۲- اصول کافی، ترجمه محمدباقر کمره ای، ج ۲، ص ۵۸۱، ح ۲۹.

نظر متن، اضافات حدیث سوم را ندارد، هر دو صورت آورده شده است تا بررسی کامل تری صورت پذیرفته باشد. ما در این قسمت سند حدیث اول را بررسی می کنیم.

حسین بن احمد

با توجه به اینکه آیت الله خویی (رحمه الله) حسین بن احمد را مشترک بین چند نفر دانسته و شناخت ایشان را مبتنی بر شناخت راوی و مروی عنه کرده است،(۱) به نظر می آید، ایشان فرزند احمد بن هلال باشد و در رابطه با این شخصیت در کتب رجالی بحث خاصی نیامده است،(۲)مگر نقل شخصیتی چون مرحوم کلینی از ایشان، که آن هم بسیار محدود می باشد. مرحوم آقای خویی هم بحث خاصی در رابطه با حسین بن احمد بن هلال ندارند و دلیل ما بر ابن احمد دانستن او کلام آیت الله خویی (رحمه الله) است که حسین بن احمد از احمد بن هلال، روایت نقل می کند(۳) و با بررسی کتب رجال دیگر، چنین ویژگی در هیچ شخص دیگری یافت نشد و البته تنها مؤید ما، نقل اجلّا هم چون مرحوم کلینی و ابن ابی عمیر از حسین بن احمد است که با توجه به عدم تضعیف راوی چه بسا دال بر وثاقت باشد. البته عالمانی چون امام خمینی (رحمه الله) و مرحوم بهبهانی کثرت روایت ثقه از فردی را دال بر وثاقت او می دانند،(۴) که در این مورد کارایی ندارد چون تعداد روایات او اندک است. بنابراین وثاقت راوی ثابت نیست.

۱- معجم رجال الحدیث، ج۵، ص۱۸۸، ش۳۲۷۸.

۲- معجم رجال الحدیث، ج۵، ص۱۹۴، ش ۳۲۹۹.

۳- معجم رجال الحدیث، ج۵، ص۱۸۸، ش۳۲۷۸.

۴- پژوهشی در علم رجال، ص ۳۹۰.

احمد بن هلال

ترجمه این شخصیت قبلاً گذشت و سعی شد که ضعف از او برداشته شود، مگر آنکه انحراف او از زمان امام عسگری علیه السلام ثابت باشد که در این صورت او از گمراه ترین انسان ها می باشد.(۱) ولی چون متن روایت متعدد است، صحت متن روایت کماکان پابرجا است.

عثمان بن عیسی

اگر چه ایشان از بزرگان واقفیه است، ولی مرحوم آیت آلله خویی وثاقت ایشان را ثابت می دانند که تفصیل این بحث در ذیل روایات گذشته آمد.(۲)

خالد بن نجیح

آیت الله خویی (رحمه الله) ارتفاع در عقیده را که به ایشان نسبت داده شده، با استناد به روایات نمی پذیرند؛ اما وثاقت او را هم ــ اگر چه به نقل اجلا، هم چون ابن ابی عمیر و صفوان و عثمان بن عیسی از او تصریح می کنند ــ بنابر مبنای خود، حتی دال بر حسن بودن هم نمی دانند تا چه رسد به وثاقت. در نتیجه بنابر مبنای مرحوم آقای خویی، ایشان ثقه نیستند.(۳)

اما بنابر مبنای کسانی که نقل اجلا را دال بر وثاقت راوی می دانند، ایشان ثقه است(۴) و به روایت از جهت ایشان، ایرادی وارد نیست.

۱- تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص۱۶۳.
۲- معجم رجال الحدیث، ج۱۱، ص۱۲۰، ش۷۶۱۰.
۳- معجم رجال الحدیث، ج۷، ص۳۵، ش۴۲۱۲.
۴- پژوهشی در علم رجال، ص۳۹۰.

زراره بن اعین

به وثاقت و جلالت ایشان در عموم کتب رجالی تصریح شده است. (۱)

نتیجه

به نظر ما می توان به سند این روایت اعتماد کرد؛ چون مرحوم کلینی به آن اعتماد نموده است. ولی برفرض تضعیف سند این حدیث، با وجود روایات صحیح دیگر اعتماد به متن حدیث بلامانع است. لذا در استناد به این حدیث مانعی برسر راه نیست. واگر چه مرحوم علامه مجلسی در مرآه العقول این روایت را ضعیف شمرده است، (۲) ولی تضعیف ایشان راجع به وجود روایت قوی تر است نه ضعف و ساقط شدن این روایت. بنابراین متن موثوقٌ به است.(۳)

۲- و بهذا الاسناد عن احمد بن محمد عن ابیه محمد بن عیسی عن ابی بکیر عن زراره قال: سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول: ان للقائم غیبه قبل ان یقوم انه یخاف – و او ما بیده الی بطنه – یعنی القتل.(۴)

زراره گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: «به راستی قائم علیه السلام پیش از آن که قیام کند غیبتی دارد، زیرا او می ترسد» ــ و با دستش، اشاره به شکمش کرد و فرمود ــ یعنی از کشته شدن».(۵)

۱- معجم رجال الحدیث، ص۲۱۸، ش ۴۶۶۲.

۲- علامه مجلسی می فرماید: «همین که احمد بن هلال می گوید این کلام را خودم شنیدم، یعنی قطعاً این حدیث از نظر او صحیح است و کذب و خطایی در آن راه ندارد و ثانیاً می گوید این حدیث را حدود سال ۵۶ شنیدم، یعنی حتی قبل از ولادت امام عسکری علیه السلام و این دلالت بر عدم وضع حدیث دارد». مرآه العقول، ج۴، ص۵۹.

۳- مرآه العقول، ج۱، مقدمه، ص۲۲.

۴- کافی، ج ۱، ص ۴۰۱.

۵- اصول کافی، ترجمه محمدباقر کمره ای، ج ۲، ص ۵۷۵، ح ۱۸.

بررسی سند حدیث

وقتی به دو روایت قبل برگردیم، مقصود از « بهذالاسناد» را پیدا می کنیم، که آن، «عده من اصحابنا» است و جناب نجاشی در شرح حال مرحوم کلینی می فرماید: «کل ما کان فی کتابی عده من اصحابنا عن احمد بن محمد بن عیسی، فهم محمد بن یحیی و علی بن موسی الکمیذانی و داوود بن کوره و احمد بن ادریس و علی بن ابراهیم بن هاشم».(۱)و کسی در وثاقت «محمد بن یحیی» و «احمد بن ادریس» و «علی بن ابراهیم» شک ندارد.(۲) با توجه به مطالب ذکر شده، به این نتیجه می رسیم که اطمینان کامل به «عده من اصحابنا» در کتاب شریف کافی حاصل است.

احمد بن محمد بن عیسی الاشعری

آیت الله خویی (رحمه الله) می فرماید: «به وثاقت و عظمت ایشان تمام علمای بزرگ رجال تصریح دارند».(۳)

محمد بن عیسی

آیت الله خویی (رحمه الله) ایشان را توثیق کرده و کثیر الروایه می دانند که ۱۰۹۲ روایت از ایشان نقل شده است.(۴)

عبدالله بن بکیر

آیت الله خویی (رحمه الله) در کتاب معجم، ایشان را توثیق کرده و کثیر الروایه

۱- رجال نجاشی، ص۳۷۸، رقم ۱۰۲۶.

۲- پژوهشی در علم رجال ص۴۰۴.

۳- معجم رجال الحدیث، ج۲، ص۲۹۶، ش۸۹۸.

۴- معجم رجال الحدیث، ج۷، ص۸۶، ش ۱۱۵۰۰.

می دانند. از ایشان ۳۳۴ روایت آمده است. البته این وثاقت را به استناد توثیق بزرگانی چون شیخ طوسی و شیخ مفید و علی بن ابراهیم و کشی بیان می کنند.(۱) ترجمه زراره نیز در حدیث اول گذشت.

نتیجه

تمام راویان این حدیث شریف، از ثقات و اجلاء می باشند و استناد به این روایت از نظر سند مانعی ندارد. البته نقل این نکته بجا است که مرحوم علامه مجلسی در مرآه العقول این حدیث را «موثق کالصحیح» می دانند (۲) و این مطلب، بر اطمینان ما به این روایت می افزاید.

۳- علی بن ابراهیم عن الحسن بن موسی الخشاب عن عبدالله بن موسی عن عبد الله بن بکیر عن زراره قال: سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول: ان للغلام غیبه قبل ان یقوم: قال: قلت: و لم؟ قال: یخاف – و او ما بیده الی بطنه – ثم قال: یا زراره و هو المنتظر و هو الذی یشک فی ولادته منهم من یقول: مات ابوه بلا خلف و منهم من یقول: حمل و منهم من یقول: انه ولد قبل موت ابیه بسنتین و هو المنتظر غیر ان الله عزو جل یحب ان یمتحن الشیعه فعند ذلک یرتاب المبطلون قال: قلت: جعلت فداک ان ادرکت الزمان ای شیء اعمل؟ قال: یا زراره اذا ادرکت هذا الزمان فادع بهذا الدعاء «اللهم عرفنی نفسک فانک ان لم تعرفنی نفسک لم اعرف نبیک اللهم عرفنی رسولک فانک ان لم تعرفنی رسولک لم اعرف حجتک اللهم عرفنی حجتک فانک ان لم تعرفنی حجتک ضللت عن دینی» ثم قال: یا زراره لابد من

۱- معجم رجال الحدیث، ج ۱۰، ص۱۲۲، ش۶۷۳۴ .

۲- مراه العقول، ج۴، ص۵۲.

قتل غلام بالمـدينه قلت: جعلت فـداک أليس يقتله جيش السـفياني؟ قال: لا ولکن يقتله جيش آل بنی فلان يجيیء حتی يدخل المدينه فياخذ الغلام فيقتله فاذا قتله بغيا و عدوانا و ظلما لا يمهلون فعند ذلک توقع الفرج ان شاء الله.(۱)

زراره گويد: از امام صادق عليه السلام شنيدم که می فرمود: «برای آن جوان، پيش از قيام و ظهورش غيبتی حتمی است» گفتم: چرا؟ فرمود: «بيم دارد»، و به شـکم خود اشاره کرد، سـپس فرمود: «ای! زراره اوست که انتظارش را بايد کشـيد، اوست که در ولادتش ترديد شود، برخی گويند پدرش بی جانشـين از دنيا رفت، برخی گويند در شـکم مادر بود که پدرش را از دست داد و برخی گويند دو سال پيش از مرگ پدر به دنيا آمد. اوست منتظَر. خداوند عزوجل دوست دارد شـيعه را بيازمايد. در اين جا است ای زراره که باطـل خواهـان مردد شونـد» گفتم: قربـانت شـوم، اگر به اين دوره رسـيدم چه بايـد انجـام دهم؟ فرمود: «ای زراره! وقتی به اين دوره رسيدی، اين دعا را بخوان: «بار خدايا! خودت را به من بشناسان، زيرا اگر تو خود را به من نشناسانی، من رسول تو را نخواهم شـناخت بار خدايا! رسول خود را به من بشناسان، زيرا اگر رسول خود را به من نشناسانی، حجت تو را نخواهم شناخت. بار خدايا! حجت خود را به من بنشاسان، زيرا اگر تو حجت خود را به من نشناسانی در دينم گمراه گردم».

سپس فرمود: «ای زراره! به ناچار بايد در مدينه پسـر بچه ای کشـته شود». گفتم: قربانت شوم، همان نيست که لشکر سفيانی او را بکشند؟» فرمود: «نه، به خدا قسم او را آل فلانی می کشند. بيايد تا وارد مدينه شود و آن پسر بچه را

ص:۱۴۳

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۹۸.

بگیرد و به قتل رساند، چون از راه خود سری و دشمنی و ستم او را به قتل رساند، دیگر مهلت آنان به سر آید. در این هنگام توقع فرج داشته باش ان شاءالله».(۱)

بررسی سند حدیث

علی بن ابراهیم

نه تنها ایشان ثقه هستند، بلکه بزرگانی هم چون آیت الله خویی، رجال در اسناد کتاب تفسیر ایشان را نیز ثقه می دانند، مگر افراد شاذی از آنها که رجالیون بزرگ بر تضعیف آنان تصریح کرده باشند.

حسن بن موسی الخشاب

آیت الله خویی (رحمه الله) می فرمایند: «مرحوم نجاشی، ایشان را از اصحاب امامیه و مشهور و کثیر العلم می دانند و علاوه بر آن، وجود ایشان در اسناد تفسیر قمی دلالت بر وثاقت جناب حسن بن موسی می نماید».(۲) جناب نمازی در مستدرکات نیز بنابر نقل مرحوم ما مقانی بر این وثاقت اشاره دارند. (۳)

عبد الله بن موسی

این شخصیت را آیت الله خویی (رحمه الله) موثق می دانند، چون در اسناد تفسیر قمی وجود دارد.(۴)

ولی اگر «عبد الله بن موسی بن جعفر علیه السلام » باشند ـ کما اینکه چنین احتمالی را مرحوم خویی داده اند ـ اگر چه شیخ مفید در ارشاد، کلامی دال برعظمت و

۱- اصول کافی، ترجمه محمدباقر کمره ای، ج ۲، ص ۵۶۳، ح ۵.

۲- معجم رجال الحدیث، ج۶، ص۱۵۷، ش۳۱۶۸.

۳- مستدرکات علم الرجال، ج۳، ص ۶۰.

۴- معجم رجال الحدیث، ج۱۰، ص۳۵۱، ش۷۱۷۹.

بزرگی فرزندان امام کاظم علیه السلام آورده است، ولی آیت الله خویی آن را دال بر وثاقت راوی نمی دانند.(۱) ایشان، هم چنین کلام شیخ مفید در اختصاص ــ مبنی بر عظمت عبدالله بن موسی ــ به خاطر اشکال در انتساب اختصاص به شیخ مفید نمی پذیرند.

اما باید گفت که آقا بزرگ تهرانی (رحمه الله) در الذریعه، اختصاص را تألیف شیخ مفید دانسته و مستنداتی از نسخ اصلی این کتاب را آورده است. (۲) البته جناب نمازی در مستدرکات، کلام شیخ مفید را قبول کرده و آن را دال بر جلالت و وثاقت ایشان دانسته است.(۳)

نتیجه

با توجه به اینکه در سند روایت مورد بحث، عبدالله بن موسی وجود دارد، ما مشکلی از ناحیه ایشان نداریم، چون در سند تفسیر قمی نیز موجود است و بر فرض اینکه ایشان، عبد الله بن موسی بن جعفر باشد، با توجه به کلام آقا بزرگ تهرانی و مستندات ایشان مبنی بر وجود نسخه اصلی این کتاب به خط شیخ مفید و تصریح شیخ مفید (رحمه الله) بر وثاقت و عظمت جناب عبدالله بن موسی بن جعفر علیه السلام، باز وثاقت راوی ثابت است و روایت از ناحیه ایشان قابل استناد است.

عبد الله بن بکیر و زراره بن اعین

ترجمه این دو شخصیت در مباحث قبلی گذشت و گفته شد هر دو از بزرگان و اجلای راویان احادیث امامیه می باشند.

نتیجه: سند این حدیث بلا اشکال است؛ چون تمام شخصیت ها ثقه هستند و

۱- معجم رجال الحدیث، ج ۱۰، ص ۳۵۱، ش ۷۱۸۰.
۲- الذریعه، ج ۱، ص۳۵۸، ش ۱۸۹۰.
۳- مستدرکات علم الرجال، ج۵، ص۱۱۷، ش ۸۷۹۲.

استناد به آن بلاـ مانع است؛ علاوه بر آنکه طریق مرحوم صدوق در کمال الدین در رابطه با این حدیث صحیح است و آن روایت که از نظر متن، شبیه این روایت است از سندی بسیار عالی برخوردار می باشد و افرادی چون احمد بن محمد بن یحیی العطار، سعد بن عبد الله، احمد بن محمد بن عیسی، عثمان بن عیسی الکلابی، خالدبن نجیح و زراره بن اعین که همگی از ثقات رواه شیعه می باشند، در آن حضور دارند. پس استناد به این روایت که دو سند صحیح دارد بلا مانع می باشد.

۴- الحسین بن محمد و غیره عن جعفر بن محمد عن علی بن العباس بن عامر عن موسی بن هلال الکندی عن عبدالله بن عطاء عن ابی جعفر علیه السلام قال: قلت له: ان شیعتک بالعراق کثیره و الله ما فی اهل بیتک مثلک فکیف لا تخرج؟ قال: فقال: یا عبدالله بن عطاء قد اخذت تفرش أذنیک للنوکی ای والله ما انا بصاحبکم قال:قلت له: فمن صاحبنا؟ قال: انظروا من عمی الناس ولادته فذاک صاحبکم انه لیس منا احد یشار الیه بالاصبع و یمضغ بالالسن الا مات غیظا او رغم انفه.(۱)

عبدالله بن عطا گوید: به امام باقر علیه السلام گفتم: در شیعیان شما در عراق بسیارند و به خدا قسم، در خاندان خودتان همانندی برای شما نیست. پس چرا خروج نمی کنید؟ فرمود: «ای عبدالله بن عطا! تو گوش خود را به اختیار احمق ها نهادی؟ آری به خدا، من صاحب الامر شما نیستم» گفتم: پس صاحب الامر ما کیست؟ فرمود: «ببینید چه کسی ولادتش از مردم نهان است؛ پس او صاحب الامر شما است. حقیقت مطلب این است که از ما ائمه کسی نیست که انگشت نما شود و

۱- کافی، ج ۱، ح ۲۶، ص ۴۰۳؛ کمال الدین و تمام النعمه، ص۳۴۲؛ الغیبه، شیخ طوسی، ص۳۳۳؛ الغیبه، نعمانی، ص۱۶۶.

بر زبان ها بیفتد، جز آن که در حال ناراحتی یا به ناحق بمیرد».(۱)

به نظر می آید معنای جمله آخر چنین باشد: «جز آن که یا از روی ظلم کشته شود و یا به واسطه زهر به شهادت برسد».

الحسین بن محمد

ایشان، حسین بن محمد الاشعری، از مشایخ مرحوم کلینی می باشند و حدود ۸۵۹ حدیث از او نقل شده است.(۲) آیت الله خویی در ترجمه ابن عامر، ایشان را توثیق می نماید.(۳) در نتیجه ایشان از مشایخ مرحوم کلینی و از ثقات راویان احادیث شیعه به شمار می روند. این نکته لازم به ذکر است که وقتی وثاقت ایشان ثابت باشد، نیاز به بررسی عبارت «و غیره» نیست.

جعفر بن محمد

با توجه به اینکه جعفر بن محمد، مشترک بین افراد متعددی است باید رجوع به راوی و مروی عنه کرد. آیت الله خویی در ترجمه «حسین بن محمد بن عامر» ـ که شخصیت قبل است ـ، می فرماید: «روی عنه جعفر بن محمد بن قولویه ابوالقاسم».(۴) بنابر این جناب «جعفر بن محمد» در سند این حدیث «ابن قولویه ابوالقاسم» می باشد، که مرحوم آیت الله خویی در ذیل «جعفر بن محمد بن جعفر بن موسی» ایشان را از عالمان بزرگ شیعه و صاحب تصانیف متعدد، از جمله کامل الزیارات می داند و نه تنها مؤلف، بلکه رجال واقع در سند این کتاب را هم

۱- اصول کافی، ترجمه محمدباقر کمره ای، ج ۲، ص ۵۸۱، ح ۲۸.

۲- معجم رجال الحدیث، ج۶، ص۷۲، ش۳۶۰۱.

۳- معجم رجال الحدیث، ج۶، ص۷۶، ش۳۶۱۵.

۴- معجم رجال الحدیث، ج۶، ص۷۷، ش۳۶۱۵.

به شهادت ابن قولویه ثقه معرفی می کنند(۱) (البته در استناد این سخن به مرحوم خویی (رحمه الله) تزلزل وجود دارد).

علی بن العباس بن عامر

آیت الله خویی (رحمه الله) اتحاد ایشان را با «علی بن العباس» و او با «علی بن العباس الجراذینی» را بعید نمی دانند. ایشان، جراذینی را به استناد کلام مرحوم نجاشی ضعیف و اهل غلو می داند. (البته قبلاً بحث شد که غلو نزد متقدمین و متأخرین متفاوت است) و بعد اشاره به تضعیف ابن غضائری می کنند و آن را نمی پذیرند.(۲)

لذا اگر این اتحاد را نپذیریم هیچ ذم و مدحی در رابطه با ایشان نیست، ولی یک مؤید وجود دارد و آن، نقل ابن قولویه از اوست و نقل اجلاء حداقل دلالت بر حسن بودن او دارد در دیگر کتب رجالی هیچ اشاره ای به اتحاد ایشان با «الجراذینی» یا «الخراذینی» نشده است. (۳)

نتیجه: بنابر این اگر متحد نباشد، مدح و ذمی ندارد، ولی اگر متحد باشد قطعاً ضعیف است.

موسی بن هلال الکندی

آیت الله خویی (رحمه الله) فقط از ایشان همین یک روایت را نقل می کنند.(۴) در کتب رجالی دیگر هم اسم ایشان نیامده است. فقط جناب نمازی از او به اسم «موسی بن هلال الضبی» نام آورده و اشاره به همین یک حدیث کرده است. (۵)

۱- معجم رجال الحدیث، ج۴، ص۱۰۶، ش۲۲۵۴.

۲- معجم رجال الحدیث، ج۱۲، ص۶۸، ش۸۲۲۳ و ۸۲۲۴.

۳- قاموس الرجال، ج۷، ص۴۹۸، ش۵۱۸۱؛ مستدرکات علم الرجال، ج۵، ص۳۹۳، ش۱۰۱۱۹.

۴- معجم رجال الحدیث، ج۹، ص۷۸، ش۱۲۸۵۶.

۵- مستدرکات علم الرجال، ج۸، ص۳۵، ش ۱۵۴۱۰.

نتیجه: روایت از جانب این شخص هم دچار اشکال است.

عبد الله بن عطاء

آیت الله خویی (رحمه الله) عبـد الله بن عطاء را مشترک بین چنـد نفر می دانـد.(۱) ایشان،«عبـد الله بن عطاء بن ابی رباح» را از اصـحاب امام باقر علیه السـلام دانسـته و او را با «عبد الله بن عطاء المکی» متحد دانسـته است که او هم از اصحاب امام باقر علیه السـلام می باشـد. با این حال، او را توثیق نمی کننـد. (۲)اما به نظر می آیـد مـدح جناب کشـی در اینکه او عارف، نجیب و از اصـحاب امام باقر علیه السـلام بوده است و اینکه شـیخ طوسی (رحمه الله) ایشان را از اصحاب امام سجاد علیه السلام می داند، حسن بودن عبد الله بن عطاء را ثابت می کند. (۳)

جناب تستری (رحمه الله) «عبد الله بن عطا بن ابی ریاح» را توثیق می کنند و دلیل ایشان، کلام مرحوم کشی و روایت او از امام باقر علیه السلام است. (۴) به نظر می رسـد که ایشان «عبـد الله بن عطاء التمیمی » را می گوینـد. احتمالاً « التمیمی»، «المکی» و «ابی الریاح» اشتباه شـده است؛ لذا او را با «عبد الله بن عطاء ابی ریاح» و « عبد الله بن عطاء المکی» یکی، و همه را در صـحابی امام باقر علیه السلام بودن مشترک می دانند. (۵) و همچنین، مرحوم تستری « عبد الله بن عطاء الهاشمی» را با موارد سابق یکی دانسـته و او را از خواص اصحاب امام باقر علیه السلام می داند که بعد از شهادت امام باقر علیه السلام متواری شد و بعد جنازه او را پیدا کردند که توسط دشمنان اهل بیت علیه السلام به صلیب کشیده

۱- معجم رجال الحدیث، ج۱، ص۲۵۴، ش۶۹۸۹.

۲- معجم رجال الحدیث، ج۱، ص۲۵۵، ش ۶۹۹۱ و ص۲۵۷، ش۶۹۹۴.

۳- معجم رجال الحدیث، ج۱، ص۲۵۵.

۴- قاموس الرجال، ج۶، ص۵۱۵، ش۴۴۱۵.

۵- قاموس الرجال، ج۶، ص۵۱۷، ش۴۴۱۶ و ص۵۱۸، ش۴۴۱۹.

شد.(۱)

نتیجه: جناب عبدالله بن عطا با توضیحات کامل علامه تستری از اصحاب خاص امام باقر علیه السلام و از اصحاب امام صادق علیه السلام بوده و مورد تأیید اهل بیت است، و این در وثاقت ایشان کفایت می کند. البته رحلت ایشان بنا بر کلام مرحوم تستری در زمان جعفر بن سلیمان بوده است؛ یعنی در زمان امام صادق علیه السلام، که منافاتی با متواری شدن ایشان بعد از شهادت امام باقرعلیه السلام ندارد.

نتیجه

در این روایت دو راوی مجهول وجود دارد؛ اما تشابه متن حدیث با احادیث دیگر، دال بر خوف از قتل، ضعف سند را جبران می کند؛(۲) ولی اگر فقط همین روایت بود قطعاً آن را کنار می گذاشتیم، مگر آنکه هم چون مرحوم علامه مجلسی، تمام روایات کافی را قبول داشته باشیم.(۳)

۵. حدثنا أحمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی رضی الله عنه قال: حدثنا علی ابن إبراهیم بن هاشم، عن أبیه، عن صالح بن السندی، عن یونس بن عبد الرحمن قال: دخلت علی موسی بن جعفر علیهما السلام فقلت له: یا ابن رسول الله أنت القائم بالحق؟ فقال: أنا القائم بالحق ولکن القائم الذی یطهر الارض من أعداء الله عزوجل ویملاها عدلا کما ملئت جورا وظلما هو الخامس من ولدی له غیبه یطول أمدها خوفا علی نفسه، یرتد فیها أقوام ویثبت فیها آخرون. ثم قال: طوبی لشیعتنا،

۱- قاموس الرجال، ج۶، ص۵۱۱، ش۴۴۲.
۲- البته منظور، عمل به متن حدیث است نه توثیق رجال موجود در سند حدیث و شکی نیست که آنها در ضعف خود باقی می مانند.
۳- مرآه العقول، ج۱، ص۲۲.

المتمسکین بحبلنا فی غیبه قائمنا، الثابتین علی موالاتنا والبراءه من أعدائنا، أولئک منا ونحن منهم، قد رضوا بنا أئمه، ورضینا بهم شیعه، فطوبی لهم، ثم طوبی لهم، وهم والله معنا فی درجاتنا یوم القیامه.(۱)

یونس بن عبدالرحمن گوید: بر موسی بن جعفر وارد شدم و گفتم: ای فرزند رسول خدا! آیا شما قائم به حق هستید؟ فرمود: «من قائم به حق هستم، ولیکن نه آن قائمی که زمین را از دشمنان خدا پاک سازد و آن را از عدل و داد آکنده سازد، چنانکه پر از ظلم و جور شده باشد. او پنجمین نفر از فرزندان من است و او را غیبتی طولانی است؛ زیرا بر نفس خود می هراسد و اقوامی در آن غیبت مرتد شده و اقوامی دیگر در آن ثابت قدم خواهند بود».

سپس فرمود: «خوشا بر احوال شیعیان ما که در غیبت قائم ما به رشته ما متمّسک، و بر دوستی ما و بیزاری از دشمنان ما ثابت قدم هستند. آن ها از ما و ما از آنهاییم. آن ها ما را به امامت و ما نیز آنان را به عنوان شیعیان خود پذیرفته ایم. پس خوشا بر احوال آن ها و خوشا بر احوال آن ها. به خدا سوگند، آنان در روز قیامت هم درجه ما هستند».(۲)

۶. وبهذا الاسناد، عن محمد بن مسعود قال: حدثنی عبد الله بن محمد بن خالد قال: حدثنی أحمد بن هلال، عن عثمان بن عیسی الرواسی، عن خالد بن نجیح الجواز، عن زراره قال: قال أبو عبد الله علیه السلام، یا زراره لا بد للقائم من غیبه؟ قلت: ولم، قال: یخاف علی نفسه - وأومأ بیده إلی بطنه -.(۳)

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص۳۶۱، ح۵.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ترجمه منصور پهلوان، ج ۲، ص ۴۳، ح ۵.

۳- کمال الدین و تمام النعمه، ص۴۸۱، ح۷.

زراره گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «ای زراره! گریزی از غیبت قائم نیست». گفتم: برای چه؟ فرمود: «بر جان خود می ترسد» و با دست به شکمش اشاره کرد.(۱)

۷. وبهذا الاسناد، عن محمد بن مسعود قال: حدثنی محمد بن إبراهیم الوراق قال: حدثنا حمدان بن أحمد القلانسی، عن أیوب بن نوح، عن صفوان بن یحیی، عن ابن بکیر، عن زراره قال: سمعت أبا جعفر علیه السلام یقول: إن للقائم غیبه قبل أن یقوم، قال: قلت: ولم؟ قال: یخاف - وأومأ بیده إلی بطنه-.(۲)

زراره گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: «برای قائم، پیش از قیامش غیبتی است». گفتم: برای چه؟ فرمود: «می ترسد» و با دست به شکمش اشاره کرد.(۳) و در حدیث دیگری اضافه دارد و زراره می گوید منظور حضرت، ترس از قتل است.

۸. حدثنا محمد بن علی ماجیلویه رضی الله عنه قال: حدثنی عمی محمد بن أبی القاسم، عن أحمد بن أبی عبد الله البرقی، عن أیوب بن نوح، عن صفوان بن یحیی عن ابن بکیر، عن زراره، عن أبی عبد الله علیه السلام قال: للقائم غیبه قبل قیامه، قلت: ولم؟ قال: یخاف علی نفسه الذبح.(۴)

زراره از امام صادق علیه السلام روایت کرده که ایشان فرمود: «برای قائم پیش از قیامش غیبتی است». گفتم: برای چه؟ فرمود: «می ترسد ذبحش کنند».(۵)

۹. وروی أن فی صاحب الامر علیه السلام سنه من موسی علیه السلام، قلت

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ترجمه منصور پهلوان، ج ۲، ص ۲۳۳، ح ۷.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۸۱، ح ۸ و ۹؛ الغیبه، نعمانی، ص ۱۷۶.

۳- کمال الدین و تمام النعمه، ترجمه منصور پهلوان، ج ۲، ص ۲۳۳، ح ۸.

۴- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۸۱؛ الغیبه، شیخ طوسی، ص ۳۳۲.

۵- کمال الدین و تمام النعمه، ترجمه منصور پهلوان، ج ۲، ص ۲۳۴، ح ۱۰.

وما هی؟ قال: دام خوفه وغیبته مع الولاه إلی أن أذن الله تعالی بنصره.(ولمثل ذلک اختفی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی الشعب تاره، وأخری فی الغار، وقعد أمیر المؤمنین علیه السلام عن المطالبه بحقه).(۱)

روایت شده که امام علیه السلام فرمودند: «سنتی از موسی علیه السلان در وجود امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است» عرض کردم: آن سنّت چیست؟ فرمودند: «ادامه دار بودن ترس و پنهان شدنش از دشمنان و سلاطین تا زمانی که خداوند به ایشان اجازه قیام بدهد و او را نصرت و یاری فرماید. به همین دلیل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در شعب ابی طالب و غار پنهان شد و نیز خانه نشینی امیرالمؤمنین علیه السلام از مطالبه حق مسلم خود به همین علّت بود».(۲)

البته روایت دیگری را هم مرحوم شیخ طوسی ذکر کرده است که پاسخ مناسبی به علت ترس حضرت مهدی علیه السلام از مرگ می باشد و روایت چنین است:

امام صادق علیه السلام می فرمایند: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پنج سال تمام، رسالتش را کتمان کرد و به خاطر ترس پنهان شد و رسالتش را ظاهر نکرد. در حالی که علی علیه السلام و خدیجه علیها السلام در محضر ایشان بودند. تا آنکه خداوند متعال به ایشان دستور داد تا آنچه را که مأمور شده، اعلان کند. آنگاه ظاهر شد و رسالتش را آشکار فرمود».(۳)

۱۰. وروی أحمد بن محمد بن عیسی الاشعری، عن محمد بن سنان، عن محمد بن یحیی الخثعمی، عن ضریس الکناسی، عن أبی خالد الکابلی فی حدیث له اختصرناه قال: سألت أبا جعفر علیه السلام أن یسمی القائم حتی أعرفه باسمه، فقال: یا أبا خالد ! سألتنی عن أمر لو أن بنی فاطمه عرفوه لحرصوا علی أن یقطعوه بضعه

۱- الغیبه، شیخ طوسی، ص۳۳۲.

۲- الغیبه، ترجمه مجتبی عزیزی، ص ۵۸۳، ح ۲۷۵.

۳- الغیبه، ترجمه مجتبی عزیزی، ص ۵۸۳، ح ۲۷۶.

بضعه.(۱)

أبوخالد کابلی حدیثی دارد که ما مختصرش کردیم، او گفته است: «از امام باقر علیه السلام خواهش کردم که نام قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف را ببرد تا من آن حضرت را به نام مبارکشان بشناسم. حضرت فرمودند:ای ابا خالد! اگر حتی اولادش هم ایشان را بشناسند، نسبت به او حریص شده و وی را پاره پاره می کنند».(۲)

این خبر دلالت دارد بر احاطه علمی امام علیه السلام بر حوادث و اعتقادات مردم در آینده که اکثر مردم نسبت به حضرت، بغض و کینه خواهند داشت؛ آن چنان که حتی بسیاری از اولاد و ذراری فاطمه علیها السلام نسبت به ایشان بغض دارند.

۱۱. وبهذا الاسناد، عن محمد بن علی، عن أبیه، قال: حدثنا علی بن سلیمان الزراری، عن علی بن صدقه القمی رحمه الله قال: خرج إلی محمد بن عثمان العمری رضی الله عنه ابتداء من غیر مسأله لیخبر الذین یسألون عن الاسم: إما السکوت والجنه، وإما الکلام والنار، فإنهم إن وقفوا علی الاسم أذاعوه، وإن وقفوا علی المکان دلوا علیه. (۳)

علی بن صدقه قمی گفته است: بدون آنکه سؤالی پرسیده شده باشد، توقیعی از ناحیه مبارکه حضرت برای محمد بن عثمان عمری (رحمه الله) صادر شد که در آن به کسانی که از اسم حضرت سؤال کرده بودند، هشدار داده شده بود. مضمون آن توقیع این است: «یا سکوت و بهشت، یا کلام و جهنم»(۴) یعنی یا سکوت کنند و نام

۱- الغیبه، شیخ طوسی، ص۳۳۳.
۲- الغیبه، ترجمه مجتبی عزیزی، ص ۵۸۴، ح ۲۷۸.
۳- الغیبه، شیخ طوسی، ص۳۶۴.
۴- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۶۳۳.

ایشان را نپرسند و وارد بهشت شوند و یا اینکه بپرسند و اسم شریف حضرت را بر سر زبان ها بیاورند و وارد جهنم شوند. چون اگر آن ها بر اسم حضرت آگاه شوند آن را شایع کرده و منتشر می سازند و اگر چنانچه به مکان او دسترسی پیدا کنند، مردم را به آنجا راهنمایی می کنند.

۱۲. وروی محمد بن عبدالله الحمیری، عن أبیه، عن محمد بن عیسی، عن سلیمان بن داود المنقری، عن أبی بصیر قال: سمعت أبا جعفر علیه السلام یقول: فی صاحب هذا الامر [أربع] سنن من أربعه أنبیاء: سنه من موسی علیه السلام، وسنه من عیسی علیه السلام، وسنه من یوسف علیه السلام . وسنه من محمد صلی الله علیه وآله، فأما سنه من موسی علیه السلام فخائف یترقب، وأما سنه من یوسف علیه السلام فالغیبه، وأما سنه من عیسی علیه السلام فیقال: مات ولم یمت، وأما سنه من محمد صلی الله علیه وآله وسلم فالسیف. (۱)

ابی بصیر گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: «در وجود صاحب این امر، چهار سنّت از سنت های انبیاء وجود دارد: سنّتی از موسی علیه السلام، سنّتی از عیسی علیه السلام، سنّتی از یوسف علیه السلام و سنّتی از محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اما سنّت و ویژگی موسی علیه السلام این است که او ترسیده و منتظَر است، اما سنّت و ویژگی یوسف علیه السلام عبارت است از غیبت و پنهان شدن، اما سنّت و ویژگی عیسی علیه السلام این است که گفته می شود او مرده است در حالی که نمرده و زنده می باشد و امّا سنّتی که از محمد صلی الله علیه و آله و سلم است، قیام با شمشیر است».(۲)

۱۳. حدثنا عبد الواحد بن عبد الله بن یونس، قال: حدثنا أحمد بن محمد بن رباح، قال: حدثنی أحمد بن علی الحمیری، عن الحسن بن أیوب، عن عبد الکریم

۱- الغیبه، شیخ طوسی، ص۴۲۴.

۲- الغیبه، ترجمه مجتبی عزیزی، ص ۷۳۳، ح ۴۰۸.

ابن عمرو الخثعمی، عن أحمد بن الحارث، عن المفضل بن عمر قال: سمعته یقول - یعنی أبا عبد الله (علیه السلام) -: قال أبو جعفر محمد بن علی الباقر (علیهما السلام): إذا قام القائم [علیه السلام] قال: ففررت منکم لما خفتکم فوهب لی ربی حکما وجعلنی من المرسلین. هذه الاحادیث مصداق قوله: إن فیه سنه من موسی، وإنه خائف یترقب.(۱)

از مفضل بن عمر روایت شده است که شنیدم ــ امام صادق علیه السلام ــ می فرمود: «امام باقر علیه السلام فرموده است: «چون قائم علیه السلام قیام کند گوید: از نزدتان گریختم چون از شما بیمناک بودم. پس پروردگارم به من حکومت ارزانی داشت و مرا از مرسلین قرار داد». این احادیث مصداق فرمایش آن حضرت است که: «همانا در او شیوه ای از موسی است که آن عبارت است از نگران بودن و گوش به زنگ داشتن».(۲)

۱۴. حدثنا علی بن أحمد البندنیجی، عن عبید الله بن موسی العلوی العباسی عن محمد بن أحمد القلانسی، عن أیوب بن نوح، عن صفوان بن یحیی، عن عبد الله ابن بکیر، عن زراره قال: سمعت أبا جعفر (علیه السلام) یقول: إن للقائم - (علیه السلام) - غیبه، ویجحده أهله، قلت: ولم ذلک؟ قال: یخاف - وأومأ بیده إلی بطنه -.(۳)

زراره گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام می فرماید: «همانا قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف را غیبتی است، و خاندانش او را (به علّت ترس از کشته شدنش) انکار می کنند». عرض کردم: آن (غیبت) به چه منظوری است؟ فرمود: «می ترسد» و در این حال، آن حضرت با

۱- الغیبه، نعمانی، ص۱۷۴.

۲- الغیبه،ترجمه محمدجواد غفاری، ص ۲۵۰، ح ۱۲.

۳- الغیبه، نعمانی، ص۱۷۶.

دست خود به شکمش اشاره فرمود.(۱)

۱۵. وأخبرنا أحمد بن محمد بن سعید قال: حدثنا علی بن الحسن التیملی، عن العباس بن عامر بن رباح، عن ابن بکیر، عن زراره قال: سمعت أبا جعفر الباقر (علیه السلام) یقول: إن للغلام غیبه قبل أن یقوم، وهو المطلوب تراثه، قلت: ولم ذلک؟ قال: یخاف - وأومأ بیده إلی بطنه - یعنی القتل.(۲)

زراره گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود: «همانا آن جوان (قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف) را پیش از آن که قیام کند غیبتی خواهد بود و او کسی است که میراث او مطالبه می شود». (شاید به گمان این که از دنیا رفته است) عرض کردم: آن (غیبت) برای چیست؟ فرمود: «می ترسد» و با دست خود به شکم خویش اشاره فرمود، یعنی از کشته شدن.(۳)

روایات دیگر، همین خوف را با عباراتی همانند: «همانا آن آواره رانده شده یکه و تنها و جدا از خانواده که خونِ پدرش خواسته و ستانده نشده است»(۴) و «صاحب این امر، همان رانده شده آواره است که خون خواهی پدرش نشده و کینه عمویش را دارد و جدا از خانواده خویش است» بیان کرده اید.(۵)

بررسی دلالت حدیث

در ابتدا یادآوری این نکته لازم به نظر می رسد، که از منظر عقل و شرع،

۱- الغیبه، ترجمه محمدجواد غفاری، ص ۲۵۲، ح ۱۸.

۲- الغیبه، نعمانی، ص۱۷۷.

۳- الغیبه، ترجمه محمدجواد غفاری، ص ۲۵۳، ح ۲۰.

۴- الغیبه، ترجمه محمدجواد غفاری، ص ۲۵۳، ح ۲۲ و ۲۳.

۵- الغیبه، ترجمه محمدجواد غفاری، ص ۲۵۳، ح ۲۴.

حفظ جان واجب است و این مطلب از بدیهیات احکام اسلام است. خداوند می فرمایند: «و انفقوا فی سبیل الله و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه و احسنوا ان الله یحب المحسنین؛(۱) و از مال خود در راه خدا انفاق کنید (لیکن نه به حد اسراف) و خود را در مهلکه و خطر نیفکنید و نیکویی کنید که خدا نیکوکاران را دوست می دارد».

لذا اگر زندگانی تمامی انبیای الهی و اهل بیت علیهم السلام را مطالعه کنیم، خواهیم دید که حتی یک نفر از آن بزرگواران، برای کشته شدن، خود را در اختیار دشمن قرار نداده است، مگر در صورت اجبار و قبول مرگ با عزت و دوری از ذلت، که نمونه های فراوان دارد.

پس حفظ جان از واجبات عقلی و شرعی اسلام است و در شرح غیبت، بعضی بزرگان بر این امر تصریح کرده اند که حفظ جان واجب است برای مثال، جناب سید مرتضی در المقنع فی الغیبه می فرمایند: «دوری جستن از ضررها بر هر کس عقلاً و شرعاً واجب است». (۲)و شیخ طوسی (رحمه الله) در کتاب الغیبه می فرمایند: «در صورت ترس از قتل، غیبت بر حضرت واجب است».(۳)

جهت رعایت اختصار به همین مقدار از نظرات بزرگان بسنده می شود.

اما دلالت روایات در بیان اینکه ترس از قتل، عامل اصلی غیبت باشد، کامل و واضح است که به مواردی از آنها اشاره می شود.

۱- در روایات متعددی، وقتی از علت غیبت حضرت سؤال می شود، اهل بیت علیهم السلام

۱- بقره(۲)، آیه ۱۹۵.

۲- امامت و غیبت در دیدگاه علم کلام، ترجمه المقنع فی الغیبه، ص۵۶.

۳- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۹۰.

فرمودند: « یخاف- و اشار بیده الی بطنه و عنقه». در تمام کتب روایی این جمله به خطر کشته شدن ترجمه شده است. به عنوان مثال، علامه مجلسی (رحمه الله) می فرماید: «یعنی اگر ظاهر شود شکم او را پاره می کنند». بنابر این دلالت اکثر روایات بر «خوف از قتل»، تام و کامل است.(۱)

۲- در عبارت « یخاف علی نفسه الذبح»،(۲) دلالت کلمه «ذبح» برکشته شدن بسیار ظاهر است و بیان آن این است که حضرت از ذبح شدن توسط دشمنان می ترسند.

۳- عبارت « لوان بنی فاطمه عرفوه لحرصوا علی ان یقطعوه بضعه بضعه»(۳) اشاره به شدت بغض و کینه افراد بسیاری دارد که اگر دست آنها به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف برسد او را تکه تکه می کنند. بنابر این دلالت این روایت هم کامل است.

۴- در چند روایت، عبارت «ففررت منکم لما خفتکم»(۴) آمده و این جمله را حضرت موسی علیه السلام بعد از آگاهی یافتن از نقشه فرعونیان در بر قتل رساندن ایشان فرموده اند. لذا وقتی حضرت موسی علیه السلام یقین پیدا کرد که فرعونیان قصد دارند ایشان را به قتل برسانند، از میان آنان فرار کرد. این روایات می فرمایند که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف غایب می شود در حالیکه جمله حضرت موسی را زمزمه می کند. بنابراین دلالت این روایات بر خوف از قتل کامل است.(۵)

بعضی اصطلاحات کنایی هم در روایات آمده است که دلالت برخوف از قتل

۱- مرآه العقول، ج۴، ص۳۹، ح۵.
۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص۴۸۱.
۳- الغیبه، شیخ طوسی، ص۳۳۳.
۴- شعرا (۲۶)، آیه ۲۱.
۵- الغیبه، نعمانی، ص۱۷۴.

دارند:

۱- « ان وقفوا علی الاسم اذاعوه، و ان وقفوا علی المکان دلواعلیه؛ (۱)

اگر مردم بر اسم حضرت اطلاع پیدا کنند، اسم ایشان را در جامعه منتشر، و دشمن را به مکان حضرت راهنمایی می کنند. در نتیجه دشمنان به مکان حضرت دست پیدا می کند. «دلواعلیه» یعنی بر حضرت تسلط پیدا می کنند. لذا در کتب لغت آمده است: «کالبازی یدل علی صیده»(۲) یعنی دشمنان به گونه ای بر حضرت تسلط پیدا می کنند که ایشان کاملاً در چنگال خونین آنان قرار می گیرد. و تاریخ اهل بیت علیهم السلام نشان داده است که وقتی آن سفّاکان بر یک امام دست پیدا می کردند از هیچ جنایتی کوتاهی نمی کردند.

۲- «انه لیس منا احد یشارالیه بالاصبع و یمضغ بالالسن الامات غیظاً اورغم أنفه».(۳)

در این روایت هم اهل بیت علیهم السلام فرموده اند: هیچ یک از ما اهل بیت نیست، مگر اینکه وقتی مورد توجه قرار گرفت و روی زبان ها افتاد، قتل او رقم می خورد، آن هم یا به کشتن با کینه و نفرت (مثل امام حسین علیه السلام) یا با مسمومیت»..

۳- « دام خوفه و غیبته مع الولاه الی ان اذن الله تعالی بنصره» (۴)

این حدیث شریف استمرار غیبت را در صورت استمرار خوف بیان می کند. با توجه به اینکه مرحوم شیخ طوسی در ذیل این روایت، برای بیان علت ترس، اشاره

۱- الغیبه، شیخ طوسی، ص۳۶۴، ج۳۳۱.

۲- معجم مقاییس اللغه، ج۲، ص۲۵۹.

۳- کافی، ج ۱، ص۴۰۳.

۴- الغیبه، شیخ طوسی، ص۳۳۲.

به مخفی شدن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در غار ثور می کنند، مشخص می شود که این خوف یعنی خوف از قتل؛ چرا که وقتی مشرکان تصمیم بر قتل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گرفتند، حضرت به غار ثور پناه بردند. بنا براین دلالت این عبارت هم بر خوف از قتل، تمام است.

نتیجه

با بررسی متن روایات مشخص شد که تمام روایات از نظر دلالت کامل هستند، منتهی بعضی روایات تصریح بر این مطلب دارند و در برخی روایات از کنایه استفاده شده است.

نقد و نظر

اکنون نوبت پرداختن به این سؤال است که تأثیر این علت در غیبت چقدر است؟ و نظر عالمان دین در رابطه با این علت چیست؟

در رابطه با قسمت اول باید گفت: از توضیحات دلالی روایات این نتیجه حاصل شد که ترس از مرگ، هم علت محدثه و هم علت مبقیه برای غیبت است.

این که در روایات می فرماید: «ان للغلام غیبه»(۱) اشاره به این دارد که برای جوان غیبتی است و علت آن خوف از قتل است و این علت از همان ابتدا به سراغ حضرت می آید. صریح تر از این کلام، روایاتی است که می فرماید: «به محض شنیدن اسم و سرزبان افتادن نام ایشان، دشمنان با بغض و کینه ایشان را به قتل می رسانند».(۲)

بنابراین، روایات، ترس از قتل از آغاز ولادت عامل به وجود آمدن اختفا و

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص۳۴۵.

۲- کافی، ج۱، ص۴۰۳، ح۲۶.

سپس غیبت را حاصل تداوم این علت بیان می کنند و در ادامه روایاتی است که استمرار این علت را برای امتداد غیبت بیان می نماید. آنجا که آمده است: «یطول امدها خوفاً علی نفسه»(۱) و همچنین عبارت: «دام خوفه و غیبته مع الولاه»(۲)

همانطور که از ظاهر کلمات مشخص است، این روایات به استمرار این علت برای غیبت و در نتیجه استمرار غیبت دلالت می کنند؛ یعنی زمانی حضرت ظهور می کنند که این علت نباشد.

در این میان، روایاتی وجود دارد که از بیان علت غیبت توسط حضرت حکایت می کنند؛ منتهی آن در هنگام ظهور است؛ آنجا که می فرمایند: «ففررت منکم لما خفتکم».(۳) گویا حضرت بعد از ظهور و هنگام قیام، این آیه را تلاوت می کنند و این حکایت از پایان غیبت در هنگام پایان این علت دارد. از آنجا که تا زمان ظهور امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف این علت استمرار دارد، این روایات، پایان این علت را هم بیان می کنند.

اما قسمت دوم سؤال: تقریباً تمام علما از این عامل به عنوان علت غیبت نام برده اند و حتی کسانی مثل مرحوم کلینی و نعمانی ــ که علت غیبت را بیشتر آزمایش مردم می دانند ــ روایات متعددی آورده و تصریح کرده اند که این عامل، علت غیبت است هم چنین در همه کتاب هایی که از علل غیبت، سخن به میان آمده است، اگر این عامل از مهم ترین ادّله شمرده نشده، به عنوان یک دلیل، مورد بحث واقع شده است. بنده با جستجویی که در کتب قدیم و جدید انجام

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص۳۶۱.
۲- الغیبه، شیخ طوسی، ص۳۳۲.
۳- الغیبه، نعمانی، ص۱۷۴.

دادم، کتابی را نیافتم که از این علت، سخن به میان نیاورده باشد. در پایان به سخنان چندی از بزرگان دین اشاره می کنیم:

۱-اگر چه مرحوم کلینی در کافی، باب مستقلی را به روایاتی اختصاص داده است که غیبت را آزمایش الهی می دانند، اما به روایاتی که به خوف از قتل اشاره کرده اند نیز پرداخته است؛ یعنی از پنج روایت، سه روایت بیانگر این مطلب است.(۱)

۲- مرحوم نعمانی روایات متعددی را در این باب آورده اند که بیانگر اهمیت این علت از نظر ایشان است و علاوه بر روایاتی از کتاب کافی که خوف از قتل را علت غیبت می دانند؛ سه روایت جدید آورده اند که بعد از ظهور، خود امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف علت غیبت را ترس از قتل بیان می کنند و می فرمایند: «وقتی بر جانم از شما ترسیدم، از میان شما فرار کردم» این در نوع خود بی نظیر است. (۲)

۳- مرحوم صدوق ذیل حدیث یونس بن عبدالرحمن اشاره کرده اند که ترس از مرگ یکی از دلایل غیبت است. و ایشان به زمان امام کاظم علیه السلام اشاره کرده و توضیح داده اند که وقتی از هشام بن حکم سؤال شد که امام تو کیست؟ گفت: صاحب این قصر، امیر المؤمنین است. اما با این حال، او را تعقیب کردند تا به امام او دست پیدا کنند و تا وقتی که جنازه بی جان او را در بازار کوفه یافتند، دست از او بر نداشتند. یعنی می خواستند امام او را پیدا کنند و به شهادت برسانند. البته مرحوم صدوق این علت را علت تام نمی دانند؛ بلکه آن را یکی از علل غیبت

۱- کافی، ص۳۷۶.

۲- الغیبه، نعمانی، ص۱۷۹-۱۸۰.

برمی شمرند.(۱)

۴- شیخ مفید در کتاب فصول العشره _ که در حقیقت، جواب ده شبهه در زمینه مهدویت _ است به این سؤال اشاره کرده اند که چرا امام مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف غایب شدنـد؟ و می فرماینـد: « غیبت، فعل خداوند نیست؛ بلکه فعل ظالمین است و چون برای جـان حجت خـدا تهدیـد بودنـد، خداونـد، برای حفـظ آخرین ذخیره خود، لاـجرم او را بـا غیبت محـافظت نمود».(۲)

۵- سـید مرتضی می فرماید: «کارهای خداوند، همه دارای حکمت است، اگر چه بر ما پوشیده باشد و هم چنین، دوری جستن از ضـررها بر هر فردی عقلاً و شـرعاً واجب است و چون جان امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در خطر بود و حاکمان ظالم، قصد جان حضرت را داشتند، غیبت برای ایشان شرعاً لازم بود».(۳)

۶- شـیخ طوسـی (رحمه الله) می فرماینـد: «غیر از ترس از کشـته شدن، هیچ علتی مانع از ظهور حضـرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف نیست» و روایات فراوانی را در بیان این علت می آورند.(۴) ایشان در ذیل روایتی، اسـتمرار غیبت را به استمرار خوف از قتل وابسـته می دانند و عنوان می کنند که در صورت ترس از قتل، غیبت بر حضـرت واجب است و سخن خود را به عمل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در شعب ابی طالب و پناه بردن به غار مستدرک می کنند.(۵)

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ج۲، ص۲۳۳، ح۷-۱۰ و همان، ص۴۶، جریان هشام بن حکم.

۲- فصول العشره، ص۱۰۷.

۳- امامت و غیبت از دیدگاه علم کلام، ترجمه المقنع، ص۵۶.

۴- الغیبه، شیخ طوسی، ص۹۰.

۵- الغیبه، شیخ طوسی، ص۳۳۲، ح۲۷۵.

نتیجه

در اینکه این عامـل یکی از علـل غیبت، است اتفـاق نظر وجود دارد؛ منتهی در میزان تـأثیر آن اختلاـف است و به نظر می آید تنها شیخ طوسی (رحمه الله) است که این عامل را علت تام غیبت می دانند و برخی عالمان، مانند شیخ مفید و سید مرتضی آن را یکی از علل مهم غیبت برمی شمرند.

به نظر مـا هم ترس از قتـل یکی از دلایل مهم غیبت است؛ البته بعضـی از علل دیگر هم همین اهمیت را دارنـد. از طرف دیگر اگر خـوف از قتـل برای حضـرت وجـود نـداشت، وجـوب غیبت از این نظر مطرح نبـود؛ ولی علت هـای دیگر غیبت هم چنـان پابرجا است و به همان خاطر، حضرت مجبور به غیبت بود، مثل آزمایش مردم یا عدم بیعت با حاکم جائر که از اهمیت خاصی برخوردارند.البته نبودن زمینه پذیرش حکومت الهی در سراسر عالم هم به عنوان یک علت مهم مطرح است و این موارد ربطی به خوف از قتـل نـدارد؛ به عنوان نمونه برای پیـامبر خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم و بعضـی انبیـای الهی، ترس از قتل وجود نـداشت، ولی آنهـا هم موفق به گسترش عـدالت بر سرتاسـر عالم نشدنـد، لـذا این تنها علت غیبت نمی توانـد باشـد، بلکه علل دیگری هم در ایجاد غیبت مؤثر است.

پاسخ به سوال

امام از چه چیزی می ترسد؟

از آنجا که مخفی شدن از ترس قتل، نمونه های متعددی در میان انبیای الهی و اهل بیت علیهم السـلام دارد، برای پاسخ به این سؤال با مانع مواجه نخواهیم بود. مرحوم صدوق در این باره می فرمایند: «پس از مطالعه تاریخ زندگی حجت های خدا به این

مطلب می رسیم که بعضی از انبیای الهی، رسالتی آشکار و برخی رسالت پنهان داشته اند، چنانکه امام صادق علیه السلام به عبدالحمید می فرمایند: «ای عبدالحمید! برای خدا رسولانی آشکار و رسولانی پنهان است. زمانی که از خدا به حق رسولان آشکار، چیزی خواستی، از او به حق رسولان پنهان نیز بخواه.» ایشان در ادامه به ولادت و زندگی مخفی حضرت ابراهیم و حضرت موسی علیه السلام اشاره کرده، فلسفه این پنهان شدن را ترس از کشته شدن قبل از انجام رسالت معرفی نموده و این حکمت را در طول رسالت انبیای الهی تا زمان امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف پایدار دانسته است.(۱)

هم چنین سید مرتضی (رحمه الله) در پاسخ این سؤال می فرماید: «از آنجا که مبارزه با طغیانگران و ستمگران و اجرای حدود الهی یکی از مهم ترین وظایف امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است و این کار، با تمکن و قدرت ایشان در جامعه امکان پذیر می باشد، لذا دشمنان حضرت در مقابل او ایستادگی می کنند و وقتی حضرت بر جان خود ترسید، غیبت بر او واجب می شود و پنهان شدنش لازم است، همانطور که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای حفظ جان مبارکش، یک بار در شعب ابی طالب با وجود سختی های بسیار پنهان گشت و یک بار نیز در غار مخفی شد. علاوه بر اینکه مسئولیت این پنهان شدن و غیبت بر عهده کسانی است که او را مجبور به اختفا و استتار نموده اند. و اینکه پدران آن بزرگوار چنین عملی نکردند، از این رو بود که آنان همواره در تقیه بوده و از تظاهر به امام بودن سرباز می زدند و امامت و پیشوایی را از خود نفی می کردند. در حالی که وقتی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ظهور کنند، مأمور به قیام با شمشیر هستند و همه را به امامت خویش فرا می خوانند و با

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ج۱، ص۴۱، عنوان اثبات غیبت و حکمت آن.

مخالفـان به مبارزه برمی خیزنـد» (۱) اسـتدلال شـیخ طوسـی (رحمه الله) نیز تقریبـاً شبیه همین کلام سـید مرتضـی (رحمه الله) است.(۲)

تـا اینجـا مشـخص شـد که اولاً پنهان شـدن از خوف قتل، مختص امام عصـر عجل الله تعالی فرجه الشـریف نیست. ثانیاً: اینکه انسان خودش را در معرض قتل قرار ندهد مورد پسـند عقل و شـرع، و بلکه از نظر اسلام واجب است و ثالثاً: این خوف با ترس ظاهری متفاوت است؛ چرا که به بیان حضـرت آیت الله جوادی آملی (زید عزه)، «ترس برخاسته از بستر خود دوستی، که سبب گریز از خطر در مسیر حفظ دین و مکتب گردد، ضعف نفسانی و صفتی ناپسند و در مقابل شجاعت است، اما خوفی که سبب حفـظ جـان آدمی و هـدر نشـدن و بی اثر نمردن شود، ممـدوح و عاقلانـه، بلکه واجب است، زیرا مهم آن است که نثـار خون نتیجه دهد و به ثمر بنشیند».(۳)

ایشان همچنین می فرمایند: «ترس امام زمان از کشـته شدن، به مثابه ترس از مردن نیست. چنانکه امیرالمؤمنین علی علیه السـلام یک بار بـدون هیچ هراسـی در بستر رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم خوابید، با آنکه می دانست چهل مرد مسـلح قصـد حمله به خانه پیامبر دارنـد و چگونه از مرگ بهراسـد، که خود به عثمان بن حنیف نگاشت: « لو تظاهرت العرب علی قتالی لما ولیت عنهـا؛ اگر تمـام عرب در صـفی یگـانه به جنگم آینـد، هرگز به آنهـا پشت نخواهم کرد. ولی همین علی علیه السـلام در اوضاع خاصی از خطر کردن و هدر دادن جان خویش وخاندان مکرم و یاران اندکش حذر کرد.»

بسیاری از بزرگان معاصر که به چرایی خوف از قتل پرداخته اند نیز چنین

۱- امامت و غیبت از دیدگاه کلام، ترجمه المقنع، ص۵۵ و ۶۰.

۲- الغیبه، شیخ طوسی، ص۳۳۲، ص۲۷.

۳- امام مهدی موجود موعود، ص۱۲۸.

عقیده هستد؛ از جمله آیت الله صافی گلپایگانی (۱) آیت الله مصباح، (۲) و بزرگان دیگر که ترس امام زمان از کشته شدن را به خاطر مسئولیت عظیم ایشان می دانند و اینکه خوف حضرت عجل الله تعالی فرجه الشریف از به ثمر نرسیدن این رسالت عظیم است که منحصراً به وجود ایشان بستگی دارد.

در آخر پاسخی دیگر را جهت فصل الخطاب بیان می کنیم.

خداوند در قرآن از غیبت بعضی انبیای الهی سخن به میان آورده است، مثل جناب موسی علیه السلام که خداوند می فرماید: «و جاء رجل من أقصی المدینه یسعی قال یا موسی ان الملأ یاتمرون بک لیقتلوک فاخرج انی لک من الناصحین؛ و در این حال مردی (مؤمن) از دورترین نقطه شهر آمد و گفت: ای موسی! رجال دربار فرعون در کار تو مشورت می کنند که تو را به قتل رسانند. به سرعت از شهر بگریز که من درباره تو بسیار مشفق و مهربانم»(۳) و همچنین می فرماید: «فخرج منها خائفاً یترقب» (۴) و نیز در رابطه با حضرت یوسف می فرماید: «اقتلوا یوسف او اطرحوه أرضا؛(۵) یوسف را بکشید یا در دیاری دور از پدر بیفکنید» که خداوند، همگی آنها را با پنهان کردن (غیبت) از خطر مرگ نجات داده است؛ لذا در امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف _ که ولی الله و خلیفه او بر زمین است _ آن خوف و ترسی که عموم انسان ها در حوادث هولناک پیدا می کنند، راه ندارد و از طرف دیگر، از آنجا که بناست، کار عالم به طور عادی و معمول حرکت کند، نه به صورت غیرعادی و معجزه آسا

۱- امامت و مهدویت، ج۳، ص۱۲۵.

۲- آفتاب ولایت، ص۱۲۱.

۳- قصص (۲۸)، آیه ۲۰.

۴- قصص (۲۸)، ۲۱.

۵- یوسف (۱۲)، آیه ۹.

ـ چنانکه امام صادق علیه السلام می فرمایند: «جابجا کردن یک کوه از مکانش آسان تر است از برچیده شدن حکومتی که پایان آن نرسیده باشد»(۱) - و از سویی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف کسی است که تحقق وعده تمام انبیای الهی به وجود اوست(۲) و وعده حتمی خداوند، با وجود او به تحقق خواهد پیوست.(۳) و خداوند هرگز از وعده خود تخلف نخواهد کرد.(۴) پس چاره ای جزء زنده ماندن او تا زمان مشخص نیست.

نتیجه

حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از مرگ عادی نمی هراسد؛ بلکه خوف حضرت از به ثمر نرسیدن رسالت خویش است؛ چنانکه امیر المومنین علی علیه السلام در رابطه با این آیه شریفه: «فأوجس فی نفسه خیفه موسی؛(۵) موسی علیه السلام خویشتن را ترسان یافت». فرمود: «او از جان خودش نترسید، بلکه از غلبه جهّال و حاکمان ظالم بر زمین و مغلوبیت مظلومین ترسید».(۶)

دوم: سلب نعمت امام از قوم ستمگر

اشاره

در برخی روایات به ظلم و جور ظالمان و رواج ستم بر مظلومان و رضایت

۱- کافی، ج۸، ح۴۱۲، ص۲۲۹.

۲- « لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر أن الأرض یرثها عبادی الصالحون؛ و به تحقیق، ما بعد از تورات در زبور (داود) نوشتیم که البته بندگان صالح من ملک زمین را وارث و متصرف خواهند شد» (انبیاء (۲۱)، آیه ۱۰۵).

۳- «و عد الله الذین آمنوا منکم و عملوالصالحات لیستخلفنهم فی الارض...؛ خداوند به کسانی از شما که ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، وعده فرموده که قطعاً خلافت زمین به آنها داده خواهد شد» (نور (۲۴)، آیه ۵۵).

۴- «و لن یخلف الله وعده...؛ خداوند هرگز از وعده خود تخلف نمی کند» (حج(۲۲)، آیه ۴۷).

۵- طه (۲۰)، آیه ۶۷.

۶- نهج البلاغه، خ ۴، ص۳۲.

بسیاری از مردم به آن اشاره شده، و گفته شده است که وقتی در بین مردم جایگاهی برای امام باقی نمی ماند، امام مأمور به غیبت می شود و این به عهده آنانی است که این ظلم و جور را در جامعه رواج داده اند و باعث استضعاف امام معصوم علیه السلام شده اند. چنانکه مرحوم صدوق می فرمایند: «اگر امام معصوم هیچ امکان مناسبی برای تدبیر و رهبری نداشته باشد، خداوند او را در پشت پرده غیبت پنهان می کند تا اینکه مدتی بگذرد».(۱)

در بیان این علت، چهار روایت وجود دارد که پس از نقل آنها به بررسی سندی و دلالی آنها خواهیم پرداخت.

۱. أخبرنا محمد بن همام ومحمد بن الحسن بن محمد بن جمهور جميعا، عن الحسن بن محمد ابن جمهور، قال: حدثنا أبى، عن بعض رجاله، عن المفضل بن عمر قال: قال أبو عبد الله (علیه السلام): خبر تدريه خير من عشر ترويه، إن لكل حق حقيقه، ولكل صواب نورا، ثم قال: إنا والله لا نعد الرجل من شيعتنا فقيها حتى يلحن له فيعرف اللحن، إن أمير المؤمنين (علیه السلام) قال على منبر الكوفه:» إن من ورائكم فتنا مظلمه عمياء منكسفه لا ينجو منها إلا النومه، قيل: يا أمير المؤمنين وما النومه؟ قال: الذى يعرف الناس ولا يعرفونه. واعلموا أن الارض لا تخلو من حجه لله عزوجل ولكن الله سيعمى خلقه عنها بظلمهم وجورهم وإسرافهم على أنفسهم ولو خلت الارض ساعه واحده من حجه لله لساخت بأهلها ولكن الحجه يعرف الناس ولا يعرفونه كما كان يوسف يعرف الناس وهم له منكرون، ثم تلا: «يا حسره على العباد ما يأتيهم من رسول إلا كانوا به يستهزؤن». (۲)

۱- مجله انتظار موعود، شماره ۷، مقاله محمدهادی یوسفی غروی، ص۱۸۷.

۲- الغیبه، نعمانی، ص۱۴۱.

ترجمه روایت و بررسی سند آن در ابتدای فصل دوم بحث شد.(۱)

۲. محمدبن یحیی عن جعفر بن محمد عن احمد بن الحسین عن محمد بن عبد الله عن محمد بن الفرج قال: کتب الیّ ابو جعفر علیه السلام اذا غضب الله تبارك و تعالی علی خلقه نحّانا عن جوارهم.(۲)

محمد بن فرج گوید: امام باقر علیه السلام به من نوشت: «چون خداوند تبارك و تعالی بر خلقش خشم کند، ما را از کنار آن ها دور می کند».(۳)

بررسی سند حدیث

محمد بن یحیی

قبلاً درباره ایشان بحثی ارائه شد و مشخص گردید که ایشان ثقه می باشند.

جعفر بن محمد

آیت الله خویی به خاطر وجود او در سند تفسیر قمی و کامل الزیارات، وی را توثیق می کنند.(۴)

احمد بن الحسین

آیت الله خویی، ایشان را با توجه به وجود حضور در سند تفسیر قمی، ثقه می دانند.(۵) مرحوم صدوق در علل الشرایع، (۶) ایشان را «احمد بن الحسین بن عمر»

۱- ر.ك: کتاب حاضر، فصل دوم، ص۶۴، ح۲.
۲- کافی، ج۱، ح ۳۱، ص ۳۴۳.
۳- اصول کافی، ترجمه محمدباقر کمره ای، ج ۲، ص ۵۸۳، ح ۳۱.
۴- معجم رجال الحدیث، ج۵، ص۶۴، ش ۲۲۴۱.
۵- معجم رجال الحدیث، ج۲، ص۹۶.
۶- علل الشرایع، ج۱، ص۲۴۴.

می دانند که آیت الله خویی وی را نیز ثقه و جلیل القدر معرفی می کنند.(۱)

محمدبن عبدالله

آیت الله خویی می فرمایند: «با توجه به وجود محمد بن عبد الله در سند تفسیر قمی، ایشان ثقه است».(۲) البته از ایشان، نود روایت در کتب اربعه موجود است که خود، می تواند مؤید دیگری برای وثاقت وی باشد. نقل افرادی چون صفوان و محمد بن یعقوب از او نیز مؤید دیگری برای وثاقت او است.

محمد بن الفرج

آیت الله خویی می فرمایند: «مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) تصریح بر وثاقت ایشان دارد و در کتب رجالی دیگر هم از ایشان بسیار تجلیل شده است. بنابراین ایشان ثقه می باشد».(۳)

نتیجه

راویان این حدیث، همگی ثقه هستند و استناد به این حدیث، صحیح می باشد. بنابر این، متن حدیث در خصوص دلالت بر مطلب مورد نظر، مطابق روایت قبل می باشد و چه بسا ضعف سند آن روایت را جبران کند. در نتیجه به هر دو روایت می توان استناد کرد.

۳. سعد، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن محمد بن خالد البرقی، عمن حدثه، عن المفضل بن عمر الجعفی قال: قال أبو عبد الله علیه السلام: أقرب ما یکون العباد من الله وأرضی ما یکون عنهم إذا افتقدوا حجه الله فلم یظهر لهم ولم یعلموا بمکانه،

۱- معجم رجال الحدیث، ج۲، ص۱۰۶، ش۵۳۲.
۲- معجم رجال الحدیث، ج۱۷، ص۲۳۹، ش۱۱۰۹۳.
۳- معجم رجال الحدیث، ج۱۸، ص۱۲۷، ش۱۱۵۶۴.

وهم فی ذلک یعلمون أنه لم تبطل حجه الله ولا ـ میثاقه، فعندها توقعواالفرج صباحا ومساء، فإن أشد ما یکون غضب الله علی أعدائه إذا افتقدوا حجته، فلم یظهر لهم. وقد علم أن أولیاءه لا یرتابون، ولو علم أنهم یرتابون ما غیب (عنهم) حجته طرفه عین، ولا یکون ذلک إلا علی رأس أشرار الناس. (۱)

مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام روایت کند که ایشان فرمود: «نزدیک ترین و پسندیده ترین حالت بندگان به خدای تعالی آنگاه است که حجت خدا مفقود گردد و بر بندگان آشکار نباشد و آنها مکانش را ندانند، اما به این مسئله واقف باشند که حجّت ها و بینات الهی باطل نمی شود. در چنین زمانی صبح و شام متوقع فرج باشید. اما سخت ترین خشم خدای تعالی بر دشمنانش آنگاه است که حجت خدا مفقود گردد و بر بندگان آشکار نباشد، و خدای تعالی می داند که اولیایش شک نمی کنند و اگر می دانست که آنان شک می کنند، حجّتش را چشم بر هم زدنی از آن ها غایب نمی کرد و این امر نمی باشد مگر به خاطر شریرترین افراد از مردم».(۲)

بررسی سند حدیث

سعد

ایشان سعد بن عبدالله است که آیت الله خویی به استناد کلام مرحوم نجاشی،

۱- الغیبه، شیخ طوسی، ص۴۵۷؛ الامامه و التبصره، ص۱۲۳؛ کافی، ج۱، ص۲۳۳؛ کمال الدین و تمام النعمه، ج۲، ص۱۰، ح۱۰، و ص۲، ح۱۶.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۱۰، ح ۱۰.

ایشان را ثقه می دانند.(۱)

احمد بن محمد بن عیسی

ایشان هم از اجلای علمای شیعه است و در رابطه با ایشان فرموده اند: «لایروی الا عن ثقه». یعنی نه تنها خودش ثقه است، بلکه تنها از ثقه روایت نقل می کند؛ از این روکسی که او از وی نقل روایت کند هم توثیق می شود.(۲)

محمد بن خالد البرقی

آیت الله خویی ایشان را ذیل ترجمه «محمد بن خالد بن عبدالرحمن» آورده و بعد از بحث مفصل راجع به او، وی را به خاطر توثیق صریح شیخ طوسی (رحمه الله) و وثاقت راوی پذیرفته اند.(۳)

عمن حدثه

هویت این شخصیت مشخص نیست و این راوی مجهول است. لذا سند روایت از ناحیه او با مشکل مواجه است.

مفضل بن عمر الجعفی

ایشان در روایات قبل، بحث و بررسی شد و گفته شد که آیت الله خویی بعد از مباحث طولانی ایشان را توثیق نموده اند.(۴)

نتیجه

سند حدیث ظاهراً از ناحیه «عمن حدثه» ضعیف است؛ ولی مرحوم مجلسی

۱- «قال النجاشی، سعد بن عبدالله بن أبی خلف الأشعری القمی أبوالقاسم، شیخ هذه الطائفه و فقیها و وجهها» (معجم رجال الحدیث، ج۹، ص۷۷، ش۵۰۵۸).

۲- معجم رجال الحدیث، ج۱، ص۶۶.

۳- معجم رجال الحدیث، ج۱، ص۷۱، ش۱۰۷۱۵.

۴- معجم رجال الحدیث، ج۱۸، ص۳۰۳، ش۱۲۵۸۵.

این حدیث را به دو سند دیگر آورده است؛ یکی از کمال الدین به سند: «ابی و ابن ولید معاً، عن سعد و الحمیری معاً، عن ابن عیسی عن ابن محبوب، عن محمد بن النعمان»(۱) و این افراد از اجلا و ثقات راویان شیعه هستند؛ لذا این سند بالاترین درجات برخوردار است. اما سند دیگر ایشان، اشکال سند فعلی را دارد، منتهی به این شرح است: «محمد بن عیسی عن بعض رجاله، عن المفضل بن عمر» و اگر چه، خود محمد بن عیسی ثقه می باشند، ولی «عن بعض رجاله» ضعف دارد.

علامه مجلسی سند دیگری از کمال الدین می آوردند که آن هم کامل است و این چنین می باشد: «ابی و ابن الولید معاً، عن سعد و الحمیری معاً، عن ابراهیم بن هاشم، عن محمد بن خالد، عن محمد بن سنان، عن المفضل بن عمر».(۲) راویان، این حدیث هم از ثقات به نظر می آیند. چون اکثر راویان، قبلاً بحث شده اند و ابراهیم بن هاشم و محمد بن سنان را هم آیت الله خویی (رحمه الله) توثیق نموده اند.

لذا چون سند این حدیث طرق متعدد دارد که دو طریق آن، صحیح هستند، هیچ مشکلی برای استناد ندارد.

۴- حدثنا احمد بن محمد بن یحیی العطار، عن ابیه، عن محمد بن احمد بن یحیی الاشعری، عن احمد بن الحسین بن عمر، عن محمد بن عبدالله، عن مروان الانباری، قال: خرج من ابی جعفر علیه السلام: ان الله اذا کره لنا جوار قوم نزعنا من بین اظهُرهم.(۳)

مروان انباری می گوید: از امام باقر علیه السلام این کلام صادر شد: «خداوند وقتی

۱- بحارالانوار، ج۵۲، ص۹۵.

۲- بحارالانوار، ج۵۲، ص۱۴۶.

۳- علل الشرایع، ج۱، ص۲۴۴.

همسایگی طائفه ای را برای ما خوش نداشته باشد، از بین آشکارترین آن ها ما را بیرون می کشد.»(1)

بررسی سند حدیث

احمد بن محمد بن یحیی و محمد بن یحیی

این دو شخصیت، قبلاً بحث و توثیق شده اند.

محمد بن احمد بن یحیی الاشعری

ایشان هم از بزرگان راویان شیعه و بسیار جلیل القدر هستند.(2)

احمد بن الحسین بن عمر

ایشان هم از ثقات هستند که قبلاً درباره وی بحث شد.

محمد بن عبد الله

ایشان هم به بحث گذاشته شد و مشخص گشت که مرحوم آقای خویی ایشان را موثق می دانند.

مروان الانباری

ایشان، محمد بن مروان الانباری است. مرحوم وحید بهبهانی می گوید: «روایت اشعری از او و عدم استثناء او، دلالت بر رضایت اشعری از او دارد که دال بر حسن ظاهر او است».(3) مرحوم آقای خویی نیز اگر چه «مروان الانباری» را ترجمه کرده،(4) ولی نظر خاصی درباره او نداده اند.

۱- علل الشرایع، ترجمه محمدجواد ذهنی، ج ۱، ص ۷۷۹، ح ۲.

۲- معجم رجال الحدیث، ج۱۶، ص۴۸، ش۱۰۱۸۱ و ۱۰۱۸۲.

۳- معجم رجال الحدیث، ج۱۸، ص ۲۳۰، ش۱۱۷۶۹.

۴- معجم رجال الحدیث، ج۱۹، ص ۱۳۰، ش۱۲۲۵۱.

نتیجه

اگر تأیید مرحوم وحید بهبهانی را به عنوان حسن ظاهر مروان الانباری قبول کنیم، روایت مشکل سندی ندارد و الا از نظر سند، ضعف دارد که در این صورت با متن روایات صحیح، جبران می شود. بنابر این استناد به این متن هم بلا مانع است.

بررسی دلالت حدیث

با توجه به اینکه امام معصوم علیه السلام به عنوان جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و بزرگ ترین نعمت برای بشر است، پنهان بودن او از دیدگان و عدم حضور او در بین مردم، در حقیقت سلب بزرگ ترین نعمت از مردم است. چنانکه علامه مجلسی (رحمه الله) هم می فرمایند: «غیبت امام، در حقیقت غضب خداوند بر خلق خود است». البته نه تمام مردم، بلکه گروهی که با امام دشمنی کرده اند؛ لذا ایشان می فرمایند: «این غضب الهی برای اکثر انسان ها است». (۱) و با نگاهی به تاریخ غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف مشخص می شود که گروه قلیلی از شیعیان در سامرا وجود داشتند، اما دستگاه و حاکم و تمام نظامیان و اکثر مردم از دشمنان اهل بیت علیهم السلام بودند که ظلم به اهل بیت علیهم السلام در طبیعت آنها بود به این اعمال شنیع، افتخار می کردند. بنابراین واضح است که غضب خداوند به مردمی است که همراه و یاور حاکم ظالم و دشمن اهل بیت علیهم السلام هستند. لذا هم عبارت روایت اول: « و لکن الله سیعمی خلقه عنها بظلمهم و جورهم و اسرافهم علی انفسهم» و هم عبارت روایت دوم: «اذا غضب الله تبارک و تعالی علی خلقه نحانا عن جوارهم» تصریح بر این مطلب دارد. اما متن روایت سوم: «فان اشد مایکون غضب الله علی اعدائهم اذا افتقدوا حجته» اشاره به این

۱- مرآه العقول، ج۴، ص ۶۱.

مطلب دارد که در زمان غیبت حجت الهی، شدیدترین غضب خداوند بر دشمنانش واقع می شود و این قطعاً به خاطر اعمال و رفتار آن ها است که باعث غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف شده اند و الا دلیلی ندارد که خداوند در عصر غیبت بر دشمنانش غضب بسیار داشته باشد.

روایت چهارم نیز شبیه روایت دوم است و استاد بزرگوار ما، حاج آقای طبسی در کتاب تاظهور این روایت را ذیل این بحث آورده اند که خدا نمی خواهد امام در میان قوم ستمگر باشد. (۱) بنابر این دلالت این روایت هم تام و کامل است.

نتیجه

مشخص شد که یکی از دلایل پنهان شدن امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف طبق این روایات، رفتار و کردار ستمگران و حاکمان جور است و علت خشم خداوند بر آنان، قدر ندانستن وجود امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف از سوی ایشان می باشد.

نقد و نظر

در این قسمت به اهمیت این علت نزد عالمان دین و میزان تأثیر این علت در پیدایش غیبت پرداخته می شود.

اگر نیم نگاهی به تاریخ زندگی فرستادگان الهی و اوصیای بزرگوار آنان داشته باشیم، خواهیم دید که وقتی آنان توسط ستمگران به انزوا کشیده می شدند و جز ملامت و رنجش از اعمال ناشایست جاهلان چیز دیگری نصیب آنان نمی شد؛ متمایل به هجرت می شدند، و گاهی نیز مأمور به سکوت و ترک رسالت تا زمان

۱- تاظهور، ج۱، ص۱۴.

مقرر می گشتند.

مثلاً حضرت نوح می فرمایند: «فافتح بینی و بینهم فتحاً ونجنی و من معی من المؤمنین؛(۱) بار الها! بین من و قوم حکم فرما و به ما گشایشی عطا کن و من و مؤمنانی که با من همراه هستند را از شر قوم نجات بده».

هم چنین حضرت موسی می فرمایند: «رب نجنی من القوم الظالمین»(۲) بنابراین دور نمودن فرستادگان از قوم ستمگر، سنت خداوند است.

نکته بعدی میزان تأثیر این عامل در تحقق غیبت است که کسی متعرض این قسمت نشده است. فقط بعضی از معاصرین به این عامل پرداخته اند و صرفاً به برخی از این روایات اشاره کرده اند، همانند استاد نجم الدین طبسی (زید عزه) (۳) و شیخ جواد خراسانی که در این قسمت از مطالب ایشان هم استفاده شده است.(۴) با این حال، در اینکه این روایات، صحیح السند هستند و تصریح به تأثیر این عامل در غیبت دارند، سخنی نیست؛ لذا می توان گفت که این علت از علل اصلی غیبت نیست، بلکه به عنوان یک علت فرعی محسوب می شود.

نکته سوم، در بیان نظر عالمان دین این است که ـ همانطور که عرض شد ـ از قدما مرحوم کلینی در کافی، مرحوم صدوق در کمال الدین، شیخ طوسی (رحمه الله) در الغیبه و مرحوم نعمانی در الغیبه ، صرفاً اشاره ای به روایات کرده و هیچ توضیحی در رابطه با آن نداد ه اند. و برخی علمای معاصر(۵) هم این عامل را به عنوان یکی از

۱- شعراء (۲۶)، آیه ۱۱۸.

۲- قصص (۲۸)، آیه ۲۱.

۳- تا ظهور، ج۱، ص۱۴.

۴- مهدی منتظر، ص۷۷.

۵- تا ظهور، ج۱، ص۱۴؛ مهدی منتظر، ص۷۷.

علل غیبت بحث کردند، منتهی در مقام بیان میزان تأثیر هر عامل نبوده اند تا از نظر آنان اگاه شویم؛ بلکه به آوردن روایات اکتفا نموده اند.

نتیجه

در اینکه این عامل در غیبت مؤثر است، شکی نیست؛ ولی در میزان تأثیر آن و اینکه آیا دلیل محدثه است یا مبقیه یا هر دو، جای بحث باقی می ماند.

سوم: خالی شدن صلب کافران از مؤمنان

در این قسمت سه روایت وجود دارد که اول سند روایات مورد بحث واقع می شود، سپس دلالت روایات مورد ارزیابی قرار می گیرد.

روایات

۱- حدثنا جعفر بن محمد بن مسرور، قال حدثنا الحسین بن محمد بن عامر عن عبد الله بن عامر عن محمد بن ابی عمیر عمن ذکره عن ابی عبدالله علیه السلام قال: قلت له مابال امیر المؤمنین علیه السلام لم یقاتل مخالفیه فی الاول، قال: لایه فی کتاب الله تعالی «لو تزیلوا لعذبنا الذین کفروا منهم عذاباً الیما»(۱) قال: قلت و ما معنی بتزایلهم؟ قال علیه السلام: و دائعٌ مومنون فی اصلاب قوم کافرین و کذلک القائم عجل الله تعالی فرجه الشریف لهم یظهر ابداً حتی تخرج ودائع الله عزوجل فادا خرجت ظهر علی من ظهر من اعداء الله عزوجل فقتلهم.(۲)

روای گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: چرا امیرالمؤمنین علیه السلام در ابتدا با مخالفین خود جنگ نکرد؟ فرمود: «به دلیل آیه ای که در قرآن کریم آمده و آن،

۱- فتح (۴۸)، آیه ۲۵.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص۶۴۱؛ بحار الانوار، ج۵۲، ص۹۷.

این است: «اگر جدا می شدند کافران را به سختی عذاب می کردیم». گوید: گفتم: مقصود از جدا شدن ایشان چیست؟ فرمود: «جدا شدن وَدایع مؤمنی که در اصلاب قوم کافر وجود دارد. قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز چنین است، او ظهور نمی کند تا آن که ودایع خدای تعالی خارج شوند و چون خارج شدند، قائم علیه السلام بر دشمنان آشکار خدای تعالی چیره می شود و آن ها را نابود می سازد».(۱)

جعفر بن محمد بن مسرور

آیت الله خویی (رحمه الله) می فرماید: «ایشان از مشایخ مرحوم صدوق بوده و بعد از اسم او «(رحمه الله) علیه» و گاهی «رضوان الله علیه» می آورده است».(۲) ولی ایشان این مطلب را دال بر توثیق راوی نمی داند.

مرحوم علامه تستری نیز می فرماید: «شیخ صدوق از ایشان بسیار روایت نقل کرده است و از او با عنوان «رضوان الله علیه»یاد کرده است.(۳)

مرحوم مامقانی «ترضـی» و «ترحم» را دال بر وثاقت می داند. بنابراین، ایشان تنها بر مبنای قبول وثاقت مشایخ اجازه(۴)، توثیق می شوند. اگر این مبنا مورد پذیرش قرار نگیرد، نقل مرحوم صدوق از او می تواند به عنوان حسن حال راوی مورد پذیرش قرار گیرد. در غیر این صورت، راوی توثیق ندارد. و سند از ناحیه او دچار ضعف است.

الحسن بن محمد بن عامر

ص:۱۸۱

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ترجمه منصور پهلوان، ج ۲، ص ۵۴۱.
۲- معجم رجال الحدیث، ج۴، ص ۱۲۰، ش ۲۲۸۱.
۳- قاموس الرجال، ج ۲، ص ۶۸۴، ش ۱۵۳۶.
۴- تنقیح المقال، ج۳، ص ۹۶.

آیت الله خویی (رحمه الله) می فرمایند: «ایشان همان «حسین بن محمد بن عمران بن ابی بکر الاشعری القمی» هستند که مورد توثیق رجالیون هستند».(۱)

عبدالله بن عامر

آیت الله خویی (رحمه الله) می فرمایند: «ایشان عبدالله بن عامر بن عمران است و نجاشی او را از وجوه اصحاب امامیه و ثقه معرفی می کنند». بنابر این ایشان ثقه هستند.(۲)

محمد بن ابی عمیر

ابن ابی عمیر هم یکی از مشایخ ثلاث هستند که نه تنها خود، ثقه است، بلکه از هر کس که بلاواسطه نقل حدیث کند، او نیز قطعاً ثقه می باشد.

نتیجه

به نظر می رسد سند حدیث، موثق است و استناد به آن اشکالی ندارد.

۲- حدثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلوی قال، حدثنا جعفر بن محمد بن مسعود عن ابیه عن علی بن محمد عن احمد بن محمد عن الحسن بن محبوب عن ابراهیم الکوفی (کرخی) قال قلت لأبی عبدالله علیه السلام – او قال له رجل- اصلحک الله الم یکن علی علیه السلام قویاً فی دین الله عزوجل؟ قال علیه السلام بلی؟ قال فکیف ظهر علیه القوم و کیف لم یدفعهم و مایمنعه من ذلک؟ قال آیه فی کتاب الله عزوجل منعته؟ قال قلت و أیّه آیه هی؟ قال قوله عزوجل «لوتزیلوا...»(۳) انه کان لله عزوجل ودائع مومنون فی اصلاب قوم کافرین و منافقین فلم یکن علی علیه السلام لیقتل الاباء حتی یخرج الودائع فلما خرجت الودائع ظهر علی من ظهر فقاتله و کذلک قائمنا اهل البیت عجل الله تعالی فرجه الشریف لن یظهر ابداً

۱- معجم رجال الحدیث، ج۶، ص۷۶، ش۳۶۱۵.

۲- معجم رجال الحدیث، ج۱، ص۲۲۸، ش۶۹۳۸و ۶۹۴۱.

۳- فتح (۴۸)، آیه ۲۵.

حتی تظهر و دائع الله عزوجل فاذاظهرت ظهر علی من یظهر فقتله.(۱)

ابراهیم کوفی (کرخی) گوید: مردی به امام صادق علیه السلام گفت: آیا علی علیه السلام در دین خدای تعالی نیرومند نبود؟

فرمود: «آری، نیرومند بود». گفت: پس چرا آن قوم بر او غلبه کردند و چرا آن ها را دفع نفرمود و مانع کارهای ایشان نشد؟ فرمود: «آیه ای در کتاب خدای تعالی او را بازداشت، این سخن خدای تعالی که می فرماید: «اگر جدا می شدند، کافران را به سختی عذاب می کردیم». زیرا برای خدای تعالی، ودایع مؤمنی در اصلاب قوم کافر و منافق وجود دارد و علی علیه السلام پدران را نمی کشت تا آن که آن ودایع خارج شوند و چون آن ودایع خارج شدند بر آن ها غلبه فرمود و با ایشان کار زار کرد. و قائم ما اهل البیت نیز چنین است، ظهور نمی کند تا آن که ودایع خدای تعالی ظاهر شود و چون آن ها ظاهر شدند بر آنان که بایست، غلبه می کند و آنان را نابود می سازد».(۲)

بررسی سند حدیث

المظفر بن جعفر بن المظفر العلوی، جعفربن محمد بن مسعود و محمد بن مسعود که بحث گذاشته شدند و مشخص شد که وثاقت مظفر بن جعفر به دلیل شیخ اجازه بودن برای مرحوم صدوق (رحمه الله) است(۳) و جعفر بن محمد بن مسعود را نیز عیاشی فاضل دانسته و اگر چه کسی او را ذم نکرده، ولی کسی هم او را توثیق

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص۶۴۱؛ تفسیر قمی، ج۲، ص۲۹۲.
۲- کمال الدین و تمام النعمه، ترجمه منصور پهلوان، ج ۲، ص ۵۴۲.
۳- معجم رجال الحدیث، ج۱۸، ص۱۷۸، ش۱۲۴۰۴.

نکرده است.(۱)

علی بن محمد

با توجه به اینکه علی بن محمد بین افراد متعددی مشترک است، با استقراء فراوان این نتیجه به دست می آید که ایشان، علی بن محمد فیروزان قمی است که کثیر الروایه می باشند و گفته شده که در علم رجال تبحر داشته است.(۲) از آنجا که قبلاً گفته شد کثیر الروایه بودن در صورت عدم ذم، دال بر وثاقت راوی است، (۳) بنابر این راوی مشکلی ندارد.

احمد بن محمد

به نظر می آید ایشان «احمد بن محمد بن عیسی» باشند که از حسن بن محبوب روایات بسیاری دارند. اما آیت الله خویی می فرمایند: «علی بن محمد فیروزان از «احمد بن محمد بن خالد البرقی» روایت نقل می کرد». در هر صورت هر دو بزرگوار ثقه هستند و این شخصیت ضرری به روایت نمی زند.

حسن بن محبوب

ایشان عالمی جلیل القدر و ثقه بوده است؛ تا جایی که جناب کشی می فرماید: « من الفقها، الذین اجمع اصحابنا علی تصحیح ما یصحح عنه» (۴)

ابراهیم الکوفی (الکرخی)

چون اجلایی همچون صفوان، ابن ابی عمیر و حسن بن محبوب از ایشان نقل

۱- معجم رجال الحدیث، ج۴، ص۱۲۱، ش۲۲۸۲.

۲- معجم رجال الحدیث، ج۱۲، ص۱۵۸، ش۸۴۵۱.

۳- تنقیح المقال، ج۱۴، ص۲۱۳.

۴- معجم رجال الحدیث، ج۵، ص۸۹، ش ۳۰۷۰.

حدیث کرده اند بنابر نظر بعضی رجالیون، همین دلالت بر وثاقت راوی می کند؛ خصوصاً اینکه الله خویی می فرمایند: «اکثر روایات ایشان از ثقات واصحاب امامیه است»(۱). لذا با توجه به اینکه نه تنها ذم ندارد، بلکه مدح هم دارد، نقل اجلا دال بر وثاقت او می باشد.

نتیجه

این حدیث از نظر سند ایراد ندارد و استناد به آن _ اگر از جعفر بن محمد بن مسعود بگذریم _ بلامانع است. در تفسیر قمی هم این حدیث با سند متفاوت آمده که البته سند آن، ضعیف است ولی از باب قوت متن می توانیم به این حدیث تمسک کنیم.

۳- قال: حدثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلوی السمر قندی (رحمه الله)، قال: حدثنا جعفر بن محمد بن مسعود عن ابیه قال: حدثنا جبرئیل بن احمد قال: حدثنا محمد بن عیسی بن عبید: حسن بن یونس بن عبدالرحمن عن منصور بن حازم عن ابی عبد الله علیه السلام: قال فی قول الله عزوجل: «لوتزیلوا لعذبنا الذین کفروامنهم عذاباً ألیما»: « لو أخرج الله عزوجل ما فی اصلاب المومنین من الکافرین، و ما فی اصلاب الکافرین من المومنین، لعذب الذین کفروا».(۲)

منصور بن حازم از امام صادق علیه السلام درباره تفسیر این آیه: «لو تزیلوا لعذبنا الذین کفروا منم عذابا الیماً»(۳) سؤال کرد. ایشان فرمود: «اگر خداوند کافران را از اصلاب مؤمنان و مؤمنان را از اصلاب کافران خارج می کرد، هر آینه کافران را

۱- معجم رجال الحدیث، ج۱، ص۲۲۴، ش۱۵۸و ص۳۶۱، ش۳۶۳.

۲- البرهان، ج۷، ص۲۴۲ به نقل از کمال الدین و تمام النعمه، ص۵۸.

۳- فتح (۴۸)، آیه ۲۵.

عذاب می نمود».[1]

بررسی سند حدیث

جبرئیل بن احمد

آیت الله خویی (رحمه الله) می فرمایـد: «شیـخ طوسـی تصـریح به کثرت روایت ایشـان از بزرگان دارد و کشـی هم از او خیلی روایت نقـل کرده و اعتماد بر او دارد، ولی اعتماد قـدما دلالت بر وثاقت یا حسن حال راوی نـدارد، چون شایـد بر مبنای اصاله العداله باشد».[2] مرحوم علامه تستری نیز می فرمایـد: «به طور قطع ایشان از مشایـخ عیاشـی می باشـند.»[3] لـذا اعتماد قدما و شیخ اجازه بودن در وثاقت ایشان کفایت می کند.

محمد بن عیسی بن عبید

آیت الله خـویی (رحمه الله) می فرمایـد: «ایشـان را جنـاب نجاشـی توثیـق نموده انـد». ایشـان، هم چنین، نسـبت ضـعف برخی رجالیون به او را صـحیح ندانسته اند. البته چون ایشان را با محمد بن عیسی بن عبید بن یقطین متحد می دانند، این موارد را در ذیل ابن یقطین آورده اند.[4]

یونس بن عبدالرحمن

آیت الله خویی (رحمه الله) برای پاسخ به بعضـی تضعیف ها و روایات ذامه، بیست و پنج صفحه راجع به ایشان بحث می کنند؛ در حالی که وثاقت راوی برای ایشان قطعی

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ترجمه منصور پهلوان، ج ۲، ص ۵۴۳.

۲- معجم رجال الحدیث، ج۴، ص۳۲، ش۲۰۴۶.

۳- قاموس الرجال، ج۲، ص۵۶۴، ش ۱۳۶۱.

۴- معجم رجال الحدیث، ج۱۷، ص ۱۱۰، ش۱۱۵۰۸ و ص۱۱۳، ش۱۱۵۰۹.

بوده است؛ به خاطر تصریح شیخ طوسی (رحمه الله) و کلام نجاشی (رحمه الله) که می گوید: «کان وجهاً فی اصحابنا متقدماً، عظیم المنزله». لذا جناب یونس بن عبدالرحمن بدون شک از ثقات هستند.(۱)

منصور بن حازم

آیت الله خویی (رحمه الله) می فرمایند: «جناب نجاشی می گوید: «منصور بن حازم ابو ایوب البجلی، کوفی، ثقه، عین، صدوق، من جمله اصحابنا و فقهائهم». بنابر این وثاقت راوی در حد اعلی ثابت است.(۲)

نتیجه

سند حدیث، صحیح و قابل استناد است. علاوه بر آن، متن این حدیث را احادیث صحیح السند دیگر تأیید می کنند.

بررسی دلالت حدیث

از آنجا که خداوند، نطفه برخی مؤمنان را در اصلاب کفار قرار داده است، این مؤمنان باید از اصلاب کفار خارج شوند.

در تفسیر نمونه درباره آیه ۲۵ سوره فتح(۳) آمده است: «از روایات متعددی

۱- معجم رجال الحدیث، ج ۲۰، ص۱۹۸، ش ۱۳۸۳۴.

۲- معجم رجال الحدیث، ج۱۸، ص۳۴۵، ش ۱۲۶۷۲.

۳- «هم الذین کفروا و صدّوکم عن المسجد الحرام و الهدی معکوفاً ان یبلغ محله و لو لارجال مؤمنون و نساءٌ مومنات لم تعلموهم ان تطؤهم فتصیبکم منهم معره بغیر علم لیدخل الله فی رحمته من یشاء لوتزیلوا لعذبنا الذین کفروا منهم عذاباً الیما؛ آنها کسانی هستند که کافر شدند و شما را از مسجد الحرام باز داشتند، و مانع از رسیدن قربانی های شما به محل قربانگاه شدند، و اگر مردان و زنان مؤمن ناشناسی در میان مکه نبودند که جنگ شما سبب کشته شدن آنها شود و در نتیجه امر مکروهی گریبانگیر شما شود، (خداوند هرگز مانع این جنگ نمی شد). هدف این بود که خدا هر کسی را می خواهد در رحمت خود وارد سازد و اگر مومنان و کفار از هم جدا می شدند کافران را عذاب دردناکی می کردیم».

که از طرق شیعه و عامه ذیل آیه نقل شده است استفاده می شود که منظور از آن افراد با ایمانی بودند که در صلب کفار قرار داشتند. خداوند به خاطر آنها، این گروه از کفار را مجازات نکرد، یعنی خدا می داند که گروهی از فرزندان آنها در آینده با اراده و اختیار خود ایمان می آورند»(۱).

نمونه بارز مصادیق این آیه کریمه را در تاریخ به آسانی می توان یافت. آیت الله صافی (زیدعزه) در این باره می فرمایند: «چه کسی پیش بینی می کرد که از صلب حجاج بن یوسف ثقفی، آن خونخوار ستمکار که نمونه او در بغض و کینه به اهل بیت علیهم السلام و کشتار وحشیانه شیعیان نادر است، فرزندی به نام حسین بن احمد بن الحجاج، معروف به ابن حجاج شاعر و سخنور معروف شیعه و دوستار اهل بیت علیهم السلام پرورش یابد؟ آیا کسی چنین می پنداشت که از صلب سندی بن شاهک که قاتل موسی بن جعفر علیه السلام است، فرزندی (کشاجم) پدید آید که عمرش را به و مدیحه سرایی برای فضائل امیر المومنین علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام صرف کند؟»(۲) بنابر این خروج مؤمنین از صلب کفار امری مهم و ضروری به نظر می رسد و هر سه روایت بر اهمیت خروج مؤمنین از صلب کفار اشاره دارد. برداشت مفسرین گرامی و توجه به این معنا در ذیل آیه شریفه، مؤید استدلال ما به روایات می باشد.

نقد و نظر

در این قسمت به میزان تأثیر این عامل در به وجود آمدن غیبت و نظر عالمان

۱- تفسیر نمونه، ج۲۳، ص۹۳.

۲- امامت و مهدویت، ج۳، ص۱۴۶.

دین به آن می پردازیم.

در رابطه با مورد اول، متاسفانه کسی از قدماء به این علت نپرداخته و بیانی در میزان تأثیر آن در ایجاد غیبت نداشته است؛ اما وجود آیه شریفه سوره فتح و روایات صحیح السند، دخیل بودن قطعی آن را در غیبت ثابت می کند.

خصوصاً عبارت «لن یظهر ابداً» بر این مطلب دلالت می کند که حضرت اصلاً ظهور نمی کند تا زمانی که این ودایع الهی در صلب کفار هستند. با این حال، اگر علت اصلی غیبت بود، قطعاً در کتب متعدد به آن پرداخته می شد. بنابراین این علت را می توان از علل فرعی و مؤثر در ایجاد غیبت دانست.

در رابطه با نظر عالمان می توان گفت که در برخی از تفسیرها خصوصاً تفاسیر روایی چون البرهان و تفسیر قمی به این روایات پرداخته شده است. منتهی جناب بحرانی روایات خود را از کمال الدین و تفسیر قمی بیان می کند و به نظر می آید مؤلفین این کتب این عامل را علت غیبت می دانند، چون در بین قدما صرف آوردن روایت، مؤید نظر آن شخصیت می باشد. خصوصاً جناب بحرانی که سه روایت در این خصوص آورده اند و این، اهمیت بیشتر این علت نزد ایشان را می رساند.

نتیجه

روایات مذکور، تأثیر این عامل را ثابت می دانند و تأکید به آن دارند؛ با توجه به عبارت « لن یظهر ابداً» که بر عدم ظهور تا خروج این ودایع تأکید دارد و توجه مفسرین و شخصیتی چون مرحوم صدوق ــ که تمام روایات را ایشان نقل کرده است ــ نظر ما را تقویت می کند.

نکته پایانی گفتار

اشاره

مرحوم خواجه نصیر الدین طوسی در تجرید جمله ای دارد که بسیار معروف و مشهور شده است و ما نسبت به آن نقدی داریم که خالی از لطف نیست و آن عبارت چنین است:

«وجوده لطف و تصرفه لطف آخر، و عدمه منا»(۱)

اشکال اول به عبارت «عدمه منا» است که چنانکه در فصل اول بحث شد _ با روایات متواتر اثبات می شود که حضرت در بین مردم وجود دارند، ولی شناخته نمی شوند و این با «عدم» نمی سازد. اما برخی کتب، این عبارت را به صورت «و غیبته منا» آورده اند که(۲) این عبارت، صحیح به نظر می رسد؛ چرا که حضرت وجود دارند ولی در غیبت به سر می برند. احتمالاً آن بزرگوار «غیبته منا» گفته باشند، ولی تصرف و خطا در نوشتار باعث تغییر آن شده باشد.

اشکال دوم هم به عبارت «عدمه (غیبته) منا» است که ما چنین نسبتی را به شیعیان قبول نداریم. چنانکه امام خمینی (ره) نیز بر این نظر است. در تقریرات اصول آیت الله سبحانی از قول امام خمینی (رحمه الله) در نقد کلام خواجه نصیر طوسی چنین آمده است: « اگر چه وجود امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف لطف است، ولی غیبت ایشان به خاطر مصالحی است که خداوند به آن آگاه است و به خاطر تقصیر ما نیست؛چرا که شیعه در اقصی نقاط عالم، با مناجات با پروردگار عالم و تقاضا از خداوند، استدعای تعجیل در ظهور ایشان را دارند. پس آنها در به وجود آمدن

۱- عوائد الامام، ص۷۰۸.

۲- تهذیب الاصول، ج۳، ص۱۴۶.

غیبت تقصیری ندارند تا اینکه غیبت از ناحیه آنها باشد.»(۱) ایشان روایات فراوان در لزوم حفظ شأن و احترام علمای شیعه را دلیل کلام خود می دانند.

دلایل دیگری هم وجود دارد؛ از جمله روایات فراوان درباره خوف از قتل و کلمات بزرگان دین در ذیل آن روایت که به اتفاق اشاره داشتند که این خوف برای امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف از جانب حاکمان ظالم و دشمنان سرسخت حضرت بوده است که همیشه در طول تاریخ بوده اند. لذا همانطور که گذشت شیخ صدوق در ذیل یکی از روایات فرمودند که هشام بن حکم بعد از معرفی اسم حاکم به عنوان امام از سوی حاکم عباسی مورد تعقیب قرار گرفت و هم شیخ طوسی (رحمه الله) فرمودند: «غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف همانند پنهان شدن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در شعب ابی طالب و غار حرا است که هر دو به خاطر ترس از دشمنان بوده است». هم چنین شیخ مفید (رحمه الله)، آن فقیه بزرگ، در فصول العشره پاسخ شبهه غیبت را چنین می فرمایند:

«و خوفه علی نفسه من القوم الظالمین؛ (۲) علت غیبت به خاطر فعل ظالمین است نه فعل خداوند»». همانطور که بیان شد، تمام تقصیر به ظالمین و دشمنان اهل بیت علیهم السلام برمی گردد و ربطی به شیعیان ندارد که بعد از غیبت در سرگردانی و حیرت و اندوه به سر می برند. مصائبی که شیعه در طول تاریخ غیبت کشیده است، آن هم به خاطر اعتقاد به غیبت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف، گویای این مطلب می باشد.

در زمان غیبت صغری و خصوصاً زمان شیخ مفید تا شیخ طوسی (رحمه الله)، بنابه نقل این بزرگان، روزی نبوده است که مصیبتی از جانب دشمنان اهل البیت علیهم السلام برای شیعیان طراحی نشده باشد. تا جایی که وقتی شیخ مفید رحلت می کند، بعضی از

۱- تهذیب الاصول، ج۳، ص۱۴۶.

۲- فصول العشره، ص۱۰۷.

آنها ابراز شادی می کنند و بساط فقاهت شیخ طوسی را از بغداد جمع می کنند و خانه و کتابخانه ایشان را آتش می زنند.

سؤال این جا است آیا این به خاک و خون کشیده شدگان در غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف مقصر هستند که تا پای جان هم در ولایت امام خود باقی ماندند؟

تأیید سخن خود را کلام نورانی امام صادق علیه السلام قرار می دهم که چنین می فرمایند: «... فان اشد مایکون غضب الله علی اعدائه اذا افتقدوا حجته، فلم یظهر لهم. وقد علم ان اولیاءه لا یرتابون، ولو علم انهم یرتابون ماغیب (عنهم) حجته طرفه عین، و لایکون ذلک الا علی راس اشرار الناس».(۱)

آیا نوید از این بالاتر که غضب خداوند در غیبت برای دشمنان خداست که باعث غیبت حضرت شدند و خداوند می داند که مؤمنین پابرجا هستند و اگر تنها آنان بودند، خداوند، حتی یک لحظه هم ولیّ خود را غایب نمی کرد. بلکه این غضب یا غیبت فقط به خاطر تأدیب انسان های شرور و دشمنان خداوند است. این حدیث نورانی در اکثر کتب معتبر آمده است، آن هم با دو سند صحیح که هیچ ایرادی بر آن وارد نیست.

اما اگر علت غیبت ما هستیم، پس چرا روایات فراوانی از اهل بیت علیهم السلام بیانگر پاداش عظیمی برای شیعیان عصر غیبت است؟ آیا به صرف اعتقاد و باور به امام غایب و اطاعت از او باید بالاترین پاداش ها را شیعیان بدهند؟ اگر ما مقصر هستیم، پس این همه پاداش چه معنایی می تواند داشته باشد؟

برای اثبات این ادعا، بیان بعضی از روایات را لازم می دانم:

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۳۳.

۱- پیـامبر اکرم(ص): «... اولئـک رفقانی و اکرم امتی علی؛ (۱) ایشان (شـیعیان و معتقـدین به امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف) رفقای من و گرامی ترین امت نزد من هستند»

۲- امام سجاد علیه السلام: «ان اهل زمان غیبته والقائلین بامامته و المنتظرین لظهوره افضل من اهل کل زمان لان الله تعالی ذکره اعطـاهم من العقول و الافهام و المعرفه ما صارت به الغیبه عنهم بمنزله المشاهـده...؛(۲) مردم زمـان غیبت آن امام، که به امامت او اعتقاد دارنـد و منتظر ظهور او هسـتند، از مردم هر زمانی برترنـد؛ زیرا خداونـد، عقل و فهم و معرفتی به آن ها داده است که غیبت نزد آنان به منزله مشاهده است».

۳- امام صادق علیه السـلام: «من مات منکم علی هـذا الامر منتظراً کان کمن هو فی الفسـطاط الذی للقائم عجل الله تعالی فرجه الشریف .؛(۳) هرکس از شـما از دنیـا برود، در حالی که منتظر این امر (امام عصـر عجل الله تعالی فرجه الشـریف) است، مانند کسی است که در خیمه گاه آن حضرت باشد».

بنابراین غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف از جانب شیعیان دل سوخته نیست؛ بلکه از ناحیه دیگران است.

نتیجه

اگر چه غیبت حضـرت از جـانب شـیعیان نیست، ولی نبایـد دست روی دست بگـذاریم و شـادی کنیم، بلکه همـانطور که امام خمینی (رحمه الله) این نظر را داشـتند و انقلاـب کردنـد و صـدای عـدالت خواه امام عصـر عجل الله تعالی فرجه الشـریف را به جهانیان رساندند، ما هم باید با تلاش فراوان، آن راه را ادامه دهیم تا تمام مردم عالم پذیرای ولی الله الاعظم شوند.

۱- کافی، ج ۱، ص ۱۸۶، ج ۳.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ج ا، ص ۳۱۹، ح ۲.

۳- کافی، ج ۵، ص ۲۲، ح ۲.

البته گاهی کوتاهی از ناحیه شیعه بوده است و کسی منکر آن نیست؛ ولی این کوتاهی های جزئی باعث اصل غیبت نبوده است. و پیشنهاد ما این است که جمله مرحوم خواجه نصیر الدین طوسی این چنین تغییر کند:

«وجوده لطف و تصرفه لطف آخر و غیبته منهم.»

ص:۱۹۴

گفتار سوم: علل مرتبط با مردم

اول: امتحان الهی

اشاره

در رابطه بـا این عامـل، روایات در حـد تواتر است و در تمام منابع اولیه مهـدویت روایات متعـددی وجود دارد. طبق گذشـته، سند دو الی سه روایت را از کتاب شـریف کافی بررسـی می کنیم و اگر روایات باقیمانده دارای متن یا سند متفاوت باشند می آوریم و در غیر این صورت، صرفاً آدرس می دهیم تا از اطاله کلام جلوگیری شود.

با توجه به وجود پیچیـدگی دلالت بعضـی روایات، ناگزیر، دلالت اکثر روایات ذیل آن ها آورده می شود، تا در دقت و اتقان این پژوهش، کاستی به وجود نیاید. در آخر فصل هم نتیجه گیری کامل انجام خواهد شد.

روایات

۱- علی بن ابراهیم عن ابیه عن محمـد بن خالـد عمن حـدثه عن المفضـل بن عمر و محمـد بن یحیی عن عبـدالله بن محمـد بن عیسی عن ابیه عن بعض اصـحابه عن المفضل بن عمرعن ابی عبدالله علیه السـلام قال: أقرب ما یکون العباد من الله جل ذکره و أرضـی ما یکون عنهم إذا افتقـدوا حجه الله جل و عز و لم یظهر لهم و لم یعلموا مکانه و هم فی ذلک یعلمون انه لم تبطل حجه الله جـل ذکره و لاـ میثاقه فعنـدها فتوقعوا الفرج صـباحا و مساء فان أشـد ما یکون غضب الله علی اعـدائه إذا افتقـدوا حجته و لم یظهر لهم و قد علم ان أولیاه لا یرتابون و لو علم انهم یرتابون ما غیب

حجته عنهم طرفه عین و لا یکون ذلک إلا علی راس شرار الناس.(۱)

امام صادق فرمود:

«امام صادق علیه السلام فرمود: نزدیک ترین و پسندیده ترین حالت بندگان به خدای تعالی آنگاه است که حجت خدا مفقود گردد و بر بندگان آشکار نباشد و مکانش را ندانند و در آن حال بدانند که حجت ها و بینات الهی باطل نمی شود. در چنین زمانی صبح و شام متوقع فرج باشید. و سخت ترین خشم خدای تعالی بر دشمنانش آنگاه است که حجت خدا مفقود گردد و به بندگان آشکار نباشد، و خدای تعالی می داند که اولیایش شک نمی کنند و اگر می دانست که آنان شک می کنند حجتش را چشم بر هم زدنی از آنها غایب نمی کرد و آن –خشم و غضب الهی – بر سر بدترین مردم واقع می شود».(۲)

بررسی سند حدیث

سند این روایت در گفتار سوم به صورت کامل بررسی و مشخص شد و تمام راویان حدیث ثقه بودند که در گفتار سوم ذیل قسمت «سلب نعمت امام از بین قوم ستمگر» آمد.

بررسی دلالت حدیث

چنانکه از معنای روایت بر می آید و علامه مجلسی در مرآه العقول فرموده اند، معرفت به عدم بطلان حجت حق، این است که شخص، علی رغم

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۹۴؛ الغیبه، نعمانی، ص۱۶۲؛ کمال الدین و تمام النعمه، ص۳۳۷، شیخ صدوق.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ترجمه منصور پهلوان، ج۲، ص ۱۰.

وسوسه های شیطان، بر اعتقاد به وجود حضرت در زمان غیبت استوار بوده و اجازه کوچک ترین اشکالی در اعتقاد به وجود امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف را به خود راه ندهد. «و لامیثاقه» را هم همان امتحانات دوران غیبت می دانند که بایستی با وجود سختی حفظ ایمان، وجود شبهات متعدد و عدم دیدن امام زمان برمیثاق الهی پایبند باشند.«فعندها» در این صورت (استواری در اعتقاد به امام زمان) شبانه روز منتظر فرج باشید. علامه مجلسی چند وجه برای عبارت «مایکون غضب الله علی اعدائه...» آورده اند:

۱- وقتی مورد غضب الهی باشند، لاجرم در معرض انتقام امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در زمان ظهور قرار خواهند گرفت.

۲- حصر غضب بر دشمنان و نه دوستان است؛ بلکه غیبت از جهت حفظ امام، برای دوستان، رحمت است و علاوه بر آن، أجر و پاداش بسیاری خواهند داشت.

۳- شدت غضب برای دشمنان به خاطر این است که آنها عاملِ به وجود آمدن غیبت شده اند و یا به این دلیل است که در غیبت، غضب الهی مخصوص اشرار است، چون غضب بر اعداء مورد تأکید واقع شده است.(۱)

نتیجه

از ترجمه و شرح اصطلاحات چنین به دست آمد که اوصاف وارده در روایت برای اولیای خدا، به مناسبت قبولی آنها در امتحان غیبت با وجود سختی های فراوان آن، وغضب برای ظالمان به دلیل فراهم آوردن مقدمات عدم

۱- مرآه العقول، ج۴، ص۱۸.

حضور ولی خدا در بین مردم و ایجاد وقفه در انجام رسالتی که بر عهده دارد، می باشد.

۲. محمد بن یحیی والحسن بن محمد عن جعفربن محمد عن الحسن بن محمد الصیرفی عن جعفربن محمد الصیقل عن ابیه عن منصور قال: قال لی ابو عبدالله علیه السلام یا منصور ان هذا الامر لایاتیکم الا بعد ایاس و لا و الله حتی تمیزوا و لا و الله حتی تمحصوا و لا والله حتی یشقی من یشقی و یسعد من یسعد.(۱)

از منصور نقل شده است که امام صادق علیه السلام به او فرمود: «ای منصور! به راستی که این امر برای شما نیاید مگر پس از ناامیدی و نه به خدا تا ممتاز شوید و نه به خدا تا بازرسی کامل گردید و نه به خدا تا هر که باید بدبخت شود و هر که شایسته است سعادتمند گردد».(۲)

سند

محمد بن یحیی و جعفر بن محمد

بحث رجالی درباره این دو شخصیت، در گذشته آمد و مشخص شد که هر دو ثقه هستند.

الحسن بن محمد الصیرفی

ایشان در کتب رجالی مدح و ذمی ندارد، بنابر این مجهول است.

جعفر بن محمد الصیقل و محمد الصقیل

این پدر و پسر هم مجهول هستند.

۱- کافی، ج ۱، باب ۸۳، ح ۳، ص ۴۳۱.
۲- اصول کافی، ترجمه محمد باقر کمره ای، ج ۳، ص ۱۹، ح ۳.

منصور

ایشان منصور الصیقل است که آیت الله خویی درباره او می فرماید: «کان من الشیعه الخلص» که دلالت بر وثاقت او دارد.(1)

نتیجه

حدیث از نظر سند بسیار ضعیف است. اما همین حدیث را شیخ صدوق در کمال الدین و تمام النعمه با سندی دیگر آورده اند. در آن حدیث، علی بن ابراهیم از پدرش، او از محمد بن الفضیل، او از پدرش و او از منصور این روایت را نقل می کنند. رجال این حدیث از ثقات هستند، مگر محمد بن الفضیل و پدرش که باید بحث رجالی شود.

محمد بن الفضیل

آیت الله خویی بعد از طرح مباحث مفصل، ایشان را توثیق می کنند، که از جمله دلایل ایشان، توثیق شیخ مفید، وجود او در سند کامل الزیارات و تفسیر قمی، کثرت روایات اوست که به ۳۹۰ روایت می رسد.(2)

فضیل

فضیل، ابو محمد، در سند تفسیر قمی وجود دارد و از این رو، آیت الله خویی (رحمه الله) ایشان را توثیق نموده اند.(3)

بنابراین طبق سند مرحوم صدوق در کمال الدین و تمام النعمه،(4) این حدیث،

۱- معجم رجال الحدیث، ج۱۹، ص۳۸۴، ش۱۲۷۱۸.

۲- معجم رجال الحدیث، ج۱۸، ص۱۴۸، ش۱۱۵۸۸و ص۱۵۱، ش۱۱۵۹۱.

۳- معجم رجال الحدیث، ج۴، ص۳۴۴، ش۹۴۲۵.

۴- کمال الدین و تمام النعمه، ص۳۴۵.

صحیح و روایت از نظر سند قابل استناد می باشد.

بررسی دلالت حدیث

این حدیث شریف در بیان امتحان بودن غیبت، تام است و از تصریح و تکرار لفظ «والله» تأکید بر ضرورت وجود امتحان الهی برای مؤمنین در زمان غیبت استفاده می شود.

بنابراین لفظ «تمیزوا» و «تمحصوا» دلالت کامل بر وجود امتحانات سخت دارد که باعث جدا شدن مؤمنین از اهل شک و افراد سست ایمان می شود و عبارات «یشقی و یسعد» نتیجه این امتحانات را بیان می نماید.

۳- عده من اصحابنا عن احمد بن محمد عن معمربن خلاد قال: سمعت اباالحسن علیه السلام یقول: «الم، احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون»(۱) ثم قال لی: ما الفتنه؟ قلت: جعلت فداک الذی عند نا الفتنه فی الدین فقال: یفتنون کما یفتن الذهب ثم قال: یخلصون کما یخلص الذهب.(۲)

معمر بن خلاد گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام، (بعد از تلاوت آیات ۱ و ۲ سوره عنکبوت: «الم، آیا گمان برند که به مجرد اظهار ایمان واگذار شوند و آزمایش نگردند؟» به من فرمود: «آزمایش چیست؟» گفتم: قربانت شوم، آن که ما می دانیم آزمایش در دین است. فرمود: «آزمایش شوند چنانکه طلا آبدیده می شود و پاک گردند چونانکه طلا پاک گردد».(۳)

۱- عنکبوت (۲۹)، آیه ۱و۲.

۲- کافی، ص ۴۳۱.

۳- اصول کافی، ترجمه محمدباقر کمره ای، ج ۳، ص ۱۹، ح ۴.

سند

مرحوم علامه مجلسی (رحمه الله) در مرآه العقول این حدیث را صحیح می دانند و از آنجا که ایشان بسیار دقیق و موشکافانه عمل کرده است؛ اگر کوچکترین ایرادی به سند حدیث وارد بود، ایشان این عبارت را با یک تعریض می آوردند،(۱) مانند: کالموثق؛ اما این طور نشده است. جناب آقای نجفی هم در موسوعه احادیث اهل بیت علیهم السلام وقتی این روایت را می آورد، می فرماید: «الروایه معتبره الاسناد».(۲) البته تکرار می شود که چون روایات صحیح مرآه العقول مورد قبول غالب بزرگان است، ما هم اعتماد آنان را قبول کردیم و إلا روش ما بحث سندی است.

بررسی دلالت حدیث

همانطور که از آیه دوم سوره عنکبوت استفاده می شود، امت ها همیشه مورد امتحان قرار می گرفتند و امت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هم از این سنت الهی مستثنا نیست و به نظر می آید که یکی از بزرگ ترین امتحانات برای امت ها، در رابطه با فرستادگان خدا بوده است. در زمان اهل بیت علیهم السلام مردم نسبت به امام خود امتحانات سختی را پشت سر گذاشتند، و امتحان این امت هم غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می باشد.

عمومیت امتحان از آیه شریفه و متن روایت به دست می آید که با مثال زیبایی بیان کرده است که همان طور که از بین فلزهای ناخالص بسیار، کیمیاگران طلای ناب را استخراج می کنند، که خداوند هم، چنین است و بندگان خالص را از بین بندگان ناسپاس بسیار _ «أنّ الانسانَ لفی خسر» _ جدا می کند. اما خصوص

۱- مرآه العقول، ج۴، ص۱۸۴.

۲- موسسه احادیث اهل البیت علیهم السلام، شیخ هادی نجفی، ج۱، ص۴۲۸.

غیبت را از متن روایت قبل و روایاتی که در آینده می آید اثبات می کنیم که در روایت قبل تصریح شد، ظهور حضرت محقق نمی شود مگر بعد از امتحان سخت از سوی خداوند؛ لذا یکی از مصادیق این حدیث شریف، امتحان شیعیان در عصر غیبت است.

نکته

با توجه به تواتر احادیث وجود امتحان برای انسان ها در زمان غیبت، به همین سه روایت _ که بحث سندی آنها، ارائه شد _ اکتفا می کنیم و در ادامه فقط به بررسی دلالی روایات بعدی در حد مقدور می پردازیم.

۴. علی بن ابراهیم عن محمد بن عیسی عن یونس، عن سلیمان بن صالح رفعه عن ابی جعفر علیه السلام قال: قال ان حدیثکم هذا لتشمئز منه قلوب الرجال فمن اقربه فزیدوه و من انکره فذروه انه لا بد من ان یکون فتنه یسقط فیها کل بطانه و ولیجه حتی یسقط فیها من یشق الشعر بشعرتین حتی لا یبقی الا نحن و شیعتنا.(۱)

امام باقر علیه السلام می فرمایند:«به درستی که از این گفتار شما، دل های مردم به تکاپو می افتد؛ پس کمی از سخن خود را در اختیار آنها بگذارید، هر کسی که آن را پذیرفت، زیادش کنید و هر کس منکر آن شد، رهایش کنید که ناگزیر فتنه ای به وجود می آید که همه دوستان و آشنایان در آن باز می مانند، حتی موشکافان هم باز می مانند تا جایی که به جز ما و شیعیان ما کسی باقی نمی ماند.»

بررسی دلالت حدیث

از گفتار امام باقر علیه السلام و اشاره به آخرین امتحان سخت و طولانی شیعیان، غیبت

۱- کافی، ج ۱، ص ۴۳۲.

امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف فهمیده می شود. علامه مجلسی (رحمه الله) در مرآهم اشاره فرموده اند: « مراد، سختی های عجیب و غریب و احوالات مردم است که یکی از آن ها غیبت و امتداد آن و وقوع مسائل جدید در آن است و ظاهراً مراد از فتنه، غیبت است که در امتداد آن، عده ای ساقط می شوند و «یشق الشعر بشعرتین» کنایه ای شایع بین عرب و عجم است که حاکی از دقت نظر بسیار بالا است».(۱)

بنابراین از ترجمه و شرح علامه مجلسی (رحمه الله)، دلالت روایت بر امتحان انسان ها در زمان غیبت کبری ظاهر است و معونه ای نمی طلبد. لذا طبق این حدیث شریف، گریزی از امتحانات سخت الهی در زمان غیبت نیست.

۵. محمد بن الحسن و علی بن محمد عن سهل بن زیاد عن محمد بن سنان عن محمد بن منصور الصیقل عن ابیه قال: کنت انا و الحارث بن المغیره و جماعه من اصحابنا جلوسا و ابو عبدالله علیه السلام یسمع کلامنا فقال لنا: فی ای شئ أنتم؟هیهات هیهات!! لا والله لا یکون ما تمدون الیه اعینکم حتی تغربلوا لا والله لا یکون ما تمدون الیه اعینکم حتی تمحصوا لا والله لا یکون ما تمدون الیه اعینکم حتی تمیزوا لا والله لا یکون ما تمدون الیه اعینکم الا بعد ایاس لا والله لا یکون ما تمدون الیه اعینکم حتی یشقی من یشقی و یسعد من یسعد.(۲)

پدر منصور صیقل می گوید: من و حارث بن مغیره و جماعتی از شیعیان در حالی نشسته و گفتگو می کردیم که امام صادق علیه السلام کلام ما را می شنیدند، ناگهان متوجه ما شدند و فرمودند: «شما در چه موردی سخن می گویید؟ هرگز! هرگز! آنچه به آن گردن کشیده اید، نخواهد شد تا پاکیزه شوید و آنچه به آن گردن

۱- مرآه العقول، ج۴، ص۱۸۵.

۲- کافی، ج ۱، ص ۴۳۲؛ الغیبه، شیخ طوسی، ص۳۳۵؛ الغیبه، نعمانی، ص۲۰۸ و ۲۹.

کشیده اید، نخواهید شد تا تمییز شوید، و آنچه به آن گردن کشیده اید، نخواهد شد تا کسی که بدبخت است، به بدبختی برسد و آن کسی که خوشبخت است، به خوشبختی رسد.» (۱)

بررسی دلالت حدیث

چنانچه مرحوم مجلسی هم به آن اشاره دارند علی الظاهر کلام منصور صیقل و دوستانش در رابطه با ظهور امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف بوده است و اینکه حضرت می فرماید: «ما تمدون الیه اعینکم» در حقیقت بیان می کند که دل خود را به این چیزها خوش نکنید؛ راه تا ظهور بسیار است و غربال های متعدد الهی محقق نشده است.(۲)

در نتیجه، این حدیث هم بر امتحانات سخت الهی در غیبت و قبل از ظهور حضرت تصریح دارند و ناچار قبل از ظهور باید شیعیان خالص از ناخالص تمییز داده شوند.

۶. محمد بن یحیی و الحسن بن محمد عن جعفر بن محمدعن القاسم بن اسماعیل الانباری عن الحسین بن علی عن ابی المغرا عن ابن ابی یعفور قال سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول: ویل لطغاه العرب من امر قد اقترب قلت: جعلت فداک کم مع القائم من العرب؟ قال: نفر یسیر قلت: و الله ان من یصف هذاالامر منهم لکثیر قال: لابد للناس من ان یمحصوا و یمیزوا و یغربلوا و یستخرج فی الغربال خلق کثیر.(۳)

ابن ابی یعفور گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود: «وای بر سرکشان عرب، از امری که محققاً نزدیک است». گفتم: قربانت، چند نفر از عرب با قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف

۱- اصول کافی، ترجمه مصطفوی، ج۲، ص۱۹۶.

۲- مرآه العقول، ج۴ ص۱۸۵.

۳- کافی، ج ۱، ص ۴۳۱؛ الغیبه، ص۲۰۴.

هستند؟ فرمود: «اندکی». گفتم: به خدا، از عرب ها افراد بسیاری اظهار علاقه به این امر می کنند. فرمود: «باید مردم امتحان شوند و آزمایش گردند و غربال شوند و از این غربال، خلق بسیاری خارج شوند».(۱)

بررسی دلالت حدیث

عبارت « من امرقد اقترب» را علامه مجلسی در مرآه (۲) و ملاصالح مازندرانی در شرح کافی(۳) به ظهور امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف معنی نموده اند. در آخر روایت، علت کم بودن عرب ها بر این امر، امتحانات سخت الهی در دوران غیبت بیان شده است.

نکته

دو مطلب در ذیل این روایت لازم به توضیح است:

یک: همانطور که در روایات قبل ذکر شد، این امتحان و سختی آن برای عموم قبایل و گروه ها است و خصوص قوم عرب نیست؛ لذا از اینکه در این روایت، قوم عرب ذکر شد، دلیل نمی شود که قوم فارس و ترک و... شامل آن نشوند، بلکه تمام آنها، این امتحانات را پشت سرمی گذارند. لذا در روایت چهارم فرمود، فقط ما و شیعیان خالص ما باقی می مانند و اشاره به گروه خاصی نکرد.

دو: روایات در رابطه با قوم عرب دو گروه است؛ گروهی وجود آنها را در کنار حضرت اندک می داند و گروه دیگر از آنها به بزرگی یاد می کند و تعداد آنها را در کنار حضرت را بسیار می شمرد.

۱- اصول کافی، ترجمه محمدباقر کمره ای، ج ۳، ص ۱۷، ح ۲.

۲- مرآه العقول، ج۴، ص۱۸۲.

۳- شرح اصول کافی، ج۶، ص۳۳۹.

گروه اول مانند همین روایت و یک روایت دیگر است که در کتاب غیبت مرحوم نعمانی وجود دارد.(۱)

گروه دوم نیز مانند روایتی از رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم است که می فرمایند: «بزرگان و انسان های شریفی از سرزمین شام به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می پیوندند».(۲) و همچنین امام باقر علیه السلام می فرمایند: «سیصد و سیزده نفر، به عددِ یاران جنگ بدر، در میان رکن و مقام با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بیعت می کنند. در میان آنان برزگانی از مردم مصر و نیکانی از شام و نیکانی از مردم عراق به چشم می خورند».(۳) لذا روایات اول از پیچیدگی ها و سختی امتحانات و ریزش افراد سخن می گوید و ما را ترغیب به مواظبت در دین می نماید.

در نتیجه، چون امتحان به وجود اهل بیت، بیشتر در سرزمین عرب ها بوده و آنجا محل سکونت اهل بیت علیهم السلام است، در روایت به عرب ها مثال زده شده است.

نتیجه

این روایت هم بر معنای مورد نظر تأکید دارد و علت غیبت را وجود امتحانات سخت برای تمییز انسان های خالص از انسان های ضعیف الایمان و سست اعتقاد می داند.

۷. علی بن محمد عن الحسن بن عیسی بن محمد بن علی بن جعفر عن ابیه عن جده عن علی بن جعفر عن اخیه موسی بن جعفر علیه السلام قال: اذا فقد الخامس من ولد السابع فالله الله فی ادیانکم لا یزیلکم عنها احد یابنی انه لابد لصاحب هذا الامر من

۱- الغیبه، ص۲۰۴.
۲- بحارالانوار، ج۵۲، ص۳۰۴.
۳- الغیبه، شیخ طوسی، ص۴۷۷؛ بحار الانوار، ج۵۲، ص۳۳۴.

غیبه حتی یرجع عن هـذا الامـر من کـان یقول به انمـا هی محنه من الله عزوجـل امتحن بها خلقه لو علم آباؤکم واجـدادکم دینا اصلح من هذا لاتبعوه قال:فقلت: یا سیدی من الخامس من ولد السابع؟ فقال: یابنی! عقولکم تصـغر عن هذا و احلامکم تضـیق عن حمله ولکن إن تعیشوا فسوف تدرکونه.(۱)

امـام کـاظم علیه السـلام می فرماینـد: «هرگـاه پنجمین فرزنـد پیشوای هفتم از دیـده هـا پنهان گردیـد، بر شـما باد به حفظ دین خویش؛ زیرا صاحب الامر دارای غیبتی است که وی را از دیـده ها نهان می گرداند، به گونه ای که معتقدین به امامت وی، به انکار غیبت خواهنـد پرداخت. فرزنـدم! این غیبت آزمونی الهی است که مخلوقاتش را با آن می آزمایـد. اگر پـدران و اجـداد شما دین و آیینی صـحیح تر از این دین سـراغ داشـتند، از آن پیروی می کردند». راوی می گوید: گفتم: ای سـید من، پنجمین فرزند از نسل امام هفتم کیست؟ فرمود: «فرزندم! عقل های شما کوچک تر و خیال ها وپندارهای شما پایین تر از فهم و تحمل این امر هستند؛ و لکن اگر زنده بمانید وی را درک خواهید کرد».

بررسی دلالت حدیث

آنچنان که از ظاهر روایت بر می آید، دلالت روایت شـریف بر امتحان بودن غیبت برای شـیعیان واضح است و اینکه لازمه این امتحان، غیبت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف می باشد.

لازم به ذکر است که مرحوم فیض کاشانی در الوافی می فرماید: «منظور از

ص:۲۰۷

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۹۶؛ الغیبه، نعمانی، ص۱۵۴؛ کمال الدین و تمام النعمه، ص۳۵۹؛ الغیبه، شیخ طوسی، ص۱۶۶و ۳۶۷.

«الخامس» امام مهدی علیه السلام است و اینکه می فرماید عقول شما کوچک است و ادراک شما تحمل آن را ندارد، اشاره به عظمت و بزرگی سرّ غیبت و ضیق صدر افراد از حمل حکمت مخفی غیبت می کند و اینکه بر کتمان امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، صبر ندارند».(۱)

۸- محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن ابی نجران عن محمد بن المساور عن المفضل بن عمر قال: سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول: ایاکم و التنویه اما والله لیغیبن امامکم سنینا من دهرکم ولتمحصن حتی یقال: مات او هلک بای واد سلک؟ ولتدمعنّ علیه عیون المومنین ولتکفأنّ کما تکفأ السّفن فی امواج البحر فلا ینجو الا من اخذالله میثاقه وکتب فی قلبه الایمان وایده بروح منه، ولترفعنّ اثنتاعشره رایه مشتبهه، لایدری ای من ای، قال:فبکیت ثم قلت: فکیف نصنع؟ قال:فنظر الی شمسٍ داخلهٍ فی الصّفَّهِ، فقال:یا اباعبدالله: تری هذه الشمس؟ قلت: نعم، فقال: والله لامر نا اَبین من هذه الشّمس.(۲)

امام صادق علیه السلام می فرماید: «فریاد نکنید؛ به خدا سوگند، امام شما سالیانی از روزگارتان غیبت کند و حتماً مورد آزمایش واقع شوید تا به غایتی که گفته شد: او مرده یا هلاک شده و جستجو کنند که به کدام وادی رفته است و چشمان مؤمنان بر او شوند چنانکه کشتی در امواج واژگون شود، و تنها کسی نجات یابد که خدای تعالی از او میثاق گرفته و در قلبش ایمان را نقش کرده و او را به روحی از جانب خود موید کرده باشد، و دوازده پرچم مشتبه برافراشته شود که هیچ یک از دیگری باز شناخته نشود» راوی گوید: من گریستم، آنگاه فرمود: «ای اباعبدالله! چرا گریه می کنی؟» گفتم: چگونه نگریم در حالی که شما می گویید:

ص:۲۰۸

۱- وافی، ج۲، ص۴۰۶.

۲- کافی، ج۱، ص ۳۹۷؛ کمال الدین و تمام النعمه، ص۳۴۷؛ الغیبه، شیخ طوسی، ص۳۳۷.

دوازده پرچم مشتبه که هیچ یک از دیگری باز شناخته نشود، برافراشته گردد. پس ما چه کنیم؟ امام علیه السلام به پوتو آفتاب که به داخل ایوان تابیده بود نگریست و فرمود: «ای اباعبدالله! آیا این آفتاب را می بینی؟» گفتم: آری، فرمود: «به خدا سوگند، امر ما از این آفتاب روشن تر است».

بررسی دلالت حدیث

متن روایت، هم حتمی بودن غیبت را بیان می نماید و هم از حتمی بودن آزمایش الهی سخن به میان آورده است و از توصیفی که از غیبت شده است برمی آید که این امتحان سخت در درون غیبت نهفته است و عدم ظهور شناخت امام است که این دوران را برای شیعیان بسیار سخت کرده است. البته مرحوم علامه مجلسی، «التنویه» را ذکر نام و اوصاف امام توسط شیعیان دانسته و می فرماید: «در حقیقت امام کاظم علیه السلام شیعیان را از اشاعه نام و اوصاف حضرت منع کرده اند تا دست دشمنان کینه توز به وجود مقدس امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف نرسد». و عبارت «و لتمحصن» را چنین توضیح می دهند: و آن، ابتلاء و امتحان است و غیبت، امتحان برای شیعه است و تکالیف آنان در این زمان سخت است.».(۱)

۹. حدثنا أبی رضی الله عنه قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن محمد بن الحسین ابن أبی الخطاب، عن محمد بن إسماعیل بن بزیع، عن عبد الله بن عبد الرحمن الاصم، عن الحسین بن المختار القلانسی، عن عبد الرحمن بن سیابه، عن أبی عبد الله علیه السلام أنه قال: کیف أنتم إذا بقیتم بلا إمام هدی ولا علم، یتبرأ بعضکم من بعض فعند ذلک تمیزون وتمحصون وتغربلون، وعند ذلک اختلاف السیفین

۱- مرآه العقول، ج۴، ص۳۵.

وإماره من أول النهار وقتل وخلع من آخر النهار. (۱)

امام صادق علیه السلام می فرماید: «حال شما چگونه است آنگاه که بی امام و نشانه هدایت باقی بمانید و بعضی از شما از بعضی دیگر برائت جویند؟ بدانید که در آن زمان از یکدیگر ممتاز شوید، و مورد آزمایش واقع گردید و غربال شوید، و در آن زمان شمشیرها رفت و آمد کنند و در اول روز، کسی به امارت رسد، اما در پایان روز خلع و کشته شود».

بررسی دلالت حدیث

از آنجا که مرحوم شیخ صدوق، این روایت را در رابطه با امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف آوردند، برداشت می شود که دوران مورد نظر درروایت، دوران غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف می باشد که همراه با آزمایش و غربال است؛ علاوه بر آن، از صدر روایت هم این معنی واضح است، چون به طور یقین در عصر غیبت، شیعیان بی امام و نشانه هدایت قرار گرفته اند. بنابراین، معنای مورد نظر مبنی بر لزوم امتحان در عصر غیبت، در این روایت آشکار می باشد.

۱۰- أحمد بن إدریس، عن علی بن محمد بن قتیبه، عن الفضل بن شاذان، عن أحمد بن محمد بن أبی نصر قال: قال أبو الحسن علیه السلام: أما والله لا یکون الذی تمدون إلیه أعینکم حتی تمیزوا أو تمحصوا، حتی لا یبقی منکم إلا الاندر، ثم تلا « أم حسبتم أن تترکوا ولما یعلم الله الذین جاهدوا منکم»(۲) «ویعلم الصابرین»(۳).(۴)

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص۳۴۷؛ الامامه و التبصره، ص ۱۳۰.

۲- توبه(۹)، آیه ۱۶.

۳- آل عمران (۳)، آیه ۱۴۲.

۴- الغیبه، شیخ طوسی، ص۳۳۶؛ الغیبه، نعمانی، ص۲۱۶.

امام رضا علیه السلام می فرمایند: «به خدا سوگند! آنچه چشم به آن دارید نمی شود، تا آنکه پاک و خالص شوید و از شما به جز کمتر و باز هم کمتر نماند».(۱)

بررسی دلالت حدیث

از آنجا که مرحوم نعمانی، روایت را در باب امتحان و آزمایش، و مرحوم شیخ طوسی هم این روایت را در جمع روایات امتحان مردم در عصر غیبت آورده اند، هیچ تردیدی نیست که این امتحان سخت و طولانی در عصر غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف می باشد و آنچه مردم، چشم انتظار آن هستند، ظهور امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف است بنابراین از نظر ما دلالت این روایت برمعنای مطلوب که لزوم امتحان الهی در عصر غیبت باشد، آشکار است و نیاز به تفصیل در این باب نیست.

این نکته قابل ذکر است که در آخر این روایت، دو آیه از سوره توبه و آل عمران با هم مخلوط شده است؛ چرا که در آخر آیه شریفه سوره توبه «و یعلم الصابرین» وجود ندارد و آیه ۱۴۲ آل عمران چنین است:

«ام حسبتم ان تدخلوا الجنه و لما یعلم الله الذین جاهدوا منکم و یعلم الصابرین». البته به نظر می آید که هر دو آیه، اشاره به امتحانات الهی در اعصار مختلف برای انسان ها دارد.

۱۱. وروی عن جابر الجعفی قال: قلت لابی جعفر علیه السلام متی یکون فرجکم؟ فقال: هیهات هیهات لا یکون فرجنا حتی تغربلوا ثم تغربلوا ثم تغربلوا،

۱- الغیبه، ترجمه عبدالرسول هاشمیان، ص۲۴۸.

يقولها ثلاثا، حتى يذهب (الله تعالى) الكدر ويبقى الصفو(۱).

امام باقر علیه السلام در پاسخ سؤال جابر جعفی درباره فرج امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف فرمودند:«هیهات، هیهات، فرج ما نمی رسد تا زمانی که شما غربال شوید» و آن را سه بار تکرار کرد و فرمود: «تا خداوند ناخالصی ها را محو و نابود گرداند و آن چه را خالص و زلال است باقی نهد».

بررسی دلالت حدیث

اگر فرج را به معنای صرف گشایش بدانیم، این روایت مخصوص غیبت نخواهد بود و عموم زمان ها را شامل می شود؛ اما با توجه به اینکه شیخ طوسی (رحمه الله) این روایت را در باب «موانع ظهور» آورده است و دو قرینه «فرج و غربال شدید» ــ که درروایات متعدد به زمان غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف تفسیر شده است ــ در آن وجود دارد، به نظر می آید که این حدیث شریف بر معنای مطلوب دلالت کرده و به لزوم امتحان در دوران غیبت اشاره دارد.

۱۲. وعنه، عن أبیه، عن أیوب بن نوح، عن العباس بن عامر، عن الربیع بن محمد المسلی قال: قال (لی) أبو عبد الله علیه السلام: والله لتکسرن کسر الزجاج وإن الزجاج یعاد فیعود کما کان، والله لتکسرن کسر الفخار، وإن الفخار لا یعود کما کان، (والله لتمیزن) والله لتمحصن والله لتغربلن کما یغربل الزؤان من القمح.(۲)

امام صادق علیه السلام می فرمایند: «به خدا سوگند! می شکنید، همچون شیشه که می شکند. به درستی که اگر بخواهند شیشه را به شکل اولش باز گردانند، باز

۱- الغیبه، شیخ طوسی، ص۳۳۹؛ الغیبه، نعمانی، ص۲۰۶.

۲- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۳۴۰؛ الغیبه، نعمانی، ص۲۱۵.

می گردد. به خدا سوگند، همانند سفال باید شکسته شوید. به حقیقت که سفال شکسته شده به حالت اولش باز نمی گردد. به خدا سوگند، باید تمییز داده شوید. به خدا سوگند، باید خالص شوید و همانند جدا شدن کاه (تلخه گندم) از دانه گندم غربال می شوید».

بررسی دلالت حدیث

همانطور که مکرر عرض شد، فضای متن روایت، همتراز با روایات متعدد دیگر است که سخن از امتحانات سخت الهی در عصر غیبت دارد. لذا مرحوم نعمانی وقتی این روایت را نقل می نماید، سخنان ناصحانه و دلسوزانه ای را مطرح می کند و این بیانگر غم و اندوه او از شیعیان غفلت زده است:

« ای گروه شیعه! در این احادیثی که از امیر المؤمنین علیه السلام و امامان علیهم السلام آمده است، به خوبی تأمل کنید، و به آن فکر کنید، فکری که از آن بهرمند شوید. اهل بیت علیهم السلام در این روایات، خطر خروج از دین را می دهند و راهنمایی می کنند که توبه کنید که خداوند توبه پذیر و مهربان است و این همانند شیشه شکسته است که باز می گردد و اگر در غفلت غرق شوید و بمیرید، همانند سفال خرد شده خواهید بود که دیگر به حالت اول بر نمی گردد. (۱)

۱۳. حدثنا محمد بن موسی بن المتوکل ـ رضی الله عنه ـ قال: حدثنا محمد بن أبی عبدالله الکوفی قال: حدثنا محمد بن اسماعیل البرمکی، عن علی بن عثمان، عن محمد بن الفرات، عن ثابت بن دینار، عن سعید بن جبیر، عن ابن عباس «قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: ان علی بن ابی طالب علیه السلام عدلاً و قسطاً کما ملت جوراً و ظلماً، والّذی

۱- الغیبه، ترجمه عبدالرسول هاشمیان، ص۲۴۶.

بعثنی بالحقّ بشیراً و نـذیراً انّ الثابتین علی القول به فی زمان غیبته لأعزّ من الکبریت الأحمر، فقام الیه جابر بن عبدالله الانصاری فقال: یا رسول الله و للقائم من ولـدک غیبه؟ قال: أی و ربّی، و لیمحّص الله الـذّین آمنوا و یمحق الکافرین، یا جابر انّ هذا الامر [امرٌ] من امر الله و سرٌّ من سر الله، مطوی عن عباد الله، فأیاک و الشک فیه، فانّ الشّک فی أمر الله عزوجلّ کفرٌ».

ابن عبـاس از رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم روایت کره است که فرمـود: «علی بن ابی طـالب پس از من امـام امّت و خلیفه من بر آن ها خواهد بود و قائم منتظَری که زمین را پر از عدل و داد می کند همان گونه که پر از ظلم و جور شده باشد، از فرزندان او است. قسم به خدایی که مرا بشیر و نذیر مبعوث فرمود، کسانی که در دوران غیبتش بر اعتقاد به او ثابت باشند از کبریت احمر کمیاب تر هسـتند». آن گاه جابر بن عبـدالله انصاری برخاست و پیش آمد و گفت: آیا قائمی که از فرزندان شـما است غیبت دارد؟ فرمود: «به خدا چنین است، تا در آن غیبت مؤمنان باز شـناخته شوند و کافران نابود گردند. ای جابر! این امر از امور الهی و سـرّی از اسـرار ربوبی و مسـتور از بنـدگان خدا است. مبادا در آن شک کنی که شک در امر خدای تعالی کفر است». (۱).

نکته

البته روایات دیگری در این زمینه وجود دارد که جهت اختصار از ذکر آنها خودداری می کنیم. (۲) بنابر این در تواتر احادیث لزوم امتحان در عصر غیبت هیچ

ص:۲۱۴

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ترجمه منصور پهلوان، ج ۱، ص ۵۳۷، ح۷.
۲- برای مطـالعه بیشتر، رک: الغیبه، شـیخ طوسـی، ص۳۳۳، ح۲۷۹؛ ص۳۳۶، ح۲۸۲؛ ص۳۳۹، ح۲۸۶؛ ص ۳۴۰، ح ۲۹۰و ۲۹۱؛ الغیبه، نعمانی، ص۲۰۹، ح۱؛ ص ۲۱۰، ح۴، ص۲۱۳، ح ۱۰؛ ص۲۱۶، ح۱۴؛ ص۲۱۷، ح۱۷؛ ص۲۱۸، ح۱۸ و ص۲۱۹، ح۱۹ و ۲۰؛ کمال الـدین و تمام النعمه، ص۳۱۸ ح۵۱، ص ۳۲۰، ح۱؛ ص۳۳۵، ح۹و ۱۵؛ ص ۳۵۰، ح۳؛ ص۳۶۲، ح۱۴ و ۱۵؛ ص۳۷۵، ح۲۲ و ص۳۸۶، ح ۵۰.

تردیدی نیست و بحث سندی ما صرفاً جهت اثبات وجود احادیث صحیح در این مجموعه بوده است.

بررسی و دلالت

در ابتدا تذکر داده می شود که بحث دلالی در ذیل روایات به طور خاص ذکر شد، اما برای مشخص شدن معنای امتحان که مد نظر است و نتیجه دلالی روایات به ناچار به نکاتی اشاره می شود.

۱- علاوه بر وجود روایات متواتر دال برضرورت امتحان برای انسان ها در تمام دوره ها خصوصاً عصر غیبت، آیات متعدد قرآن هم به این ضرورت اشاره دارد، که برای تبیین بهتر به دو آیه اشاره می شود:

«وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الأَمَوَالِ وَالأنفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ؛(۱)

البته شما را به ترس و گرسنگی و بینوایی و بیماری و نقصان در محصول می آزماییم و شکیبایان را بشارت ده».

«لِيَعْلَمَ اللّهُ مَن يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ؛(۲)

خداوند آنها را می آزماید تا بداند چه کسی در نهان از او می ترسد».

در آیه اول اشاره به امتحان قطعی مردم و در آیه دوم اشاره به شناخته شدن

۱- بقره (۲)، آیه۱۵۵.

۲- مائده (۵)، آیه ۹۴.

افرادی است که بدون دیدن آیات، خداوند، انبیای الهی را یاری کنند و علاوه بر آن خدا ترس نیز هستند. بنابراین هر دو آیه و آیات دیگر اشاره به ضرورت وجود امتحان برای تمام انسان ها تا قیامت دارد.

۲- معنایی که ما از امتحان مد نظر داریم، معنایی اعم است که کلماتی چون تمییز، تمحیص، غربال و خود امتحان را شامل می شود. از این رو، روایات متعدد و متفاوت آورده شد، اما روایاتی که غیر این معانی را در برگرفته بود آورده نشد.

۳- آنچه از بررسی دلالت متون روایات، مدنظر است، مورد توجه قرار گرفتن ضرورت امتحان در عصر غیبت می باشد که این معنی توسط سه گروه از روایات به دست می آید:

الف: روایاتی که اصل امتحان را بیان می فرمایند، همانند: «و الله لتمحصن یامعشر الشیعه شیعه آل محمد کمخیض الکحل فی العین»(۱)

ب: روایاتی که از شدت سختی و امتحان در زمان غیبت سخن به میان آورده اند، مانند:.«کیف انتم اذا بقیتم بلا امام هدی و لا علم، یتبرأ بعضکم بعضاً فعند ذلک تمیزون و تمحصون و تغربلون...»(۲) همچنان که از متن روایت ظاهر است، در زمان غیبت سه امتحان بزرگ و یا یک امتحان بزرگ با سه مرحله اتفاق خواهد افتاد که اولین مرحله تمییز، دومین مرحله تمحیص و سومین مرحله غربال است. علاوه بر آن به نظر می آید که هر مرحله از مرحله قبلی شدید تر و سخت تر باشد؛ چرا که امام کاظم علیه السلام می فرمایند: «لو میزت شیعتی لم أجدهم الا واصفه... و لو تمحصتهم لما خلص من الالف واحد ولو غربلتهم غربله لم

۱- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۳۴۰؛ الغیبه، نعمانی، ص۲۰۴.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص۳۷۴.

یبق منهم الا ماکان لی،.....؛[(۱)]

اگر شیعیان خود را بررسی کنم مردمی نخواهم یافت مگر زبان آور، و چون بیازمایم آنها را نخواهم یافت مگر از دین برگشته، اگر در بوته آزمایش گذارم از هزار نفر، یک نفر سالم بیرون نیاید و اگر آنها را غربال کنم چیزی جز آنچه از من است در غربال نماند».[(۲)]

ج. روایاتی که می فرماید ظهوری در کار نیست مگر بعد از امتحان و آزمایش شیعیان در عصر غیبت؛ چنانکه امام صادق علیه السلام می فرمایند: «یا منصور ان هذا الامر لا یأتیکم الابعد ایاس و لاوالله حتی تمیزوا و لاو لله حتی تمحصوا و لاوالله حتی یشقی من یشقی و یسعد من یسعد؛[(۳)] ای منصور! به راستی این امر برای شما نیامد مگر پس از ناامیدی. نه به خدا تا ممتاز شوید و نه به خدا تا هر که باید بدبخت شود و هر که شایسته است سعادتمند گردد». و در حدیثی دیگر می فرمایند: «لا والله لا یکون ما تمدون الیه اعنیکم حتی تغربلواو...»[(۴)]

۴- باتوجه به تواتر روایات، این دلیل از نظر سند کامل است و از نظر دلالت نیز ضرورت وجود امتحان در عصر غیبت از متن این روایات به دست می آید. البته اگر چه بعضی از روایات، عموم امتحان را بیان می کنند، ولی با توجه به اینکه یکی از مصادیق روایات، خصوص امتحان در غیبت است، تأثیر چندانی در اصل موضوع ندارد.

۱- کافی، ج۸، ح ۲۹۰.

۲- بهشت کافی، حمید رضا آژیر، ص۲۷۴.

۳- کافی، ج۱، باب ۸۳، ج۳، ص ۲۳۱.

۴- کافی، ج۵، ص ۴۳۲.

نقد و نظر

در اینجا به دو مطلب پرداخته می شود: اول، میزان تأثیر این عامل در به وجود آمدن غیبت و استمرار آن، دوم، دیدگاه عالمان دین در رابطه با امتحان و بررسی نظرات آنان.

تفصیل بحث

تقریباً می توان گفت گستره این بحث مثل خوف از قتل بسیار وسیع است و کمتر کسی است که سخن از علل غیبت گفته باشد و این دلیل را نیاورده باشد؛ بنابر این در نقش داشتن این عامل در غیبت شکی وجود ندارد، ولی بحث در این است که آیا این عامل از علل محدثه و مبقیه غیبت است یا خیر؟

اگر چه تعدادی از روایات اشاره به علت بودن این عامل ندارند، ولی از بعضی روایات که اشاره به علت بودن آن دارد نیز نمی توان به آسانی عبور کرد. به بعضی از این عبارات اشاره می شود:

۱- زراره از امام صادق علیه السلام: ان للقائم غیبه قبل أن یقوم، قلت له: و لم؟ قال علیه السلام: «(الی ان یقول) ان الله تبارک و تعالی یحب ان یمتحن الشیعه فعند ذلک یرتاب المبطلون».(۱)

۲-ا مام صادق علیه السلام: «یامنصور ان هذا الامر لا یاتیکم الا بعد ایاس...» (۲)

۳- امام صادق علیه السلام: «لا والله لایکون ما تمدون الیه اعینکم حتی تغربلوا....» (۳)

۴- امام کاظم علیه السلام: «لابدلصاحب هذا الأمر من غیبه (الی ان قال) انما هی

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ج۲، ص۳۴۲.

۲- کافی، ج۱، باب ۸۳، ح۳، ص۴۳۱.

۳- کافی، ج۵، ص۴۳۲.

محنه من الله عزوجل امتحن بها خلقه...»(۱)

در این که امتحان و آزمایش، آمیخته با غیبت است شکی نیست؛ ولی در این که صرف امتحان و آزمایش علت اصلی غیبت باشد و استمرار غیبت به وجود امتحان و آزمایش باشد جای بحث است.

بعد از نافرمانی ابلیس و اخراج او از بهشت، خداوند، همین ابلیس را وسیله امتحان انسان ها قرار داد و از این بر می آید که وقایعی می تواند اتفاق بیفتد که باعث امتحان عالمیان باشد. از این رو، امتحان و آزمایش و اجر و پاداش عظیم در موفقیت و گذر از این امتحان را فایده بودن غیبت می دانیم و چنین می گوییم که علل دیگری باعث به وجود آمدن غیبت شده است و بستر یک امتحان بزرگ الهی از شیعیان را رقم زده است. در نتیجه اگر چه امتحان و آزمایش هم استمرار خواهد داشت، امّا جای بحث برای علت یا فایده دانستن امتحان و آزمایش باقی مانده است.

نظرات بزرگان

۱- مرحوم علی بن بابویه در کتاب شریف الامامه و التبصره فقط به چند روایت در این باب اشاره می کنند، اما از آن، به عنوان علت نام نمی برند و باب مستقلی به این عنوان ذکر نمی کنند، بلکه در دو باب «فی الغیبه» و «ما یضع الناس فی الغیبه» به صورت پراکنده این روایات را آورده اند.(۲)

۲- مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی، اگر چه اشاره به علت بودن این

۱- کافی، ج۶، ص۲ و ۴.

۲- الامامه و التبصره، ص۱۱۹.

عامـل ندارنـد، ولی از بین تمـام علـل فقـط به این علت، عنوان خـاص «التمحیص و الامتحان» داده انـد و گویی مهم ترین علت غیبت نزد ایشـان، تمحیص و امتحـان شـیعیان می باشـد. البته بر این ادعـا، تصـریحی از جانب مرحوم کلینی وجود نـدارد، بلکه توجه خاص مرحوم کلینی به این عامل و آوردن روایات متعدد، شاهد این ادعا است.(۱)

نکته: عالمانی چون شـیخ کلینی، شیخ صدوق، علی بن بابویه وحتی نعمانی، عقیده خود را با آوردن روایات بیان می کنند. لذا صرف آوردن روایت در این باب، حاکی از علت دانستن آن برای غیبت است.

۳- مرحوم نعمانی هم در انتهای باب دهم و در برداشت از روایات باب، تصـریح به علت بودن امتحان برای غیبت دارنـد؛(۲) و در بـاب دوازدهم که اختصاص به این عامل مهم دارد، سـخن از اهمیت و جایگاه این آزمایش بزرگ الهی کرده انـد.(۳) بنابر این مرحوم نعمانی تصریح برعلت بودن این عامل مهم دارند.

۴- مرحوم صـدوق در کمال الـدین روایات فراوانی دال بر امتحان و آزمایش الهی بودن غیبت می آورنـد، ولی در باب «علت غیبت» که یازده روایت را در ذکر کرده است، فقط روایت یازدهم اشاره ای به سـخت بودن حفظ دین در دوران غیبت دارد و بـابی مسـتقل در این مورد نیاورده انـد. با این حال، از آنجا که مرحوم صـدوق بیش از بیست روایت در رابطه با امتحان آورده اند، به نظر می رسد که ایشان، این عامل را به عنوان علت غیبت قبول دارند. و الله العالم.

۱- کافی، ج۲، ص۴۱۷.

۲- الغیبه، نعمانی، ص۲۲۴.

۳- الغیبه، نعمانی، ص۲۴۶.

۵- از آنجا که شیخ مفید کتاب مستقلی در باب غیبت ندارد و فصول العشره هم در حقیقت پاسخ چند شبهه است، اشاره ای به آزمایش الهی ندارند و با توجه به این که امتحان، شبهه برانگیز و دستاویز دشمنان اهل بیت علیهم السلام نبوده، لذا شیخ مفید به آن نپرداخته است.

۶- سید مرتضی هم در کتاب _ المقنع فی الغیبه _ که شاید مهم ترین اثر او در باب غیبت باشد _ اشاره ای به این عامل نکرده است، ولی از آنجا که روش این استاد و شاگرد، پاسخ گفتن به شبهات موجود در آن زمان بوده است و در مقام بیان علل غیبت نبوده اند، بنابراین به طور قطع نمی توان گفت این بزرگوار امتحان را علت می دانند یا خیر. مگر اینکه بگوئیم استنباط شیخ طوسی برگرفته از کلام این دو بزرگوار است؛ چرا که در بحث های کلامی، نظرات شیخ طوسی بسیار شبیه نظرات این دو بزرگوار است. والله العالم.

۷- شیخ طوسی (رحمه الله) در کتاب شریف الغیبه تصریح بر علت نبودن این عامل دارند و آن را برای سنجش میزان اعتقاد شیعیان و آزمایش تحمل صبر آنان می دانند و علت را همان خوف از قتل عنوان می کنند. و این علت را فایده غیبت می دانند.(۱)

۸- مرحوم مجلسی هم غیبت را محل آزمایش و امتحان شیعیان می دانند، ولی آن را علت محدثه بیان نمی کنند؛ بنابراین از توضیحات ایشان ذیل احادیث کافی به نظر می آید که ایشان، هم عقیده با نظر ما باشند که این عامل برای سنجش شیعیان می باشد(۲)و در حقیقت، فایده وعلت مبقیه برای غیبت است.

۱- الغیبه، شیخ طوسی، ذیل ح ۲۸۰، ص۳۳۴.

۲- مرآه العقول، ج۴، ص۳۵.

۹- علمای معاصر، هم چون آیت الله مکارم در کتاب حکومت جهانی مهدی و آیت الله جوادی آملی در کتاب امام مهدی موجود موعود و آیت الله مصباح یزدی در کتاب آفتاب ولایت هیچ اشاره ی به این مسئله به عنوان دلیل غیبت نکرده اند؛ البته به نظر می آید موافق با فایده بودن امتحان باشند؛ چرا که از این بزرگواران در رابطه با آزمایش بودن زمان غیبت برای شیعیان مطالب فراوان شنیده شده است و چه بسا در این کتاب ها مجالی برای پرداختن به آن نبوده باشد.

۱۰- آیت الله صافی نیز در کتاب امامت و مهدویت به عنوان حکمت غیبت به آن اشاره دارند که به نظر می آید استنباط ایشان هم این است که امتحان، فایده غیبت است، نه علت بوجود آمدن آن، البته بر این مطلب تصریح نفرموده اند. از طرفی با توجه به اینکه ایشان عامل را تحت عنوان علل آورده اند، استنباط علت بودن آن قوی تر می باشد.(۱)

نتیجه

از مجموع روایات و سخنان عالمان دین، نقش مهم امتحان و آزمایش در زمان غیبت فهمیده شد، اما این سؤال همچنان باقی ماند که آیا امتحان و آزمایش، علت غیبت است یا فایده غیبت؟ در حقیقت می توان گفت دو نظر وجود دارد که ما نظر فایده بودن آن را برای غیبت با توضیحات ارائه شده اختیار کردیم.

۱- امامت و مهدویت، ج۳، ص۱۳۹.

پاسخ به سؤال

۱- آیا این امتحان به امت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف اختصاص دارد؟

پاسخ این سؤال را در چند مرحله بیان می کنیم:

یک: با استناد به آیات کلام الله مجید و روایات متواتر، وجود امتحان و آزمایش برای تمام امت ها از خلقت آدم علیه السلام تا زمان امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف ثابت گردید.

دو: در این بخش، پرداختن به روایت مفضل بن عمر را شایسته می دانیم؛ چرا که امام صادق علیه السلام می فرمایند: «بالاترین رضایت و لطف خداوند به شیعیان در عصر غیبت و شدیدترین غضب خداوند بر دشمنان خود در همین زمان است». لذا علامه مجلسی (رحمه الله) ذیل این روایت، به این نکته اشاره فرموده اند: که غیبت، برای مومنین رحمت و برای دشمنان اهل بیت علیه السلام و کفار، نقمت است؛ چرا که آنها باعث و به وجود آورنده غیبت هستند.(۱)

علاوه برآن، اعتقاد به غیبت امام، طبق تصریح بزرگان، مختص شیعه اثناعشری است و به نظر می آید حتی عامه از این قاعده مستثنی هستند، چون قائل به ولادت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نمی باشند.

سه: متن غالب روایات تصریح دارد که امام مهدی علیه السلام غایب می شود و انتظار ظهور حضرت بی فایده است تا زمانی که امتحان کامل شود و این خطاب از سوی امام معصوم به همه شیعیان است. بنابر این از متن روایات، اختصاص این امتحان به معتقدین به امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف استشمام می شود.

چهار: بزرگان نیز بر این مطلب تصریح کرده اند که این دوران، برای شیعیان،

۱- مرآه العقول، ج۴، ص۱۸.

آزمایش است؛ هم چون شیخ طوسی (رحمه الله) که تصریح کرده اند این امتحان در خصوص شیعیان است.(۱) و علامه مجلسی (رحمه الله) که تصریح کرده اند: «فان الغیبه امتحان للشیعه»(۲) و مرحوم نعمانی که درباب دوازده، به شیعیان توصیه اکید کرده اند برشیعیان که مواظب باشید مبادا از ولایت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف با وجود امتحان سخت خارج شوید.(۳)

۲- راه گذر از این امتحان چیست؟

اشاره

با توجه به اینکه موضوع این نوشتار، بررسی روایی می باشد، در پاسخ این سؤال هم سعی می شود از اطراف روایات فراتر نرفته و به کلام اهل بیت علیهم السلام در این زمینه اکتفا شود.

الف) معرفت

مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی پس از پرداختن به روایات باب تمحیص و امتحان، بابی را با عنوان «انه من عرف امامه لم تضره، تقدم هذا الأمرا و تأخّر» شروع می کند، که در حقیقت، راه عبور کردن با سلامت از این دوره پر مخاطره است. این باب دارای هفت روایت می باشد و این روایات، کیمیای سعادت شیعیان و رمز پیروزی در این امتحان را «معرفت به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف » می دانند.

چنانکه امام صادق علیه السلام می فرمایند:«اعرف اما مک فانک اذا عرفته لم یضرک تقدم هذا الامر او تاخر».(۴) اگر شخصی به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف معرفت پیدا کند، هر اندازه

۱- الغیبه، شیخ طوسی، ص۳۳۴.

۲- مرآه العقول، ج۴، ص۳۵.

۳- الغیبه، نعمانی، ترجمه عبدالرسول هاشمیان، ص۲۴۶.

۴- کافی، ج۱، ص۴۱۸.

غیبت طولانی شود، به او آسیبی نخواهد زد.

ب) خواندن دعا

دو دعا برای زمان غیبت سفارش شده است. دعای اول زمانی سفارش شد که امام صادق علیه السلام فرمود: « خداوند دوست دارد که در غیبت، شیعیان خود را امتحان کند» در این زمان زراره پرسید: «اگر آن زمان را دریافتم، چه عملی انجام دهم؟» امام صادق علیه السلام هم دعای معروف « اللهم عرفنی نفسک (الی آخر)» را به جناب زراره انشاء فرمودند.(۱)

دعای دوم نیز دعای غریق است که امام صادق علیه السلام فرمود: « ولاینجومنها الاـ من دعا دعاء الغریق؛(۲) هیچ کس از امتحانات دوران غیبت نجات پیدا نمی کند مگر با دعای غریق». و آن دعا چنین است: «یاالله و یا رحمن یا رحیم یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک»

ج) باقی ماندن بر اعتقاد به امامت اهل بیت علیهم السلام

امام صادق علیه السلام می فرمایند: «تمسکوا بالامر الاول حتی یستبین لکم» و در روایت دیگر می فرمایند: «فتمسکوا بما فی ایدیکم حتی یتضح لکم الامر».(۳) در این روایات، امام صادق علیه السلام می فرمایند، در هرزمان اطاعت از اهل بیعت علیهم السلام تمسک کنید، چه امام، حاضر باشد و چه غایب و مواظب باشید که غیبت، این اعتقاد عمیق را دچار تزلزل و تردید نکند.

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ج۲، ص۳۷۶.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ج۲، ص۳۷۶. ح۴۰و ۴۹.

۳- کمال الدین و تمام النعمه، ج۲، ص۲۵، ح۳۹ و صص۲۸ و ۲۹، ح۴۴ و ۴۷.

هم چنین مرحوم صدوق، از امام صادق علیه السلام نقل می کنند که حضرت ایشان فرمود: «در زمان غیبت، آن را که دوست می داشتی دوست بدار وآن را که دشمن می داشتی دشمن بدار تا خدای تعالی او را آشکار کند.»

نکته

باتوجه به وجود عبارت «أمر» در متن دو روایت و اهمیت این واژه، لازم است به شرح این واژه پرداخته شود:

معانی امر در قرآن و روایات

الف. قرآن

با توجه به این که در قرآن، معانی بسیاری برای امر آمده است، به برخی از آن موارد جهت درک بهتر روایت مورد نظر اشاره می شود:

۱. «امره إلی الله؛(۱) نتیجه عمل به دست خداوند است».

۲. «و ما امرنا الا واحده؛(۲) فرمان و دستور الهی یکی است».

۳. «و أمرنا مترفیها؛(۳) امر کردیم به متنعمان و پیشوایان آنان».

در بسیاری از آیات، امر به همین معنی آمده است.

ب. روایات

۱. «رحم الله من أحیی امرنا»(۴) دراین روایت، امر به معنای ذکر احادیث و

۱- بقره، (۲)، آیه۲۷۵.

۲- قمر، (۵۴)، آیه ۵۰.

۳- اسراء (۱۷)، آیه ۱۶.

۴- وسایل الشیعه، ج۱۲، ص ۲۰، ح۱۵۵۳۲.

فضایل اهل بیت علیهم السلام است و در حدیثی دیگر همین امر به معنای عمل به دستورات اهل بیت علیهم السلام و احکام الهی آمده است.(۱)

۲. «الا تری انک تفرط فی امرنا».(۲) در این روایت امر به معنای امامت آمده است.

۳. «یا معلی اکتم امرنا و لاتدعه».(۳) در این حدیث، امر به معنای فضایل اهل بیت علیهم السلام آمده است و هم می تواند به معنای امامت باشد.

بنابراین منظور از امر در روایات مذکور، منظور سفارش به بقاء بر امامت، ذکر فضایل و عمل به احادیث اهل بیت علیهم السلام می باشد.

۴. منتظر حقیقی و مطیع حضرت بودن

امام صادق علیه السلام می فرمایند: «المنتظرین لظهوره فی غیبته و المطیعین له فی ظهوره، اولئک اولیاء الله الذین لا خوف علیهم ولا هم یحزنون؛(۴)

ای ابا بصیر! خوشا به حال شیعیان قائم ما، کسانی که در غیبتش منتظر ظهور او هستند و در حال ظهورش نیز فرمانبردار اویند. آنان اولیای خدا هستند که نه خوفی بر آنهاست و نه اندوهگین می شوند.»

در حدیث دیگری نیز حضرت صادق علیه السلام می فرمایند: «طوبی لمن تمسک بأمرنا فی غیبه قائمنا فلم یزغ قلبه بعد الهدایه؛ خوشا به حال کسی که در غیبت قائم ما به امر ما تمسک جوید و قلبش پس از هدایت منحرف نشود».

۱- وسایل الشیعه، ج۱۴، ص۵۸۷، ح۱۹۸۷۲.

۲- کافی، ج۲، ص ۱۸۰.

۳- کافی، ج۲، ص۲۲۳.

۴- کافی، ج۲، ح۵۴، ص ۳۹۱.

نتیجه: این سفارشارت چهارگانه، بهترین راه برای عبور از دوره غیبت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و نجات از گزند فتنه ها و امتحانات می باشد.

دوم: اختلاف مردم

روایات

۱. وعن ابی جعفر علیه السلام قال:.... و امّیا علمنا فظاهرٌ و اما أبان اجلنا الذی یظهر فیه الدین منا حتی لا یکون بین الناس اختلاف، فان له اجلا من ممر اللیالی والایام، اذا اتی ظهر، وکان الامر واحدا. وایم الله لقد قضی الامر ان یکون بین المؤمنین اختلاف، و کذلک جعلهم شهداء علی الناس لیشهد محمد صلی الله علیه و آله علینا، و لنشهد علی شیعتنا، و لتشهد شیعتنا علی الناس... (۱)

از امام باقر علیه السلام روایت شده است: «دانش ما که آشکار است و اما آغاز مدت ما که از طرف ما دین ظاهر شود تا اختلافی میان مردم نباشد او را مدتی است که با گذشت شب ها و روزها بسر آید و چون وقت آید ظاهر شود و امر یکی باشد. و به حق خدا که مقرر شده است که میان مؤمنان اختلافی نباشد و از این رو آن ها را گواهان مردم مقرر داشته تا محمد صلی الله علیه و آله و سلم بر ما گواه شود و ما بر شیعیان خود گواه باشیم و شیعیان ما بر مردم گواه شوند...(۲)

سند

با رجوع به کتاب کافی، سند این حدیث را در چند روایت قبل آن، می توان

۱- کافی، ص ۳۰۸

۲- اصول کافی، ترجمه محمد باقر کمره ای، ج ۲، ص ۲۷۱، ح ۷.

یافت که از این قرار است:

«محمد بن ابی عبدالله و محمد بن الحسن، عن سهل بن زیاد و محمد بن یحیی عن احمد بن محمد جمیعاً، عن الحسن بن العباس بن الحریش عن ابی جعفر الثانی علیه السلام »

محمد بن ابی عبدالله

مرحوم آیت الله خویی ایشان را با «محمد بن ابی عبدالله الاسدی» متحد دانسته و می فرمایند: «قطعاً ایشان از مشایخ مرحوم کلینی هستند و ثقه می باشند».(۱) (البته توثیق ایشان ذیل ترجمه محمد بن عبدالله الاسدی آمده است)

الحسن بن العباس بن الحریش

مرحوم آیت الله خویی به استناد کلام مرحوم نجاشی، ایشان را تضعیف کرده و می فرمایند: «حتی وجود ایشان در اسناد تفسیر قمی، جابر این ضعیف نیست».(۲)

باقی سند هم مشکلی ندارد و افراد باقی مانده توثیق شده اند.

نتیجه: سند این حدیث از نظر ابن الحریش، دچار ضعف و غیر قابل استناد است؛ اما در مقابل، متن آن بسیار قوی است و بعید به نظر می رسد که از غیر معصوم صادر شده است و به نظر ما اعتماد مرحوم کلینی به این حدیث به خاطر متن آن باشد و بزرگان دین هم به صرف ضعف سند، یک حدیث را رها نمی کنند، بلکه خود متن را هم مورد ارزیابی قرار می دهند و بعید است چنین متن پر معنی را کنار بگذارند.

۲. علی بن ابراهیم عن ابیه عن حنان بن سدیر عن معروف بن خرّبوذ عن ابی جعفر علیه السلام قال: انما نحن کنجوم السماء کلما غاب نجم طلع نجم حتی اذا اشرتم

۱- معجم رجال الحدیث، ج۱۵، ص۲۷۹، ش۱۰۰۲۷ و ص۲۸۳ ش۱۰۰۲۹.
۲- معجم رجال الحدیث، ج۵، ص۳۶۱، ش۲۸۹۳.

باصابعکم وملتم باعناقکم غیب الله عنکم نجمکم فاستوت بنو عبدالمطلب فلم یعرف ای من ای فاذا طلع نجمکم فاحمدوا ربکم؛(۱) همانا ما ستارگان آسمان می باشیم. هر ستاره ای که غایب شود، ستاره ای دیگری می درخشد تا آنکه شما انگشت ها خود [به او] اشاره کنید و گردن هایتان [به سوی] مایل شود. پس هنگامی که ستاره شما طلوع کرد، پروردگارتان را حمد کنید».

من آن را از عبدالله ــ رابط در راه او ــ به الهام شده حق و دلیل او؛ استنساخ کردم.

سند

مرحوم مجلسی (رحمه الله) از این حدیث به «موثق حسن» تعبیر نموده است.(۲) وثاقت راویان این حدیث، در بررسی سند احادیث پیشین اثبات شد و تنها معروف بن خربوذ باقی می ماند که جناب نمازی درباره او می فرماید:

«ثقه، أجمعت العصابه علی تصحیح ما یصح عنه، کما فی الوجیزه و غیره و روی الکشی فی حقه روایات مادحه و نقلها العلامه المامقانی واجاب عن الخبر الذام باحسن جواب؛(۳) وی ثقه است و علمای شیعه نقل او را صحیح می دانند، همانطور که در کتاب وجیزه و غیر آن آمده و کشّی روایاتی در مدح او آورده و روایات ذم او را مامقانی پاسخ جامعی داده است».

نتیجه: این حدیث از نظر سند، تمام و صحیح می باشد.

۱- کافی، ج۱، ح ۸، ص ۳۹۹

۲- مرآه العقول، ج۴، ص۴۵.

۳- مستدرکات علم رجال، ج۷، ص۴۵۳، ش۱۵۰۶۳.

بررسی دلالت حدیث

برای بررسی و دلالت روایت اول، ناگزیر باید ترجمه این قسمت از روایت آورده شود.

«اما زمانی که دین خدا به وسیله ما ظاهر گردد، بطوری که میان مردم هیچ اختلافی نباشد، آن را مدتی است که با گذشت شبانه روزها سپری شود، و چون وقتش رسد آشکار گردد و امر یکی شود(اختلاف از میان مردم رخت بر بندد) به خدا سوگند فرمان خدا جاری شده که میان مومنین اختلافی نباشد و به همین جهت ایشان را گواه مردم قرار داده است...».(۱)

با توجه به این بیان، متن روایت، اختلاف بین مؤمنین را کاری ناشایست معرفی، و یکی از ثمرات حکومت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف را از بین بردن این اختلافات بیان می کند و هیچ تصریح یا تعریضی بر علت بودن آن برای غیبت یا اینکه این عامل در غیبت تأثیری داشته باشد ندارد.

البته ممکن است فردی بگوید، اختلاف مؤمنین باعث غضب خداوند و دور شدن رحمت خدا از آنان می شود، همان طور که در روایات آمده است اگر خداوند بر قومی غضب کند فرستاده خودش را از میان آنان برمی دارد. اما این کلام در این جا ثابت نیست، چون سند روایت ضعیف است و تنها با کمک مجموعه ای از روایات دیگر می توان آن را اثبات کرد که باعث خروج از موضوع می شود.

اما روایت دوم اشاره به اختلاف فرزندان عبد المطلب علیه السلام دارد و اینکه آنها در

۱- اصول کافی، ترجمه سید جواد مصطفوی، ج۱، ص۳۶۷.

امامت اهل بیت علیهم السلام تشکیک می کنند و عده ای از مردم ـ که کم هم نیستند ـ به حرف ناحق آنان؛ مبنی بر این که خود را مستحق خلافت می بینند، گردن می نهند.

البته در متن روایت، اشاره ای به علت بودن این مسئله برای غیبت نیست؛ اما چه کسی منکر این است که همین اختلافات باعث کینه ها و در نتیجه شهادت امامان معصوم علیهم السلام در طول تاریخ بوده؛ و این، یکی از علل مهم غیبت است.

بنابر این، هر دو حدیث، اگر چه تصریحی بر علت در متن غیبت ندارد؛ ولی به اختلافی اشاره می کنند که غیر مستقیم در تحقیق و یا حداقل در استمرار غیبت نقش داشته و دارد.

۳- در اینجا به کلام نورانی و دلسوزانه مهربان ترین مخلوق خداوند در عالم امکان بر بندگانش و محبوب ترین خلق در قرون متمادی نزد پروردگارش اشاره می شود.

این توقیع شریف از ناحیه مقدسه خطاب به شیخ مفید (رحمه الله) است که در روز پنج شنبه، بیست و سوم ذی الحجه سال چهار صد و دوازده قمری، به دست او رسید. و متن آن چنین است:

«من عبد الله المرابط فی سبیله الی الملهم الحق و دلیله

بسم الله الرحمن الرحیم ـ السلام علیک ایها العبد الصالح الناصر للحق الداعی الیه بکلمه الصدق فانا نحمدالله الیک الذی لا اله الا هو الهنا و اله آبائنا الاولین و نساله الصلاه علی نبینا و سیدنا و مولانا محمد خاتم النبین و علی اهل بیته الطیبین الطاهرین و بعد فقد کنا نظرنا مناجاتک، عصمک الله تعالی بالسبب الذی وهبه لک من اولیائه و حرسک به من کید اعدائه و (الی ان قال روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداه) و لوان اشیاعنا وفقهم الله لطاعته علی اجتماع من القلوب فی

الوفاء بالعهد علیهم، لماتاخر عنهم الیمن بلقائنا، لتعجلت لهم السعاده بمشاهدتنا علی حق المعرفه و صدقها منهم بنا، فما یحبسناعنهم الاما یتصل بنا مما نکرهه و لانوثره منهم و الله المستعان و هو حسبنا و نعم الوکیل و صلواته علی سیدنا البشیر النذیر محمد واله الطاهرین و سلامه.

«بسم الله الرحمن الرحیم سلام خدا بر تو باد ای یاری کننده حق و ای دعوتگر به سوی او با صدق گفتار. پس ما با تو حمد و ثنای خدایی را گوییم که جز او معبودی نیست. او پروردگار ما و پدران نخستین ما است، و از او درخواست صلوات بر پیامبر و آقا و مولایمان، محمد خاتم الانبیاء و اهل بیت پاک و طاهرش را داریم.

و اما بعد؛ ما نظر به مناجات تو نمودیم. خدا وسیله چیزی که به اولیای خود بخشیده، تو را حفظ فرماید و از کید دشمنان خود حراست نماید _ تا آنجا که حضرت مهدی، روحی و ارواح عالمیان فدای او، فرمود _ و چنانچه شیعیان ما، که خداوند به طاعت خود موفقشان بدارد، قلباً در وفای به عهدشان اجتماع می کردند، نه تنها سعادت لقای ما از ایشان به تأخیر نمی افتاد، که سعادت مشاهده ما با شتاب به ایشان می رسید و این ها همه در پرتو شناخت کامل ما و صداقت محض نسبت به ما می باشد. بنابراین هیچ چیز ما را از ایشان محبوس نمی دارد جز اخباری که از ایشان به ما می رسد و ما را و ناراحت می سازد و از ایشان انتظار نداریم، و تنها از خدا باید یاری خواست و او برای ما کافی و بهترین وکیل و پشتیبان است، و صلوات و سلام خداوند بر آقا و سرورمان، بشیر و نذیر، محمد و آل پاکش باد!»(۱)

توضیح

این توقیع، از نظر سند نیاز به بحث ندارد؛(۲) چرا که ناقل آن، شیخ طبرسی (رحمه الله) است که اوثق الثقات است و علما در بیان خود از ایشان به بزرگی یاد کرده اند، به عنوان نمونه، مرحوم شیخ حر عاملی می فرماید: «أبومنصور، احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی عالم، فاضل، فقیه، محدث، ثقه»(۳) و ابن شهر آشوب می گوید: «شیخی أحمد بن أبی طالب الطبرسی له الاحتجاج مفاخر الطالبیه»(۴) و شیخ علی

۱- احتجاج، مترجم بهراد جعفری، ج ۲، ص ۶۵۳، ح ۳۶۰.

۲- مرحوم طبرسی می فرماید: اسناد بسیاری از اخبار را به دلایلی چون اجماع، عقل، تواتر در کتب فریقین نیاوردم. احتجاج، ترجمه بهراد جعفری، مقدمه، ص ۴ و این کلام مرحوم طبرسی مورد قبول واقع شده است.

۳- أمل الآمال، ج۲، ص۱۷.

۴- معالم العلماء، ص۱۲.

نمازی می گوید: «او عالم، فقیه، محدث، ثقه، و جلیل است»(۱) ومرحوم آیت الله خویی هم در عظمت ایشان به کلمات مرحوم شیخ حر عاملی و ابن شهرآشوب اشاره می نمایند. (۲) البته پشتوانه دیگر ما اعتماد بزرگان به کتاب شریف احتجاج و استناد به احادیث آن و صحیح دانستن توقیعات شریف این کتاب می باشد. اما در اینجا این سؤال مطرح است که آیا توقیع به شیخ مفید قابل قبول است؟

در پاسخ می گوییم، اولاً در عصر غیبت صغری افراد بسیاری چون محمدبن ابراهیم بن مهزیار و غیره وجود دارند که شخصاً به حضرت نامه نوشته اند و حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز در توقیعی مستقل خطاب به آنها پاسخ فرمودند؛ بنابراین توقیع بر غیر نواب اربعه جایز است.

ثانیاً کسی قائل به قطع ارتباط کامل حضرت با مردم در دوران غیبت نشده است و شیخ مفید هم ادعای نیابت نفرموده اند و هیچ یک از شیعیان هم چنین ادعایی ندارد.(۳)

بنابراین به نظر می رسد، توقیعات وارده بر شیخ مفید طبق مبانی بوده و ایرادی به آن وارد نیست.

اما دلالت متن بر معنای مطلوب، بسیار ظاهر است و اگر چه مختص شیعیان است، ولی آن معنی نیست که علت غیبت، شیعیان باشند، بلکه حضرت دوست دارند شیعیان، غیبت را _ که دیگران باعث آن شده اند _ با یک دل شدن به پایان

ص:۲۳۵

۱- مستدرکات علم رجال، ج۱، ص۳۶۹.

۲- أمل الآمال، ج۲، ص۱۷؛ معالم العلما، ص۱۲؛ مستدرکات علم رجال، ج۱، ص۳۶۹، شماره۱۱۹۲؛ معجم رجال الحدیث، ج۲، ص۱۶۴، شماره۶۸۱.

۳- به نقل از: رساله سطح۳، سعید امیدیان، موجود در مرکز تخصصی مهدویّت.

ببرند و در مقابل کید آن ظالمان ایستادگی کنند، والا علت غیبت استمرار خواهد داشت و از شیعه انتظار می رود که این علت را رفع کنند. به هرحال این اختلافات در استمرار غیبت مؤثر است ولی نمی توان گفت که شیعه باعث غیبت است.

سوم: ادبار به حق و استقبال از باطل

اشاره

أحمد بن محمد الکوفی، عن جعفر بن عبد الله المحمدی، عن أبی روح فرج بن قره، عن جعفر بن عبد الله، عن مسعده بن صدقه، عن أبی عبد الله (علیه السلام) قال: خطب أمیر المؤمنین (علیه السلام) بالمدینه فحمد الله وأثنی علیه وصلی علی النبی وآله ثم قال: أما بعد فإن الله تبارک وتعالی..... ولعمری لیضاعفن علیکم التیه من بعدی أضعاف ما تاهت بنو اسرائیل ولعمری أن لو قد استکملتم من بعدی مده سلطان بنی امیه لقد اجتمعتم علی سلطان الداعی إلی الضلاله وأحییتم الباطل وخلّفتم الحق وراء ظهورکم وقطعتم الادنی من أهل بدر ووصلتم الأبعد من أبناء الحرب لرسول الله (صلی الله علیه وآله) ولعمری أن لو قد ذاب ما فی أیدیهم لدنا التمحیص للجزاء وقرب الوعد وانقضت المده وبدا لکم النجم ذو الذنب من قبل المشرق ولاح لکم القمر المنیر، فإذا کان ذلک فراجعوا التوبه واعلموا أنکم إن اتبعتم طالع المشرق سلک بکم مناهج الرسول (صلی الله علیه وآله) فتداویتم من العمی والصم والبکم وکفیتم مؤونه الطلب والتعسف ونبذتم الثقل الفادح عن الاعناق ولا یبعد الله إلا من أبی وظلم واعتسف وأخذ ما لیس له «وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون».(۱)

امام صادق علیه السلام فرمود: امیرمؤمنان علیه السلام در مدینه خطبه ای ایراد کرد و پس از اینکه

۱- کافی، ج۸، ح۲۲.

خدای را ستایش و ثنا نمود و بر پیغمبر و آلش درود فرستاد، فرمود: «اما بعد، به جانم سوگند،... سرگردانی شما پس از من چند برابر سرگردانی بنی اسرائیل خواهد بود و اگر پس از من، دوران سلطنت بنی امیه را نیز به پایان رسانید، باز هم اطراف سلطان دیگری را که به گمراهی دعوت کند بگیرید و باطل را زنده کنید و حق را پشت سر اندازید و از نزدیک ترین جنگجویان (با افتخار) بدر بریده شوید، و به دورترین فرزندان جنگ کنندگان با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم (یعنی فرزندان عباس که در جنگ بدر در زمره لشکر مشرکین به جنگ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده بودند) بپیوندید.

و به جانم سوگند اگر آب شود آن چه در دست آنها (بنی عباس) است (و قدرت آنها از بین رود) امتحان برای پاداش نزدیک شود، و وعده حق و وعده فرج آل محمد نزدیک گردد و دوران (ظلم و ستم و حکومت اهل باطل) سپری گردد، و ستاره دنباله دار از سمت مشرق ظاهر گردد، و ماه تابان برای شما آشکار شود و چون چنین شد، توبه کنید، و بدانید که اگر از کسی که از مشرق طلوع می کند و شما را به راه پیامبر هدایت می نماید، پیروی کنید از کوری و کری و گنگی بهبودی یابید، و از زحمت طلب روزی و رنج کشیدن آسوده شوید، و بار سنگین و کمرشکن (اطاعت زورمندان و زمامداران ستم پیشه) را از دوش خود بردارید، و خدا از رحمت خود دور نسازد جز کسی را که سر باز زند و ستم کند و زور گوید و آنچه را حق ندارد بگیرد، و آنان که ستم کردند به زودی خواهند دانست که به چه جایگاهی باز می گردند».(۱)

۱- روضه کافی، ترجمه رسولی محلاتی، ص ۹۵.

بررسی سند حدیث

احمد بن محمد الکوفی

ایشان از مشایخ مرحوم کلینی است و حداقل از باب مشایخ الثقات بودن، توثیق عام شامل ایشان می شود. ترجمه کامل ایشان قبلاً آمده است.

جعفر بن عبد الله المحمدی

آیت الله خویی (رحمه الله) ایشان را با «جعفر بن عبدالله راس المدری» متحد می دانند و مرحوم نجاشی در رابطه با این شخص می فرماید:«اوثق الناس فی حدیثه؛(۱) موثق ترین مردم در حدیث است.»

ابی روح فرج بن قره و جعفربن عبدالله

ایشان مجهول هستند و توثیق خاص ندارند. از این رو، پرداختن به ادامه سند صرف نظر می شود.

بنابراین خطبه شریف از نظر سند ضعیف می باشد. ولی همانطور که قبلاً عرض شد، متن هم باید مورد توجه واقع شود و به نظر می آید، متن این خطبه شبیه دیگر خطبه های امیرالمؤمنین است و از بلاغت و معنای بسیار بالایی برخوردار می باشد و بعید به نظر می رسد که از غیر معصوم صادر شده باشد.(۲)

ص:۲۳۸

۱- معجم رجال الحدیث، ج۵، ص۴۳، ش۲۱۸۸ و ص۴۵، ش۲۱۹۲.

۲- برای مطالعه بیشتر درباره اعتماد علما به متن حدیث _ که تعبیر به موثوق به می شود _ رک: فوائد الحاثریه، وحید بهبهانی، ص۱۴۱ _ ۱۴۳؛ مقدمه معتبر، محقق حلی، ج۱، ص۲۸؛ مصباح الفقیه، محقق همدانی، ص۱۲ و مقالات استاد مهدی حسینیان قمی، مجله تخصصی انتظار موعود، شماره های ۸ و ۹، ۱۰، ۱۱ و ۱۲.

دلالت

حضرت امیر المومنین علیه السلام در این خطبه از مردم گلایه دارند که شما با بنی امیه کنار می آیند و پس از آنها اطراف سلاطین دیگر (بنی عباس) را می گیرند و باطل را زنده می کنید، و حق را پشت سر می اندازند. سپس اعلام می کنند که بعد از آنها (بنی عباس) امتحان برای پاداش نزدیک می شود، و وعده حق (خروج آل محمد) نزدیک می گردد و دوران (ظلم و ستم و حکومت باطل) سپری می شود(۱) در حقیقت، امیر المومنین علیه السلام، سازش مردم با بنی امیه و بنی عباس و پشت به حق کردن از سوی آنها را عامل تأخیر در ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می دانند.

همانطور که حضرت امیر علیه السلام پیش بینی کردند، این دو حکومت، حدود ششصد سال طول کشید و مردم تا آخر آنها را همراهی کردند و تا این همراهی با غاصبین تمام نشود، ظهوری در کار نخواهد بود.

نتیجه: سند خطبه ضعیف، ولی متن قوی است و بعید است از غیرمعصوم صادر شده باشد در متن خطبه تصریحی بر علت غیبت نیست مگر اینکه از فحوای متن چنین مطلبی برداشت شود.

نقد و نظر

یک: متن خطبه اشاره خاصی به این عامل به عنوان علت ندارد، نه علت محدثه و نه مبقیه؛ بنابر این می توان گفت که این خطبه در این باره ساکت است. البته فحوای متن یعنی رضایت به حکومت بنی عباس و در کنار آنها بودن، به این مسئله اشاره دارد؛ چرا که وقتی مردم از ولی خدا برحذر باشند، به دشمنی او به

۱- ترجمه روضه کافی، رسول محلاتی، ج۱، ص۹۴.

پـا می خیزنـد و جـایی برای بودن امـام در کنـار خودشـان بـاقی نمی گذارنـد و در این صورت، در ایجـاد غیبت تـأثیر خواهند داشت. مگر اینکه از حکومت سلاطین جور، دوری و توبه کنند و خود را برای ظهور ولی خدا آماده نمایند.

دو: هیـچ یک از عالمان دین به این علت اشاره نفرموده اند و علی رغم جسـتجوی بسـیار، منبعی در خور توجه که به این عامل پرداخته باشد یافت نشد.

چهارم: اتمام حجت بر مردم

اشاره

عنه (فضـل بن شاذان) عن علی بن الحکم عن سـفیان الجریری عن ابی عبـد الله الصادق علیه السـلام عن ابی جعفر علیه السـلام قال: دولتنا آخر الدول و لن یبق اهل بیت لهم دوله الاهلکوا قبلنا لئلا یقولوا اذا راوا سـیرتنا: اذا (اذ) ملکنا سـرنا مثل سیره هولاء، و هو قول الله عزوجل: «و العاقبه للمتقین(۱)».(۲)

ابی صادق [کلیسا بن کلیب] از امام باقر علیه السـلام نقل می کند که حضـرت فرمودند: «دولت ما آخرین دولت ها است. هیچ گروهی باقی نمی مانـد مگر این که قبل از دولت ما به حکومت می رسـد تا این که وقتی رفتار ما را با مردم می بیننـد، نگویند که اگر ما هم به سلطنت می رسیدیم مثل این ها عمل می کردیم و این معنای قول خداوند است که می فرماید «و عاقبت برای پرهیزکاران است».(۳)

سند

به خاطر اختصار فقط شخصیت های جدید ترجمه می شوند.

ص:۲۴۰

۱- اعراف (۷)، آیه ۱۲۸.

۲- الغیبه، شیخ طوسی، ص۴۷۳.

۳- الغیبه، ترجمه مجتبی عزیزی، ص ۷۸۸.

علی بن الحکم

آیت الله خویی (رحمه الله) ایشـان را با «علی بن الحکم بن الزبیر» متحـد دانسـته و با اسـتناد به کلام شـیخ طوسـی و ابن قولویه، ایشان را توثیق کرده اند. هم چنین از ایشان هزارو چهارصد روایت نقل شده است.(۱)

سفیان الجریری

شخصـیت ایشان مجهول است. فقط شـیخ علی نمازی در مسـتدرکات می گویـد: «ابن فضال حدیثی را نقل می کند که دلالت برحسن عقیده او دارد». اما روایت را نمی آورد و حسن عقیده هم دال بر وثاقت نیست.

توضیح

سند حدیث به خاطر وجود سـفیان الجریری، اما مضـمون حدیث متن در حدیثی دیگر که در کتاب شـریف کافی و که سند آن صحیح می باشد، تکرار شده است. در آن حدیث، امام باقر علیه السلام در پاسخ ابو جعفر عبدالله الدوانیقی می فرمایند: «یا اباجعفر دولتکم قبل دولتنا و سطانکم قبل سلطاتنا».(۲) بنابر این شاید بتوان متن روایت را به پشتوانه متن این حدیث و قوت آن دانست.

بررسی دلالت حد یث

متن حـدیث دلالـت کامل بر این دارد که علت وجود غیبت و طولانی بودن آن این است که هر گروهی (مـذهبی) به حکومت برسد و عقاید خود را بیان کند تا وقتی حکومت به اهل بیت علیهم السلام رسید و آن عظمت و عدالت فراگیر شد، نگویند ما

۱- معجم رجال الحدیث، ج۱۱، ص۳۸۱، ش۸۰۸۶، و ص۳۹۴، ش۸۰۸۸.

۲- کافی، ج۸، ح۲۵۶، ص ۲۱۰.

هم اگر حکومت را می گرفتیم، چنین کاری را انجام می دادیم.

نقد و نظر

یک. ابتدا باید عرض شود که سند حدیث ضعیف است ولی متن آن، تأییدی از کافی دارد، که مؤید متن آن است. این روایت، علت بودن این عامل را برای غیبت، اگر چه بسیار جزئی، بیان می کند.

دو. هیچ یک از بزرگان به این علت اشاره نکرده اند و اگر هم مثل مرحوم شیخ طوسی این علت را بیان نموده اند، فقط صرف نقل روایت بوده است و از آن به عنوان علت غیبت بحث نکرده اند.

بنابراین، این علت، به صرف وجود روایت مذکور، قابل بررسی است و اگرچه ضعیف است، از درجه اعتبار ساقط نیست، چون مقام این تحقیق پرداختن به علل غیبت در روایات است.

گفتار چهارم: حکمت الهی

مقدمه

ابتدا پرداختن به دو نکته ضروری به نظر می رسد. اول: در معنای لغوی و اصطلاحی حکمت _ که همان طور که در فصل اول گفته شد _ حکمت آن چیزی است که برای مصالحی که به نفع مردم است، ازآن ها پوشیده شده، ولی برای انبیای الهی و اهل بیت علیهم السلام ظاهر است. دوم: خداوند هم در قرآن کریم بر این اصل اشاره دارد و می فرماید: «و ماکان الله لیطلعکم علی الغیب و لکن الله یجتبی من رسله من یشاء؛(۱) خداوند شما را بر غیب آگاه نمی سازد، ولی از بین انبیا هر که را خواهد گزیند [و او را آگاهی سازد]». از این آیه شریفه چنین برداشت می شود که حکمت های الهی نزد انبیا می باشد. بنابراین حکمت غیبت برای عموم مردم پوشیده است، و درباره این که چرا پوشیده است گاهی فرمودند: ندانستن آن بهتر از دانستن است و گاهی فرمودند: اجازه گفتن آن را نداریم و بعد از ظهور از آن اطلاع پیدا می کنید. البته ما در این تحقیق، حکمت را دلیل حقیقی غیبت و ادله قبل را دلایل ظاهری می دانیم؛ همان طور که آیت الله جوادی آملی(۲) و آیت الله شیخ جواد خراسانی(۳) و حجت اسلام علی دوانی.(۴) بر این نظر می باشند.

۱- آل عمران (۳)، آیه ۱۷۹.

۲- امام مهدی موجود موعود، ص۱۲۸.

۳- مهدی منتظر، ص۷۲.

۴- موعودی جهانی که جهان در انتظار اوست، ص۲۱۲.

اول: اجازه نداشتن در بیان علت

روایت

۱. حدثنا عبد الواحد بن محمد بن عبدوس العطار رضی الله عنه قال: حدثنی علی بن محمد بن قتیبه النیسابوری قال: حدثنا حمدان بن سلیمان النیسابوری قال: حدثنی أحمد بن عبد الله بن جعفر المدائنی، عن عبد الله بن الفضل الهاشمی قال: سمعت الصادق جعفر بن محمد علیهما السلام یقول: إن لصاحب هذا الامر غیبه لا بد منها یرتاب فیها کل مبطل، فقلت: ولم جعلت فداك؟ قال: لامر لم یؤذن لنا فی کشفه لکم؟ قلت: فما وجه الحکمه فی غیبته؟ قال: وجه الحکمه فی غیبته وجه الحکمه فی غیبات من تقدمه من حجج الله تعالی ذکره، إن وجه الحکمه فی ذلک لا ینکشف إلا بعد ظهوره کما لم ینکشف وجه الحکمه فیما أتاه الخضر علیه السلام من خرق السفینه، وقتل الغلام، وإقامه الجدار لموسی علیه السلام إلی وقت افتراقهما. یا ابن الفضل: إن هذا الامر أمر من (أمر) الله تعالی وسر من سر الله، وغیب من غیب الله، ومتی علمنا أنه عزوجل حکیم صدقنا بأن أفعاله کلها حکمه وإن کان وجهها غیر منکشف.(۱)

عبدالله بن فضل هاشمی گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «ناگریز، برای صاحب الامر علیه السلام غیبتی است که هر باطل جویی در آن به شک می افتد». گفتم: فدای شما شوم، برای چه؟ فرمود: «به خاطر امری که ما اجازه نداریم آن را هویدا کنیم» گفتم: در آن غیبت چه حکمتی وجود دارد؟ فرمود: «حکمت غیبت او پس از ظهورش آشکار گردد، هم چنان که وجه حکمت کارهای خضر علیه السلام از شکستن

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص۴۸۱؛ الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۹۰، ج۲۴۷.

کشتی و کشتن پسر و به پا داشتن دیوار بر موسی علیه السلام روشن نبود تا آن که وقت جدایی آن ها فرا رسید.ای پسر فضل این امر، امری از امور الهی و سرّی از اسرار خدا و غیبی از غیوب پروردگار است و چون دانستیم که خدای تعالی حکیم است، تصدیق می کنیم که همه افعال او حکیمانه است اگرچه وجه آن آشکار نباشد».(۱)

بررسی سند حدیث

عبدالواحد بن محمدبن عبدوس العطار: ایشان از مشایخ شیخ صدوق می باشد.

علی بن محمد بن قتیبه النیشابوری

آیت الله خویی، اقوالی دال بر توثیق و مدح و ذم ایشان می آورند و در آخر می فرمایند: والله العالم.(۲) یکی از استنادات آیت الله خویی در ضعف او، کلام مرحوم نجاشی مبنی بر کثرت نقل از ضعفا است و اینکه مرحوم نجاشی فرموده است: «له کتب کتاب یشتمل علی ذکرمجالس الفضل مع اهل الخلاف و مسائل اهل البلدان» را دال بر ضعف علی بن محمد دانسته اند. غیر از این مورد، کلام دیگری که دال بر ضعف علی بن محمد باشد در کلام مرحوم نجاشی نیست. (۳) اگر کلام مرحوم نجاشی دال بر ضعف او نباشد، اعتماد کشی به روایات او و این که ابن داود در قسم اول نام ایشان را آورده است، برای حسن بودن ایشان کفایت می کند.

ص:۲۴۵

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ترجمه منصور پهلوان، ج ۲، ص ۲۳۴، ح ۱۱.

۲- معجم رجال الحدیث، ج۱۳، ص۱۷۱، ش۸۴۷۵.

۳- رجال، نجاشی، ص۲۵۹، ش۶۷۸.

حمدان بن سلیمان نیشابوری

نجاشی می فرماید: «ثقه من وجوه اصحابنا؛[(۱)](#) از اصحاب آبرومند و ثقه در بین شیعه است».

احمدبن عبدالله بن جعفر المدائنی

ایشان مجهول است.

عبدالله بن الفضل الهاشمی

آیت الله خویی ایشان را به استناد کلام مرحوم نجاشی ثقه می دانند.[(۲)](#)

نتیجه:

حدیث از جانب علی بن محمد و احمدبن عبدالله بن جعفر المدائنی دچار ضعف است. البته قسمت هایی از متن حدیث در احادیث دیگری آمده است ولی عبارت خاصی که این قسمت بر محور آن نام گذاری شده، تنها در همین حدیث آمده است. اما روایات بعدی هم از نظر متن شباهت بسیار با این متن دارند. به هر حال اگر متن، موثق، و با احادیث صحیح السند دیگر مطابق باشد، می توان ضعف سند را ندیده گرفت و الا ضعف حدیث حتمی است.

بررسی دلالت حدیث

متن روایت حاوی جملاتی است که دقیقاً معنای مورد نظر را بیان می فرماید؛ چرا که حضرت از اطاعت محض اهل بیت از خداوند سخن می گویند، مبنی بر این که در گفتن علت غیبت از سوی خداوند اجازه ندارند. علاوه بر آن چنین

۱- رجال، نجاشی، ص ۱۳۸، ش۳۵۷.

۲- معجم رجال الحدیث، ج۱۱، ص۲۹۶، ش۷۰۶۴.

استفاده می شود که اهل بیت علت را می دانند؛ لذا بعد از اصرار ابن فضل، حضرت صادق درپاسخ می فرمایند: «حکمت غیبت مانند حکمت غیبت انبیای دیگر بعد از ظهور مشخص می شود».

نکته

در رابطه با میزان تأثیر این عامل در غیبت و نظر عالمان دین، ان شاءالله بحث کاملی در آخر گفتار خواهد آمد.

دوم: ندانستن، بهتر از دانستن

اشاره

۲. حدثنا محمد بن محمد بن عصام الکلینی رضی الله عنه قال: حدثنا محمد بن یعقوب الکلینی، عن إسحاق بن یعقوب قال: سألت محمد بن عثمان العمری رضی الله عنه أن یوصل لی کتابا قد سألت فیه عن مسائل أشکلت علی فورد لتوقیع بخط مولانا صاحب الزمان علیه السلام: أما سألت عنه _ أرشدک الله وثبتک _ من أمر المنکرین لی من أهل بیتنا وبنی عمنا، فاعلم أنه لیس بین الله عزوجل وبین أحد قرابه، ومن أنکرنی فلیس منی وسبیله سبیل ابن نوح علیه السلام . أما سبیل عمی جعفر وولده فسبیل إخوه یوسف علیه السلام . أما الفقاع فشربه حرام، ولا بأس بالشلماب، وأما أموالکم فلا نقبلها إلا لتطهروا، فمن شاء فلیصل ومن شاء فلیقطع فما آتانی الله خیر مما آتاکم. وأما ظهور الفرج فإنه إلی الله تعالی ذکره، وکذب الوقاتون. وأما قول من زعم أن الحسین علیه السلام لم یقتل فکفر وتکذیب وضلال. وأما الحوادث الواقعه فارجعوا فیها إلی رواه حدیثنا فانهم حجتی علیکم وأنا حجه الله علیهم (الی ان قال) وأما عله ما وقع من الغیبه فإن الله عزوجل یقول:

«یا أیها الذین آمنوا لا تسئلوا عن أشیاء إن تبد لکم تسؤکم»[(۱)] إنه لم یکن لاحد من آبائی علیهم السلام إلا وقد وقعت فی عنقه بیعه لطاغیه زمانه، وإنی أخرج حین أخرج، ولا بیعه لاحد من الطواغیت فی عنقی. وأما وجه الانتفاع بی فی غیبتی فکالانتفاع بالشمس إذا غیبتها عن الابصار السحاب، وإنی لامان لاهل الارض کما أن النجوم أمان لاهل السماء، فأغلقوا باب السؤال عما لا یعنیکم، ولا تتکلفوا علم ما قد کفیتم، وأکثروا الدعاء بتعجیل الفرج، فإن ذلک فرجکم والسلام علیک یا إسحاق بن یعقوب من اتبع الهدی. [(۲)]

اسحاق بن یعقوب گوید: از محمد بن عثمان درخواست کردم نامه ای را که مشتمل بر مسائل دشوار بود به امام عصر برساند و توقیعی به خط مولای ما صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف چنین صادر شد: «خداوند تو را ارشاد کند و پایدار بدارد، اما سؤالی که درباره منکران از خاندان و عموزادگان ما کردی، بدان که بین خدای تعالی و هیچ کس خویشاوندی نیست و کسی که مرا انکار کند از من نیست و راه او مانند پسر نوح است، اما راه عمویم جعفر و فرزندانش راه برادران یوسف است.

اما نوشیدن آب جو حرام است، و نوشیدن شلماب _ که نوعی شربت است _ مانعی ندارد و اما اموال شما را نمی پذیریم مگر آن که آن را طاهر سازید، هر که خواهد بفرستد و هر که خواهد قطع کند که آن چه خدای تعالی به من داده است بهتر از آن است که به شما داده است.

و اما ظهور فرج، آن با خدای تعالی است و تعیین کنندگان وقت دورغ می گویند.

۱- مائده (۵)، آیه ۱۰۱.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص۴۸۲.

و اما اعتقاد کسی که می گوید حسین علیه السلام کشته نشده است، آن کفر و تکذیب و گمراهی است.

اما حوادث واقعه، درباره آن مسایل به راویان حدیث ما رجوع کنید که آنان حجّت من بر شـما هسـتند و من نیز حجّت خدا بر آنها هستم.

_ تـا آن جا که فرمود _ و اما علت وقوع غیبت، خـدای تعالی می فرمایـد: «ای کسانی که ایمان آورده ایـد، از چیزهایی سؤال نکنیـد که وقتی مشـخص شـد به ضـرر شـما باشـد». بر گردن همه پدرانم، بیعت سـرکشان زمانه بود، اما من وقتی خروج نمایم بیعت هیچ کس بر گردنم نیست.

امـا وجه انتفـاع از من در زمان غیبتم، ماننـد انتفاع از خورشـید است وقتی که ابر آن را از دیـدگان پنهان سازد. و من امان اهل زمین هستم، هم چنان که ستارگان، امان اهل آسمان ها هستند. و از اموری که سودی برایتان ندارد پرسش نکنید و خود را در آموختن آن چه از شما نخواسته اند به زحمت نیفکنید و برای تعجیل فرج بسیار دعا کنید که همانا فرج شما است و ای اسحاق بن یعقوب! درود بر تو و بر پیروان هدایت باد».(۱)

بررسی سند حدیث

محمدبن محمدبن عصام الکلینی

مرحوم آیت الله خویی، ایشـان را از مشایـخ مرحوم صـدوق می داننـد؛ ولی چون مبنـای ایشان، عـدم وثاقت مشایـخ ثقه است، مطلبی در توثیق ایشان ندارند.(۲) اما بنا

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ترجمه منصور پهلوان، ج۲، ص ۲۳۷، ح ۴.

۲- معجم رجال الحدیث، ج۱۸، ص۱۹۵، ش ۱۱۷۳۰.

بر نظر برخی دیگر از علما، شیخ اجازه، توثیق عام است(۱).

باقی سند هم شامل افرادی مثل مرحوم کلینی و اسحاق بن یعقوب است که اوثق الثقات هستند.

نکته

این حدیث در کتاب الغیبه شیخ طوسی سند دیگری دارد که نام رجال آن از شخصیت بسیار بزرگ شیعه هستند، از جمله: ابن قولویه، أبی غالب زراری و مرحوم کلینی. بنابراین سند حدیث در مرتبه بسیار بالا قرار دارد و این توفیع شریف، نصب العین تمام شیعیان راستین خواهد بود.(۲)

بررسی دلالت حدیث

این عنوان بحمدالله قرائن و شواهد محکمی از قرآن کریم دارد که به مواردی اشاره می شود:

۱. «یا ایها الذین آمنوا لا تسئلو عن أشیاء ان تبدلکم تسئوکم؛(۳)؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! از چیزهایی که اگر بدانید به ضرر شما است سؤال نکنید».

۲. «و ما کان الله لیطلعکم علی الغیب؛(۴)

خداوند، شما را بر غیبت آگاه نخواهد کرد».

۳. «لو اطلعت علیکم لولیت منهم فرارا؛(۵) اگر حقیقت به شما روشن شود

۱- تنقیح المقال، ج۳، ص۹۶ .«لا شبهه شیخ اجازه یغنیه عن التوثیق، فهو بحکم الثقه» .

۲- الغیبه، شیخ طوسی، ص،۲۹۰ ح۲۴۷.

۳- مائده (۵)، آیه ۱۰۱.

۴- آل عمران (۳)، آیه ۱۷۹.

۵- کهف (۱۸)، آیه ۱۸.

[تحمل قدرت آن را ندارید] و از دین گریزان می شوید».

۴. «وعسی ان تحبوا شیئا و هو شر لکم والله یعلم و انتم لا تعلمون؛(۱)

چه بسیار چیزی را در دوست می دارید و آن برای شما بد است و خدا می داند و شما می دانید».

لذا حکمت الهی در خصوص علت غیبت نیست، بلکه شامل مواردی می شود که بعضی از آنها در قرآن و روایات آمده است. لذا در قرآن می بینیم حضرت خضر از چیزهایی اطلاع دارند که حضرت موسی آن را نمی دانند. البته در این آیات، این نکته زیبا به نظر می آید که اگر انسان صبر کند تا زمان آن فرا برسد، این سختی و عدم تحمل از بین رفته و انسان با جان و دل پذیرای حکمت الهی می شود.

نتیجه

امام عصر علیه السلام باستناد به این آیه شریفه، پنهان بودن علت غیبت را به نفع ما شیعیان دانسته است و امام رضا علیه السلام در توصیف امام چنین می فرمایند:«الامام... الام البرّه بالولده الصغیر؛(۲) او مانند مادری مهربان نسبت به فرزند خردسال خود به است». روایت مذکور تصریح بر این معنا داشته و دلالت آن تمام است. بنابر این روایت، هم از نظر سند و هم دلالت قابل استناد است.

۱- بقره (۲)، آیه ۲۱۶.

۲- کافی، ج۱، ص۲۲۲.

سوم: سر الهی

اشاره

۳. حدثنا محمد بن موسی بن المتوکل رضی الله عنه قال: حدثنا محمد بن أبی عبد الله الکوفی قال: حدثنا محمد بن إسماعیل البرمکی، عن علی بن عثمان، عن محمد بن الفرات، عن ثابت بن دینار، عن سعید بن جبیر، عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: إن علی بن أبی طالب علیه السلام إمام أمتی وخلیفتی علیها من بعدی، ومن ولده القائم المنتظر الذی یملا الله به الارض عدلا وقسطا کما ملئت جورا وظلما، والذی بعثنی بالحق بشیرا إن الثابتین علی القول به فی زمان غیبته لاعز من الکبریت الاحمر، فقام إلیه جابر بن عبد الله الانصاری فقال: یا رسول الله وللقائم من ولدک غیبه؟ قال: ای وربی، ولیمحص الله الذین آمنوا ویمحق الکافرین، یا جابر إن هذا الامر (أمر) من أمر الله وسر من سر الله، مطوی عن عباد الله، فإیاک والشک فیه فإن الشک فی أمر الله عزوجل کفر.(۱)

بررسی سند حدیث

محمدبن موسی بن المتوکل

علامه حلی می فرمایند: «ایشان ثقه است».(۲) جناب نمازی در مستدرکات می گوید: «ایشان در خلاصه الاقوال و وجیزه علامه حلی توثیق شده است و از مشایخ مرحوم صدوق است لذا در کل، او ثقه است».(۳)

محمدبن عبدالله الکوفی

آیت الله خوئی، ایشان را با «محمدبن ابی عبدالله اسدی» و «محمدبن جعفر

ص:۲۵۲

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص۲۸۷. ترجمه حدیث در باب امتحان، ح۱۳ گذشت.

۲- خلاصه الاقوال، ص۲۵۱، ص۵۹.

۳- مستدرکات علم رجال، ج۷، ص۳۴۴، ش۱۴۵۷۴.

الاسدی» متحد دانسته است که ایشان توثیق خاص دارند. بنابراین محمدبن عبدالله الکوفی ثقه است.(۱)

محمدبن اسماعیل البرمکی

آیت الله خوئی می فرمایند: «ایشان همان محمدبن اسماعیل بن احمدبن بشیر البرمکی هستند» و به استناد کلام مرحوم نجاشی ایشان را ثقه می دانند.(۲)

علی بن عثمان

شخصیت ایشان مجهول است.

محمدبن الفرات

او بسیار ضعیف است.

ثابت بن دینار

آیت الله خوئی می فرمایند: «کنیه ایشان ابا حمزه ثمالی و ثقه است».(۳)

توثیق سعیدبن جبیر هم گذشت.(۴)

در نتیجه، سند حدیث ضعیف است؛ ولی اکثر متن حدیث را روایات متعددی تأیید می کند، و روایت بعدی تأیید می شود؛ لذا اگرچه سند ضعیف است، ولی متن، موثوق به و قابل اعتماد می باشد.

۴. حدثنا علی بن عبد الله الوراق قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد ابن إسحاق بن سعد الاشعری قال: دخلت علی أبی محمد الحسن بن علی علیهما السلام

۱- علم رجال الحدیث، ج۱۵، ص۲۳۸، ص۲۸۵ ش ۱۰۰۳۲.

۲- علم رجال الحدیث، ج۱۶، ص۹۱، ش۱۰۲۷۱.

۳- علم رجال الحدیث، ح۴، ص۲۹۲، ش۱۹۶۰.

۴- معجم رجال الحدیث، ج۹، ص۱۱۸، ش۵۱۲.

وأنا أريد أن أسأله عن الخلف [من] بعده، فقال لی مبتدئا: یا أحمد بن إسحاق إن الله تبارک وتعالی لم یخل الارض منذ خلق آدم علیه السلام ولا یخلیها إلی أن تقوم الساعه من حجه لله علی خلقه، به یدفع البلاء عن أهل الارض، وبه ینزل الغیث، وبه یخرج برکات الارض. قال: فقلت له: یا ابن رسول الله فمن الامام والخلیفه بعدک؟ فنهض علیه السلام مسرعا فدخل البیت، ثم خرج وعلی عاتقه غلام کان وجهه القمر لیله البدر من أبناء الثلاث سنین، فقال: یا أحمد بن إسحاق لو لا کرامتک علی الله عزوجل وعلی حججه ما عرضت علیک ابنی هذا، إنه سمی رسول الله صلی الله علیه وآله وکنیه، الذی یملا الارض قسطا وعدلا کما ملئت جورا وظلما. یا أحمد بن إسحاق مثله فی هذه الامه مثل الخضر علیه السلام، ومثله مثل ذی القرنین، والله لیغیبن غیبه لا ینجو فیها من الهلکه إلا من ثبته الله عزوجل علی القول بإمامته وفّقه [فیها] للدعاء بتعجیل فرجه. فقال أحمد بن إسحاق: فقلت له: یا مولای فهل من علامه یطمئن إلیها قلبی؟ فنطق الغلام علیه السلام بلسان عربی فصیح فقال: أنا بقیه الله فی أرضه، والمنتقم من أعدائه، فلا تطلب أثرا بعد عین یا أحمد بن إسحاق. فقال أحمد بن إسحاق: فخرجت مسرورا فرحا، فلما کان من الغد عدت إلیه فقلت له: یا ابن رسول الله لقد عظم سروری بما مننت [به] علی فما السنه الجاریه فیه من الخضر وذی القرنین؟ فقال: طول الغیبه یا أحمد، قلت: یا ابن رسول الله وإن غیبته لتطول؟ قال: ای وربی حتی یرجع عن هذا الامر أکثر القائلین به ولا یبقی إلا من أخذ الله عزوجل عهده لولایتنا، وکتب فی قلبه الایمان وأیده بروح منه یا أحمد بن إسحاق: هذا أمر من أمر الله، وسر من سر الله، وغیب من غیب الله، فخذ ما آتیتک واکتمه وکن من الشاکرین تکن معنا غدا فی علیین.

ص:۲۵۴

قال مصنف هذا الکتاب رضی الله عنه: لم أسمع بهذا الحدیث إلامن علی بن - عبد الله الوراق وجدت بخطه مثبتا فسألته عنه فرواه لی عن سعد بن عبد الله، عن أحمد ابن إسحاق رضی الله عنه کما ذکرته.(۱)

احمد بن اسحاق گوید: بر امام عسکری علیه السلام وارد شدم و می خواستم از جانشین پس از وی پرسش کنم، اما او آغاز سخن کرد و فرمود: «ای احمد بن اسحاق! خدای تعالی از زمان آدم علیه السلام زمین را خالی از حجّت نگذاشته است و تا روز قیامت نیز خالی از حجّت نخواهد گذاشت. به واسطه اوست که بلا را از اهل زمین دفع می کند و به خاطر اوست که باران می فرستد و برکات زمین را بیرون می آورد.» گفتم: ای فرزند رسول خدا! امام و جانشین پس از شما کیست؟

حضرت شتابان برخاست و داخل خانه شد و سپس برگشت، در حالی که بر شانه اش، کودکی سه ساله بود که صورتش مانند ماه شب چهارده می درخشید. سپس فرمود: «ای احمد بن اسحاق! اگر نزد خدای تعالی و حجّت های او گرامی نبودی، این فرزندم را به تو نشان نمی دادم، او همنام و هم کنیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. کسی است که زمین را پر از عدل و داد می کند همچنان که پر از ظلم و جور شده باشد.

ای احمد بن اسحاق! مَثَل او در این امّت، مثل خضر و ذوالقرنین است. او غیبتی طولانی خواهد داشت که هیچ کس در آن نجات نمی یابد مگر کسی که خدای تعالی او را در اعتقاد به امامت ثابت بدارد و در دعا به تعجیل فرج موفّق سازد.

گفتم: ای مولای من! آیا نشانه ای هست که قلبم بدان مطمئن شود؟ آن کودک به

۱- کمال الدین، ص۳۸۴.

زبان عربی فصیح به سخن در آمد و فرمود: «أنا بقیه الله فی أرضه و المنتقم من أعدائه. ای احمد بن اسحاق! پس از مشاهده جستجوی نشانه مکن!»

احمد بن اسحاق گوید: من شاد و خرّم بیرون آمدم و فردای آن روز به نزد امام عسکری علیه السلام بازگشتم و گفتم:ای فرزند رسول خدا! شادی من به واسطه منّتی که بر من نهادید بسیار است. بفرمائید آن سنّتی که از خضر و ذوالقرنین دارد چیست؟ فرمود: «ای احمد! غیبت طولانی» گفتم:ای فرزند رسول خدا! آیا غیبت او به طول خواهد انجامید؟ فرمود: «به خدا سوگند، چنین است؛ تا به غایتی که اکثر معتقدین به او باز گردند و باقی نماند مگر کسی که خدای تعالی عهد و پیمان ولایت ما را از او گرفته و ایمان را در دلش نگاه داشته و با روحی از جانب خود مؤید کرده باشد.

ای احمد بن اسحاق! این امری از امور الهی و سری از اسرار ربوبی و غیبی از غیوب پروردگار است. آنچه به تو عطا کردم بگیر و پنهان کن و از شاکرین باش تا فردا با ما در علّیین باشی».

مصنف این کتاب گوید: این حدیث را فقط از علی بن عبدالله ورّاق شنیدم آن را به خطّ او یافتم و از وی پرسش کردم. او نیز آن را از سعد بن عبدالله از احمد بن اسحاق هم چنان که ذکر کردم روایت نمود.(۱)

بررسی سند حدیث

علی بن عبدالله الوارق

ص:۲۵۶

۱- کمال الدین و تمام الغمه، ترجمه منصور پهلوان، ج ۲، ص ۸۰، ح ۱.

ایشان از مشایخ مرحوم صدوق هستند.(۱) توثیق عام شامل این شخصیت می شود و این که مرحوم صدوق می فرماید: هم خط او را دیدم و هم دوباره از او سوال کردم، بر اعتماد او بر علی بن عبدالله دلالت می کند. سعدبن عبد الله و احمدبن اسحاق هم از اجلا و بزرگان روات شیعه می باشند.

بنابراین سند این حدیث در سطح عالی و قابل استناد می باشد.

بررسی دلالت حدیث

قبل از پرداختن به دلالت این دو روایت، مصادیقی از سرالله در روایات بیان می شود.

۱. در برخی موارد، سرالله به شب قدر اطلاق شده است.(۲)

۲. در برخی موارد به اهل بیت علیهم السلام سرالله گفته شده است.(۳)

۳. گاهی به علوم خاص نزد اهل بیت علیهم السلام اطلاق شده است.(۴)

۴. در برخی موارد هم به غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف اطلاق شده است.

متن دو روایت، در دلالت بر معنای مورد نظر، مشترک است. البته سند و متن دو روایت بسیار شبیه هم هستند و هردو روایت بیانگر این است که علت غیبت از اسرار و امور الهی است و فقط اهل بیت علیهم السلام از اسرار آن آگاه هستند.

اگر سؤال شود که سر الهی، خود حضرت هستند، عرض می کنیم چنین نیست؛ چرا که هم از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اسم امام عصر علیه السلام و خصوصیات او برای شیعیان مکرر

۱- علم رجال الحدیث، ج۱۳، ص۹۱، ش۸۳۰۴؛ تنقیح المقال، ج۳، ص۹۶.
۲- الاعتقادات فی دین الامامیه، باب هفتم، ص۳۴.
۳- کافی، ج۱، ص۲۲۱، ح۳.
۴- کافی، ج۱، ص ۴۰۲، ح۵.

بیان شـده است و هم امام عسـکری علیه السـلام در موارد متعـدد امام عصـر علیه السـلام را به خواص از شـیعیان نشان دادند تا مردم، در دوره غیبت در اصل اعتقاد به حضرت دچار حیرت و سر گردانی نشوند.

اگر گفته شـود منظور، خود غیبت است، گفته می شود که اصـل غیبت و ویژ گی هـای آن، حـتی تعـدد غیبت هم در روایـات ذکر شده؛ لذا اصل غیبت مبهم نبوده است.

بنابراین دلالت این دو روایت بر سرالهی بودن علت غیبت تمام است.

نقد و نظر

یک: در رابطه با پوشـیده بودن علت غیبت، چهار حـدیث وجود داشت که دو حـدیث، صـحیح و دو حدیث، ضـعیف بود و از آنجا که همگی با زبان های مختلف یک مضـمون ـ یعنی پوشـیده بودن علت غیبت ـ را بیان می کردند، ما تمام این روایات را پذیرفتیم. اما در این جا نمی توان سـخن از علت محدثه و مبقیه کرد؛ چون سخن از پوشیده بودن علت است و درباره چیزی که نمی دانیم، قضاوتی هم نداریم.

دو: در رابطه با بیان عالمان دین باید عرض کنم با تحقیق وسیعی که این جانب در تمام منابع و کتب غیبت داشتم، تمام عالمان دین به اتفـاق، حکمت را مهم ترین دلیـل حقیقی غیبت می داننـد، به اسـتثنای مرحوم کلینی و مرحوم نعمـانی که بنـده در این رابطه از آن بزر گواران به مطلبی دست پیدا نکردم.

در این جا به خاطر اهمیت این دلیل، به نظر علمای بزر گ اسـلام در رابطه با پوشـیده بودن حکمت الهی غیبت حضرت مهدی علیه السلام اشاره می شود.

۱. شیخ صدوق در کمال الدین وتمام النعمه با آوردن یکی از روایات حکمت در باب علت غیبت، در حقیقت، تصریح بر پوشیده بودن علت غیبت دارند و جناب یوسفی غروی می فرمایند: «مرحوم صدوق این حکمت را بر سایر حکمت ها مقدم داشته اند».(۱)

۲. شیخ مفید در فصول العشره می فرمایند: « خداوند غیبت را برای مصالح خلقش قرار داد و علت آن را کسی جز خودش نمی داند.»(۲)

۳. سید مرتضی در المقنع فی الغیبه می فرمایند: «اگرچه علت برای ما مشخص نیست، ولی علم به این که خداوند حکیم است و افعال او قطعاً دارای حکمت است برای ما کفایت می کند. می دانیم که حتماً برای غیبت حکمت هایی است، اگر چه بر ما پوشیده باشد».(۳)

۴. شیخ طوسی در کتاب الغیبه می فرمایند: «ما می دانیم که غیبت حضرت مهدی علیه السلام حکمتی دارد که باعث غیبت ایشان شده است، اگرچه آن را مفصل ندانیم».(۴) و همچنین می گویند: «علت غیبت، مشتبه و دارای اغماض است».(۵) همان طور که ظاهر است ایشان هم عامل اصلی و حقیقی غیبت را پوشیده می دانند، ولی علت ظاهری را خوف از قتل، عنوان می کنند و اگر گفته شود ایشان حکمت را قبول ندارند صحیح نیست.

۵. مرحوم فیض کاشانی می فرمایند: «علت غیبت از اسرار الهی است که برای

ص:۲۵۹

۱- فصلنامه انتظار موعود، محمد یوسفی غروی،، ش۷، ص۱۷۸.

۲- فصول العشره، ص۸۳.

۳- امامت و غیبت، ترجمه: المقنع، ص۳۸.

۴- الغیبه، شیخ طوسی، ص۸۵، ح۸۴.

۵- الغیبه، شیخ طوسی، ص۸۸.

مؤمنین بسیار سنگین است و تحمل کتمان آن را ندارند و به همین جهت بر آن ها پوشیده ماند».(۱)

۶. امام خمینی قدس سرّه فرمودند: «علت غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف مصالحی است که خداوند به آن آگاه است».(۲)

۷. آیت الله صافی می فرمایند: «علت بزرگ و حقیقی غیبت، سرالهی و برما پوشیده است».(۳) جالب این که ایشان برای دفع شبهات موجود در اطراف این علت، حدود بیست صفحه به شرح و تفسیر آن می پردازند.

۸. آیت الله جوادی آملی می فرمایند: «به علت حقیقی و اصلی نمی توان دست پیدا کرد، ولی از باب بهتر عمل کردن به وظیفه و عوامل ظاهری به آن پرداخته می شود». (۴)

۹. آیت الله شیخ جواد خراسانی می فرمایند: «علت عمده و اصلی برای همه لازم نیست معلوم باشد، ولی علل ظاهری را همگان درک می کنند».(۵)

۱۰. مرحوم آقای دوانی، در اول بحث از فلسفه غیبت، در چند صفحه اشاره به عدم دسترسی به علت حقیقی غیبت می کنند و بعد به علل ظاهری می پردازند.(۶)

۱۱. حبیب اله طاهری: نیز در کتاب سیمای آفتاب، در ابتدای بحث فلسفه غیبت می گوید: «علت اصلی غیبت از اسرار الهی و بر ما پوشیده است و جز ائمه

۱- الوافی، ج۲، ص۴۰۶.

۲- تهذیب الاصول، ج۳، ص۱۴۶.

۳- امامت و مهدویت، ج۳، ص۱۱۷.

۴- امام مهدی موجود موعود، ص۱۲۸.

۵- مهدی منتظر، ص۷۲.

۶- موعودی جهانی که جهان در انتظار اوست، ص۲۱۲.

اطهار علیهم السلام کسی از آن اطلاع ندارد».(۱)

پاسخ به سؤال

چرا علت اصلی بر ما پوشیده است و آیا این مسئله با روایات مذکور که اشاره به موارد خاصی به عنوان علت کرده بودند، در تعارض نیست؟

الف) با توجه به این که اهل بیت علیه السلام فرمودند: «تحمل اسرار الهی برای غیر ما بسیار مشکل است» قطعا بازگو کردن این سر الهی به نفع شیعیان نبوده است و این مهم از روایات فهمیده می شود. برخی از آن موارد عبارت اند از:

۱. جابر جعفی می گوید: من خدمت امام باقر علیه السلام رسیدم و عرض کردم: برای طلب علم، نزد شما آمده ام. حضرت دو نوشته به من داد و فرمود: «این را تا زمانی که بنی امیه زنده هستند، حق نداری به احدی بگویی، و وقتی حکومت آن ها برچیده شد، حق نداری بر کسی پوشیده داری و الا لعنت من و اجدادم بر تو باد. و نامه دوم را تا آخر عمر حق نداری برای هیچ کس بازگو کنی. و الا لعنت من و اجدادم بر تو باد». در روایتی دیگر جابر می گوید: «از سنگینی این اسرار الهی که حق نداشتم به کسی بگویم؛ به تنگ آمدم. خدمت امام باقر علیه السلام رسیدم و عرض کردم:ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم من تحمل این بار سنگینی که بر دوش من نهادی، ندارم. حضرت فرمود: «تنها راه تو این است که چاهی حفر کنی و سرخود را داخل آن قرار دهی و فریاد بزنی و این اسرار را به چاه بگویی».(۲)

امام باقر علیه السلام جابر جعفی را برای این امر انتخاب کرده و او تحمل ندارد، پس

۱- سیمای آفتاب، ص۸۹.

۲- الغیبه، شیخ طوسی، ح۲۴۷، ص ۲۹۰.

عموم شیعیان چگونه تحمل أسرار را دارند؟ بنابر این به نظر می رسد همان استدلال امام صادق علیه السلام برای ما کافی است که بدانیم که هیچ کار خداوند بدون حکمت نیست.

۲. امام صادق علیه السلام فرمودند: «عَلِم سلمان عِلماً لوعَلمهُ ابوذر کفَر؛(۱) سلمان علمی را می دانست که اگر ابوذر از آن آگاه می شد، کافر می گشت».

بنا بر این حدیث شریف به نظر می آیدکه اسرار الهی را حتی تمام اولیای خدا نمی توانند تحمل کنند، تا چه رسد به عموم شیعیان که در بعضی مواقع، غیر اسرار هم برای آن ها قابل تحمل نیست.

ب. بر فرض پذیرش حکمت الهی به عنوان علت اصلی غیبت و پوشیده بودن آن بر مردم، تعارضی با احادیث دیگر به وجود نخواهد آمد؛ چرا که مصالحی در کار است که ذکر آن روایات را ضروری نشان می دهد، از جمله:

۱. اگر در طی حدود دوازده قرن، بزرگان دین در پاسخ به چرایی غیبت فقط می گفتند: نمی دانیم، چه تأثیر جبران ناپذیری برای شیعیان داشت؟

۲. وقتی خداوند در نهان و فطرت انسان، خواسته ای قرار می دهد، پاسخ مناسبی هم برای آن در خارج قرار می دهد، به عنوان مثال وقتی خداوند نیاز گرسنگی را در انسان قرار داده است، قبل از آن غذاهای متنوع را آفریده تا پاسخ گوی این نیاز باشد. انسان فطرتاً دنبال حقیقت است تا به آرامش برسد، لذا انسان ذاتا پرسشگر است و اهل بیت علیهم السلام هم در روایات فراوانی که ذکر شد، در حقیقت این نیاز فطری انسان را ــ البته در حد تحمل او ــ پاسخی داده اند که برای هر شخص عادی، قابل

۱- الاختصاص، ص۱۲.

پذیرش باشد و آنها را از حیرت در آورد.

۳. در هیچ کدام از روایات، اهل بیت علیهم السلام نفرموده اند تنها این علت باعث غیبت است و لاغیر؛ بلکه در روایات متعدد به ادله گوناگون اشاره نموده اند تا به افکار و پرسش های متعدد پاسخ گو بوده باشند.

شاید از این روی باشد که شیخ طوسی که در زمان قتل عام شیعیان واقع شده و خوف از قتل را لمس کرده است، آن را علت اصلی غیبت می داند و مرحوم کلینی و شیخ صدوق که با عده ای از شیعیان مواجه بودند که دچار شبهه و تردید شده بودند، امتحان را عامل اصلی غیبت می دانند.

نتیجه

به نظر می آید علل غیبت دو نوع باشد، ظاهری و حقیقی. علت مهم ظاهری همان خوف از قتل و امتحان است و علل دیگر نقش فرعی در غیبت داشته اند. اما حکمت، علت حقیقی غیبت است که بر ما پوشیده است و تناقضی هم در کار نیست؛ کما اینکه بعضی علمای بزرگ بر این مطلب، تصریح کرده اند که به علت حقیقی غیبت نمی توان دست پیدا کرد و برای بهتر عمل کردن به وظیفه، به علل ظاهری پرداخته می شود(۱).

۱- امام مهدی، موجود موعود، ص۱۲۸.

خاتمه

اکنون می بایست بعد از بررسی قریب به صد روایت در علل غیبت، یک جمع بندی داشته باشیم.

بنا بر آنچه در این کتاب به دست آمد، علت حقیقی غیبت، سری از اسرار الهی است، که هم روایات آن را تأیید می کند ـ چنانکه امام علیه السلام می فرماید: «ما مجاز به بیان علت حقیقی نیستیم» ـ(۱)و هم بیانات عالمان بزرگ هم چون شیخ مفید (رحمه الله) (۲)، سیدمرتضی (رحمه الله) (۳)، شیخ طوسی (رحمه الله) (۴)، امام خمینی (رحمه الله) (۵)وغیره مؤید این مطلب می باشد؛و در واقع می توان از آن به عنوان دلیل حقیقی غیبت نام برد.

۲.دلایل دیگری که توسط اهل بیت علیهم السلام در روایات آمده است، دلایل ظاهری غیبت بوده است که انجام بهتر وظایف از سوی شیعیان را در به دنبال داشته است.به نحوی که آنان در پاسخ افراد متعدد به دلایل متعدد اشاره نموده اند، که از قرار معلوم برای پاسخ گویی به شیعیان تمام جهان بوده است. لذا با توجه به شرایط بسیار متفاوت در نقاط مختلف جهان، پاسخ اهل بیت علیهم السلام هم متفاوت بوده است، تا باعث برطرف شدن حیرت و سرگردانی آنان در طی دوران غیبت باشد.

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص۴۸۱؛ الغیبه، شیخ طوسی،ص ۲۹۰، ص۲۴۷.

۲- فصول العشره، ص۸۳.

۳- امامت و غیبت، ترجمه المقنع، ص۳۸.

۴- الغیبه، شیخ طوسی، ص۸۵، ح۸۴ و ص۸۸.

۵- تهذیب الاصول، ج۳، ص۱۴۶.

زنـدگی امیرالمؤمنین شاید مثال خوبی برای مبحث ما باشد؛ چرا که ایشان علت سـکوت و خانه نشـینی خود بعد از پیامبر(ص) راحفظ اسـلام بیان می کردنـد، ولی بعـد از بیست و پنـج سال خانه نشـینی، وقتی با هجوم درخواست کننـدگان مواجه شدنـد، حکومت را پذیرفتنـد. ولی بعد از شـروع به کار، علت حقیقی عیان گشت، زیرا مردم نتوانسـتند بیش از پنج سال، حکومت آن جناب را تاب بیاوردند.اگر چه همان دلیل اول، برای شـیعیان دلیل قانع کننده ای بود، ولی سِر حقیقی سکوت بر عموم پوشیده بود؛ چرا که اگر حضـرت امیر علیه السـلام همـان روز اول در مقابـل مخالفان شمشـیر به دست می گرفتنـد، مردم تحمل آن را نداشتند. البته در بحث ما نباید فراموش شود که امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف آخرین ذخیره الهی است.

۳. همـانطور که گـذشت در میـان علـل غیبت، دلیـل خوف از قتـل، مهم ترین دلیـل ظـاهری غیبت است که مورد تأییـد برخی بزرگـان هم می باشـد. بعـد از آن، امتحـان الهی بیشترین روایـات و نظرات علمـا را به خود اختصاص داده است. در روایات به عللی دیگر نیز اشاره شده است که می توان از آنان به دلایل فرعی غیبت نام برد.

۴. حاصل روایات علل غیبت این است که اگر چه شـیعیان باعث به وجود آمدن علل غیبت نبوده اند ـ چرا که بیشترین آسیب هـا در طول غیبت متوجه آنـان بوده است ـ ولی به هر حـال امـام عصـر عجل الله تعالی فرجه الشـریف بایـد پرده غیبت را کنار بزننـد تا خورشـید عالم تاب وجود ایشان بر عالمیان بتابـد. ولی این سؤالات همچنان باقی است که اگر علت اصـلی غیبت بر ما پوشیده است، چگونه از آن اطلاع پیدا کنیم تا آن را برطرف کنیم؟وآیا برطرف کردن علل ظاهری کفایت می کند؟وآیا تمام آنهـا بایـد بر طرف شود یـا بر طرف شـدن علـل اصـلی کافی است؟ و یا اینکه آیا وجود شـرایط ظهور برای پایان یافتن غیبت، کفایت می کند. اگر چه علل غیبت باقی باشد؟

ص:۲۶۵

در آخر خداونـد را سپاسـگذارم که به بنده توفیق زندگی در کنار عاشـقان امام عصـر عجل الله تعالی فرجه الشـریف را داده تا بتوانم مقداری از عمر ناقابل خودم را در عرصه مهدویت بگذرانم و این کتاب را به پایان برسانم.

بنفسی أنت من مغیب لم یخل منا

والسلام علیکم و(رحمه الله) و برکاته

۱۰/۹/۱۳۸۹

۲۴ذی الحجه۱۴۳۱ق

قم- در جوار حرم ملکوتی حضرت معصومه(س)

ص:۲۶۶

کتابنامه

۱. قرآن کریم.

۲. مفاتیح الجنان.

۳. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمدابوالفضل ابراهیم، چاپ اول، داراحیاء الکتب العربیه، بی جا، ۱۳۷۸ق.

۴. ابن الأثیر، الکامل فی التاریخ، دار بیروت لطباعه و النشر، بیروت، ۱۳۸۶ق.

۵. ابن الصباغ، الفصول المهمه فی معرفه الائمه، تحقیق: سامی الغریری، چاپ اول، دارالحدیث للطباعه و النشر، قم، ۱۴۲۲ق.

۶. ابن بابویه قمی، علی، الامامه و التبصره، چاپ اول، مدرسه الامام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، قم، ۱۳۶۳ش.

۷. ابن خلکان، وفیات الأعیان و أبناء الزمان، دارالثقافه، بیروت، بی تا.

۸. إبن فارسی، أبی الحسین احمد، مقاییس اللغه، چاپ اول، دار أحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۲ق.

۹. ابن منظور، جمال الدین محمد بن مکرم، لسان العرب، نشر أدب الحوزه، قم، ۱۳۶۳ش.

۱۰. اصفهانی، الراغب، مفردات الفاظ قرآن، تحقیق: صفوان عدنان داودی، چاپ اول، دارالقلم، دمشق، ۱۴۱۲ق.

۱۱. اصفهانی، میرزا محمدتقی، مکیال المکارم، تحقیق: سیدعلی عاشور، چاپ اول، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۲۱ق.

۱۲. امیدیان، سعید، رساله سطح ۳، موجود در کتابخانه مرکز تخصصی مهدویت، قم.

۱۳. أنوری، حسن، فرهنگ فشرده سخن، چاپ دوم، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۸۵ش.

۱۴. بحرانی، سیدهاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، چاپ اول، مؤسسه الأعملی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۱۹ق.

۱۵. بندرریگی، محمد، فرهنگ بندرریگی، چاپ اول، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۷۸ش.

ص:۲۶۷

۱۶. بهبهانی، وحید، تعلیقه علی منهج المقال، بی نا، بی جا، بی تا.

۱۷. ترابی، اکبر، پژوهشی در علم رجال، چاپ اول، اسوه، قم، ۱۳۸۷ش.

۱۸. تستری، علامه محمدتقی، قاموس الرجال، چاپ دوم، مؤسسه نشر اسلامی، قم، ۱۴۱۰ق.

۱۹. تونه ای، مجتبی، موعودنامه، چاپ اول، انتشارات مشهور، قم، ۱۳۸۳ش.

۲۰. جمعی از نویسندگان، نور مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، چاپ دوم، نشر آفاق، تهران، ۱۴۰۱ق.

۲۱. جوادی آملی، عبدالله، امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف موجود موعود، چاپ دوم، مرکز نشر إسراء، قم، ۱۳۸۷ش.

۲۲. جوینی شافعی، ابراهیم بن محمد، فرائد السمطین، تحقیق: شیخ محمدباقر محمودی، چاپ اول، مؤسسه المحمودی للطباعه و النشر، بیروت، ۱۳۹۸ق.

۲۳. حسین جاسم، تاریخ سیاسی امام دوازدهم، ترجمه محمدتقی آیت اللهی، چاپ سوم، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۵ش.

۲۴. حسینی تفرشی، مصطفی، نقد الرجال، مؤسسه آل البیت علیهم السلام لأحیاء التراث، بیروت، ۱۴۱۹ق.

۲۵. حکیم، عادل، پایان نامه سطح ۳، موجود در مرکز تخصصی مهدویت (کتابخانه)، قم.

۲۶. حلی، ابن داود، رجال، تحقیق: سیدمحمدصادق آل بحرالعلوم، منشورات مطبعه الحیدریه، نجف، ۱۳۹۲ق.

۲۷. حلی، علامه، خلاصه الاقوال، تحقیق: جواد قیومی، چاپ اول، مؤسسه نشر الفقاهه، قم، ۱۴۱۷ق.

۲۸. حنفی قندوزی، حافظ سلیمان، ینابیع الموده لذوی القربی، تحقیق: سیدعلی جمال اشرف حسینی، چاپ اول، دارالأسوه للطباعه و النشر، بی جا، ۱۴۱۶ق.

۲۹. خراسانی، محمدجواد، مهدی منتظر عجل الله تعالی فرجه الشریف، تحقیق، جواد میرشفیعی، چاپ سیزدهم، مؤسسه انتشاراتی لاهوت، تهران، ۱۳۸۴ش.

۳۰. خوارزمی، ابوالمؤید الموفق بن احمد المکی، مقتل الحسین علیه السلام، تحقیق: محمد السماوی، بی نا، نجف اشرف، ۱۳۶۷ق.

۳۱. خویی، ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، چاپ سوم، دارالزهراء، بیروت، ۱۴۰۳ق.

۳۲.دوانی، علی، موعودی که جهان در انتظار اوست، چاپ چهارم، دبیرخانه دائمی اجلاس حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، قم، ۱۳۸۵ش.

۳۳.ذهبی، الحافظ، العبر فی خبر من غبره، تحقیق: محمد سعید سیونی، دارالکتب العلمیه، بیروت، بی تا.

۳۴.ذهبی، تاریخ الاسلام، تحقیق: عمر عبدالسلام تدمری، چاپ اول، دارالکتب العربی، بیروت، ۱۴۰۷ق.

۳۵.زرکلی، خیرالدین، الأعلام، چاپ پنجم، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۹۸۰م.

۳۶.سبحانی، جعفر، تقریرات بحث السید الخمینی، چاپ سوم، انتشارات دارالفکر، قم، ۱۳۶۷ش.

۳۷.سبحانی، جعفر، علم الرجال، چاپ چهارم، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۲۱ق.

۳۸.سلیمیان، خدامراد، درسنامه مهدویت، چاپ اول، بنیاد فرهنگی مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف، قم، ۱۳۸۵ش.

۳۹.سیاح، احمد، فرهنگ بزرگ جامع نوین، ترجمه المنجد، انتشارات اسلام، تهران، بی تا.

۴۰.سیدرضی، نهج البلاغه، ترجمه: محمد دشتی، چاپ دوم، انتشارات امیرالمؤمنین علیه السلام، قم، ۱۳۸۶ش.

۴۱.شبلنجی، مؤمن بن حسن، نور الأبصار، دارالفکر الاسلامیه، بیروت، بی تا.

۴۲.شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، الملل و النحل، دارالمکتبه الهلال، بیروت، ۲۰۰۳م.

۴۳.شیخ صدوق، ابوجعفر محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه چاپ دوم، مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین، قم، بی تا.

۴۴.__________، کمال الدین و تمام النعمه، تصحیح: منصور پهلوان، تحقیق: علی اکبر غفاری، چاپ اول، دار الحدیث، قم، ۱۳۸۰ش.

۴۵.شیخ طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، اختیار معرفه الرجال، تصحیح: میرداماد استرآبادی، تحقیق: مهدی رجالی، مؤسسه آل البیت علیهم السلام لأحیاء التراث، قم، ۱۴۰۴ق.

۴۶.__________، الفهرست، چاپ اول، نشر اسلامی، بی جا، ۱۴۱۷ق.

۴۷.______________، الغیبه، تحقیق: عبادالله تهرانی وعلی احمد ناصح، چاپ سوم، مؤسسه المعارف الاسلامیه، قم، ۱۳۸۳ش.

۴۸.______________، الغیبه، ترجمه و تحقیق: مجتبی عزیزی، چاپ دوم، انتشارات مسجد مقدس جمکران، قم، ۱۳۸۷ش.

۴۹.______________، رجال، تحقیق: جواد قیومی اصفهانی، چاپ دوم، مؤسسه نشر اسلامی، قم، ۱۴۲۰ق.

۵۰.شیخ کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، مترجم: سیدجواد مصطفوی، چاپ اول، انتشارات علمیه اسلامی، تهران، بی تا.

۵۱.____________، روضه کافی، مترجم: سیدهاشم رسول محلاتی، چاپ اول، انتشارات علمیه اسلامی، تهران، بی تا.

۵۲.شیخ مفید، محمد بن محمد النعمان، الاختصاص، تحقیق: علی اکبر غفاری، سیدمحمود زرندی، دارالمفید للطباعه و النشر و التوزیع، بیروت، ۱۴۱۴ق.

۵۳.____________، الأرشاد، تحقیق مؤسسه آل البیت علیهم السلام، چاپ دوم، دارالمفید للطباعه و النشر و التوزیع، بیروت، ۱۴۱۴ق.

۵۴.____________، الفصول العشره، تحقیق: فارس الحسون، چاپ دوم، دارالمفید للطباعه و النشر و التوزیع، بیروت، ۱۴۱۴ق.

۵۵.____________، الکافی، چاپ پنجم، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۳ش.

۵۶.صافی گلپایگانی، لطف الله، امامت و مهدویت، چاپ سوم، مؤسسه انتشارات حضرت معصومه علیها السلام، قم، ۱۳۷۸ش.

۵۷.طاهری، حبیب الله، سیمای آفتاب، چاپ اول، انتشارات زائر، قم، ۱۳۸۰ش.

۵۸.طبرسی، احمد بن علی، احتجاج، مترجم: بهراد جعفری، چاپ دوم، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۸۵ش.

۵۹.طبری، محمد بن جریر(سُنی)، تاریخ طبری، تصحیح: نخبه من العلماء الأجلاء، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت، بی تا.

۶۰.طبری، محمد بن جریر (شیعی)، دلائل الإمامه، تحقیق: مؤسسه البعثه، چاپ اول، مرکز الطباعه و النشر فی مؤسسه البعثه، قم، ۱۴۱۳ق.

۶۱.طبسی، نجم الدین، تا ظهور، چاپ اول، بنیاد فرهنگی مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف، قم، ۱۳۸۸ش.

۶۲.طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، تحقیق: احمد الحسینی، چاپ دوم، مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۳ق.

۶۳.طهرانی، شیخ آقابزرگ، الذریعه، دار الأضواء، بیروت، بی تا.

۶۴.عاملی، شیخ حر محمد بن الحسن، وسائل الشیعه، چاپ دوم، مؤسسه آل البیت علیهم السلام، قم، ۱۴۱۴ق.

۶۵.علم الهدی، سیدمرتضی، المقنع، ترجمه: (امامت و غیبت از دیدگاه علم کلام)، چاپ سوم، انتشارات مسجد مقدس جمکران، قم، ۱۳۸۳ش.

۶۶.عمیدی، ثامر هاشم، در انتظار ققنوس، ترجمه: مهدی علیزاده، چاپ دوم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینیU، قم، ۱۳۸۲ش.

۶۷.فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، تصحیح: اسعد الطیب، چاپ اول، انتشارات اسوه، قم، ۱۴۱۴ق.

۶۸.فصلنامه علمی ــ تخصصی انتظار، مرکز تخصصی مهدویت، قم، ۱۳۸۱ش.

۶۹.فضلی، نادر، راز غیبت، چاپ اول، مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، تهران، ۱۳۸۴ش.

۷۰.قریشی، سیدعلی اکبر، اتفاق در مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف، چاپ پنجم، انتشارات اسلامی، قم، ۱۳۷۶ش.

۷۱.قمی، الخزاز، کفایه الاثر، تحقیق: عبداللطیف حسینی، انتشارات بیدار، قم، ۱۴۰۱ق.

۷۲.کاشانی، ملامحسن فیض، الوافی، چاپ اول، کتابخانه امیرالمؤمنین علیه السلام، اصفهان، ۱۴۰۶ق.

۷۳.مازندرانی، محمد بن اسماعیل، منتهی المقال فی احوال الرجال، مؤسسه آل البیت علیهم السلام لأحیاء التراث، بیروت، ۱۴۱۹ق.

۷۴.المازندرانی، مولی محمدصالح، شرح اصول کافی، تحقیق: ابوالحسن شعرانی، تصحیح: علی عاشورا، چاپ اول، دارالإحیاء التراث العربی للطباعه و النشر و التوزیع، بیروت، ۱۴۲۱ق.

۷۵.مامقانی، تنقیح المقال، مرتضویه، نجف أشرف، بی تا.

۷۶.مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، چاپ دوم، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ق.

۷۷.ــــــــــــــ، مرآه العقول فی شرح اخبار آل الرسول، تصحیح: سیدهاشم رسول محلاتی، چاپ چهارم، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۹ش.

۷۸.مجلسی، محمدتقی، روضه المتقین، فی شرح من لایحضره الفقیه، ترجمه: محمدحسین کوشانپور، بنیاد فرهنگی اسلامی، قم، ۱۴۰۶ق.

۷۹.مشرق موعود، فصل نامه علمی _ پژوهشی، پژوهشکده مهدویت، قم.

۸۰.مشکور، محمدجواد، فرهنگ فرق اسلامی، چاپ پنجم، آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۸۶ش.

۸۱.مصباح یزدی، محمدتقی، آفتاب ولایت، چاپ سوم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی**U**، قم، ۱۳۸۳ش.

۸۲.معلوف، لویس، المنجد، ترجمه: قاسم بوستانی، چاپ سوم، انتشارات الوفا، تهران، ۱۳۸۷ش.

۸۳.مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، جمعی از نویسندگان، بیستم، دارالکتب الاسلامیه، قم، ۱۳۸۰ش.

۸۴.______________، حکومت جهانی مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، چاپ سوم، انتشارات نسل جوان، قم، ۱۳۸۴ش.

۸۵.نجاشی، احمد بن علی الاسدی الکوفی، رجال، چاپ پنجم، مؤسسه نشر اسلامی التابعه لجماعه المدرسین، قم، ۱۴۱۶ق.

۸۶.نجفی، شیخ هادی، موسوعه احادیث اهل البیت علیهم السلام، چاپ اول، دار احیاء التراث العربی للطباعه و النشر و التوزیع، بیروت، ۱۴۲۳ق.

۸۷.نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغیبه، تحقیق: فارس حسون، چاپ اول، انوار الهدی، قم، ۱۴۲۲ق.

۸۸.__________، غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، مترجم: عبدالرسول هاشمیان آدریانی، چاپ اول، آرموس، قم، بی تا.

۸۹.نمازی، علی، مستدرکات علم الرجال الحدیث، چاپ اول، حیدری، تهران، بی تا.

۹۰.الهیتمی المکی، احمد بن حجر (ابن حجر)، الصواعق المحرقه فی الرد علی أهل البدع و الزندقه، چاپ دوم، بی نا، قاهره، ۱۳۸۰ق.

ص:۲۷۲

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹